

۲۰۰ همت برای گشایش در مسیر تولید

به گفته وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، اوراق گام و برات الکترونیک می‌تواند فشار مالی بر کارفرمایان را کاهش دهد و محیط کسب و کار را تسهیل کند

تصمیم‌سازی برای معیشت مزدبگیران نیازمند تغییر

نمایندگان کارگری تأکید می‌کنند درج صرف‌واژه ترمیم در مصوبات مزدی چاره‌ساز نیست و این فرایند نیازمند فرمولی مشخص، زمان‌بندی شده و دارای ضمانت اجرایی است

کندی رشد اجاره، نشانه ارزانی مسکن نیست

وام‌های ودیعه بحران مسکن را حل نکرده‌اند؛ ناترازی هنوز پابرجاست

تورم نقطه‌ای، سفره حقوق‌بگیران را می‌بلعد

گرانی ارزاق دستمزدها را بی‌اثر کرد؛ خانوارها ضروریات را حذف کردند



A T E N E H

نشریه تخصصی رفاه و تأمین اجتماعی

یکشنبه ۱۲ مهر ۱۴۰۵ / Sunday 4 October 2026
Vol.30,000 \ 11 Rls \ No.547 / شماره ۵۴۷ / ۳۰,۰۰۰ ریال

داستان جلد
COVERSTORY



دارایی‌ها چگونه موتور تأمین مالی می‌شوند؟

سیاست مولدسازی سازمان تأمین اجتماعی، مدیریت سبد دارایی‌ها را با ابزارهای بازار سرمایه و پروژه‌های توسعه‌ای پیوند می‌دهد تا سرمایه‌های کم‌تحرك دوباره فعال شوند و ارزش بیافرینند

دیگر خواندنی‌های این شماره: بازار ازبکستان چشم به راه کالاهای ایرانی / صفحه ۸ / باران نعمت نیست، اگر آماده نباشیم / صفحه ۱۲
باز تولید اعتماد اجتماعی نیازمند پایداری صندوق‌هاست / صفحه ۴ / کالایی‌سازی سلامت در سایه هزینه‌های غیر تعرفه‌ای / صفحه ۴

ایمنی معادن تحت نظارت آنلاین

معادن زغال سنگ کشور موظف شدند وضعیت ایمنی خود را در هر نوبت کاری سه بار در سامانه ثبت کنند تا بازرسان کار بتوانند به صورت مستمر و برخط شرایط ایمنی معادن را رصد کنند. احمد میدری، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، این خبر را در حاشیه بازدید از نمایشگاه تجهیزات ایمنی و حفاظت فردی در تهران اعلام کرد و گفت: هدف این طرح، جایگزینی نظارت‌های سنتی و موردی با نظارت مبتنی بر فناوری اطلاعات است. به گفته میدری، پیش از این گزارش‌های ایمنی به صورت کاغذی ثبت می‌شد و بررسی شرایط معادن به بازدیدهای حضوری و موردی محدود بود. سامانه جدید ابتداء به صورت آزمایشی در طیس اجرا شد و سپس به سایر مناطق کشور گسترش یافت. در حال حاضر، اطلاعات ۱۴ معدن در طیس و ۴۰ معدن در دیگر مناطق به صورت روزانه در سامانه بارگذاری می‌شود. از مجموع ۱۰۴ معدن زغال سنگ کشور، اتصال سایر معادن نیز در دستور کار قرار دارد. میدری تأکید کرد: ثبت اطلاعات برای همه بهره‌برداران الزامی است و خودداری از بارگذاری اطلاعات، تخلف محسوب شده و پیاده‌های قانونی دارد. او همچنین بر همکاری بخش خصوصی برای رعایت پروتکل‌های ایمنی و کاهش حوادث ناشی از کار تأکید کرد. جلوگیری از تکرار حوادث تلخ در معادن راضوری دانست.

برگزاری جشنواره تولید ملی در دی ماه

بیست و چهارمین جشنواره «تولید ملی - افتخار ملی» با حمایت سازمان تأمین اجتماعی و مشارکت وزارتخانه‌ها و نهادهای حوزه کار و تولید، دی ماه امسال برگزار می‌شود. این رویداد به همت خانه صنعت، معدن و تجارت ایران برگزار و طی آن از مدیران واحدهای برتر صنعتی و تولیدی تقدیر خواهد شد. بر اساس اعلام سازمان تأمین اجتماعی، مقامات عالی کشور نیز در این مراسم حضور خواهند داشت و سخنرانی می‌کنند.

تسویه بخشی از مطالبات مراکز درمانی

سازمان تأمین اجتماعی بخشی از مطالبات بیمه تکمیلی بازنشستگان و مستمری بگیران و سه ماه از مطالبات مراکز درمانی خصوصی طرف قرارداد را پرداخت کرد. این سازمان اعلام کرد که با این پرداخت، مطالبات مراکز درمانی دانشگاهی و دانشگاه‌های علوم پزشکی طرف قرارداد تا پایان سال ۱۴۰۴ تسویه شده است.

انتصاب سرپرست گروه صنعتی هیکو

غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان تأمین اجتماعی، با صدور حکمی مهدی خطیبی را به عنوان سرپرست گروه صنعتی هیکو منصوب کرد.

خطیبی پیش از این عضو هیأت مدیره و مدیرعامل گروه صنعتی ایران خودرو، مشاور اقتصادی وزیر ورزش و جوانان و مشاور عالی رئیس هیأت عامل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران بوده است. مدیرعاملی شرکت‌های لیزینگ ایران خودرو و لیزینگ شهر و مشاورت عالی سازمان توانمندسازی نیروهای مسلح نیز از دیگر سوابق اجرایی اوست.

۲۰۰ همت برای گشایش در مسیر تولید

به گفته وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، اوراق گام و برات الکترونیک می‌تواند فشار مالی بر کارفرمایان را کاهش دهد و محیط کسب و کار را تسهیل کند

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی اعلام کرد: مجوز انتشار ۲۰۰ همت اوراق گام برای تأمین مالی کارفرمایانی که در پرداخت بدهی‌های خود به سازمان تأمین اجتماعی با مشکل مواجه‌اند، از بانک مرکزی دریافت شده است. احمد میدری در برنامه «گفت‌وگوی ویژه خبری» گفت: این اوراق پس از ورود به زنجیره تولید، در پایان شش ماه از سوی بانک نقد می‌شود و برای بدهی‌های گذشته نیز برات الکترونیک در نظر گرفته شده است. او، هدف این اقدامات را کاهش جرایم و ایجاد فرصت تنفس برای بنگاه‌ها اعلام کرد و همزمان از بازگشایی متمرکز حساب‌های مسدودشده، افزایش تدریجی کالابرج، پرداخت معوقات بازنشستگان و اصلاح سازوکار نظارت بر صندوق‌ها خبر داد.

تأمین مالی کارفرمایان تسهیل می‌شود

میدری گفت: کارفرمایانی که قادر به پرداخت بدهی خود به سازمان تأمین اجتماعی نیستند، می‌توانند از اوراق گام استفاده کنند. این اوراق در زنجیره تولید به گردش درمی‌آید و بانک پس از شش ماه آن را نقد می‌کند؛ بنابراین تأمین مالی بدهی از مسیر بانک انجام خواهد شد. برای بدهی‌های گذشته نیز برات الکترونیک پیش بینی شده است. کارفرما برات بانکی را در اختیار سازمان قرار می‌دهد و پرداخت بدهی خود را در ماه‌های بعد انجام می‌دهد. به گفته میدری، این سازوکار فشار ناشی از جرایم بیمه‌ای را کاهش می‌دهد. او همچنین از تغییر فرایند بازگشایی حساب‌های مسدودشده خبر داد. سال گذشته حدود یک میلیون حساب مسدود شد و رفع انسداد در بسیاری موارد

نیازمند مراجعه به چند بانک بود. در سازوکار جدید، سازمان تأمین اجتماعی با هماهنگی بانک مرکزی، بازگشایی حساب‌ها را به صورت متمرکز انجام خواهد داد.

حمایت از خانوار و بازنشستگان

میدری گفت: افزایش کالابرج از ۱۵ مهر به تدریج برای اقشار مشمول اجرا می‌شود و اولویت دولت حمایت از گروه‌های نیازمند است. او افزود: دهک‌بندی سنتی در این اقدامات را کاهش جرایم و ایجاد فرصت تنفس برای بنگاه‌ها اعلام کرد و همزمان از بازگشایی متمرکز حساب‌های مسدودشده، افزایش تدریجی کالابرج، پرداخت معوقات بازنشستگان، او گفت: معوقات فروردین در شهرپور پرداخت شده و معوقات اردیبهشت در مهر و آبان پرداخت می‌شود. طراحی کیف پول بازنشستگان نیز در دستور کار است و قرار است تا پایان مهر دست کم در یک استان اجرا شود. به گفته میدری، این ابزار پرداخت مستمری را در یک روز امکان پذیر می‌کند و او ابراز امیدواری کرد قدرت خرید بازنشستگان با این سازوکار پنج درصد افزایش یابد.

او درباره متناسب‌سازی حقوق گفت: اجرای آن در سازمان تأمین اجتماعی کامل شده و گروه‌های باقی‌مانده در صندوق بازنشستگی کشوری حداکثر تا بهمن ماه تعیین تکلیف می‌شوند. درباره جرایم بیمه‌ای کارفرمایان نیز اعلام کرد: این نامه پیشنهادی تهیه شده و قرار است در صورت پرداخت بدهی طی دو تا سه ماه، امکان بخشودگی ۱۰۰ درصدی جرایم فراهم شود.

نظارت بر صندوق‌ها تشدید می‌شود

میدری گفت: صلاحیت هزار و ۹۰۰ مدیر در صندوق‌های بازنشستگی و شرکت‌های تابعه بررسی شده و حدود ۲۵۰ نفر فاقد صلاحیت لازم تشخیص داده شده‌اند و در حال جابه‌جایی هستند. سامانه ارزیابی مدیران از اردیبهشت فعال شده و سوابق تحصیلی و شغلی مدیران را ثبت می‌کند و در اختیار نهادهای نظارتی قرار گرفته است. به گفته او، سامانه دیگری نیز برای بررسی شبکه روابط مدیران ایجاد شده که نسبت‌های خانوادگی احتمالی با کارکنان وزارتخانه، ارتباط شرکت‌ها، پیمانکاران، مشاوران حقوقی و نحوه توزیع قراردادها را بررسی می‌کند. پیگیری پرونده ۸۷۲ میلیون دلاری، بازپس‌گیری سهام در پتروشیمی‌ها و شفاف‌سازی پرونده‌های حقوقی نیز از اقدامات انجام‌شده عنوان شد. در حوزه تعاون، میدری از پیگیری وضعیت حدود ۷ هزار تعاونی تسویه‌نشده با همکاری قوه قضائیه خبر داد. او گفت: دارایی مردم در این تعاونی‌ها حبس شده است. الگوی پیشخوان خدمات گلپهرا نیز قرار است به استان‌های دیگر منتقل شود.

هدایت منابع به سمت تولید

میدری درباره وضعیت اقتصادی گفت: انتظارات تورمی می‌تواند رفتار مردم را تغییر دهد؛ به گونه‌ای که نگرانی از افزایش قیمت‌ها، منابع را از بانک‌ها به سمت طلا و ارز ببرد و خود به فشار تورمی دامن بزند. او تأکید کرد: در کنار پذیرش مشکلات، باید گزینه‌های مشخص سرمایه‌گذاری در تولید در اختیار مردم قرار گیرد. او از طرحی در لرستان برای تأمین مالی صنعت لاستیک خبر داد که بر اساس آن

اولویت‌های تازه برای مدیریت تأمین اجتماعی

سرپرست سازمان بر تمرکز منابع مدیریتی، توسعه پوشش بیمه‌ای، بهبود خدمات درمانی و سنجش عملکرد شرکت‌های مأموریتی تأکید کرد

متنوع پوشش خبر داده است؛ رویکردی که هدف آن ایجاد امکان پاسخگویی به گروه‌های مختلف با الگوهای متفاوت بیمه‌ای است. به گفته سرپرست سازمان، الگوی حل مسئله در توسعه پوشش بیمه‌ای نمی‌تواند در همه موارد یکسان باشد و استفاده از روش‌های جدید ضروری است. تعیین محدوده اولیه طرح، بازنگری در سرویس‌های موجود و استفاده از ابزارهای جدید برای تصمیم‌گیری درباره خدمات تازه، از جمله محورهای مورد اشاره بوده است. او همچنین بر تشکیل مستمر کارگروه‌های توسعه پوشش بیمه‌ای تأکید کرده و گفته است طرح‌های جدید باید با نظر گرفتن محاسبات بیمه‌ای و در چارچوب مشخص اجرا شوند. ایجاد صندوق جدید با متغیرهای مبتنی بر روش‌های تازه نیز به عنوان یکی از گزینه‌های مورد بررسی مطرح شده است.

مدیریت و خدمات درمانی

در حوزه مدیریت داخلی، محمدی بر تمرکز بر مسائل اولویت‌دار و پرهیز از تبدیل موضوعات فاقد اولویت به مسائل اصلی سازمان تأکید کرده است. او مدیریت را مستلزم حضور در میدان، پیگیری مسائل و حل مشکلات ذی‌نفعان دانسته است. در همین چارچوب، رصد مستمر پروژه‌های درمان تأمین اجتماعی در سطح کشور مورد تأکید قرار گرفته است. پیگیری اجرای طرح پزشکی خانواده و نظام ارجاع نیز در شمار موضوعات اولویت‌دار قرار دارد. بررسی مشکلات حوزه پرستاری سازمان نیز به عنوان یکی دیگر از محورهای مورد توجه مدیریت سازمان مطرح شده است. محمدی همچنین بر بهبود استانداردهای ارزیابی و انتصاب مدیران تأکید کرده و مقررات قانونی را مبنای ارزیابی‌های مرتبط با انتصابات دانسته است. بررسی شیوه‌نامه انتصابات و ارتقای معیارهای ارزیابی مدیران از موضوعات مطرح‌شده در شورای معاونین بوده است. این رویکرد مدیریتی بر

سرپرست سازمان تأمین اجتماعی در مجموعه‌ای از نشست‌های مدیریتی، بر بازطراحی شیوه‌های توسعه پوشش بیمه‌ای، بهبود فرآیندهای مدیریتی، تقویت نظارت بر پروژه‌های درمانی و ایجاد سازوکار منسجم برای همکاری با شرکت‌های مأموریتی تأکید کرده است. محور مشترک این مباحث، افزایش ظرفیت سازمان برای پاسخ‌گویی به نیازهای بیمه‌شدگان، بازنشستگان، کارفرمایان و دیگر ذی‌نفعان است. غلامحسین محمدی با تأکید بر ضرورت پیشگیری از ورود سازمان به مرحله بحران، تأمین مالی، توسعه خدمات، استفاده از ظرفیت‌های داخلی و دولتی، اصلاح فرایندهای تصمیم‌گیری و افزایش کیفیت خدمت‌رسانی را از محورهای اصلی مدیریت سازمان عنوان کرده است. در این چارچوب، تغییر الگوهای سنتی و حرکت به سمت مدل‌های جدید در بیمه، مدیریت و ارائه خدمت مورد تأکید قرار گرفته است.

توسعه پوشش بیمه‌ای

محمدی توسعه چتر بیمه‌ای را یکی از مسیرهای اصلی مواجهه با مسائل پیش‌روی سازمان دانسته و بر تنوع بخشی به الگوهای پوشش بیمه‌ای تأکید کرده است. به گفته او، برای پیشگیری از ورود به مرحله بحران، باید هم‌زمان بر تأمین مالی و توسعه پوشش بیمه‌ای تمرکز کرد. در حوزه تأمین مالی، استفاده از ظرفیت منابع دولتی برای تسویه دیون و بهره‌گیری از ظرفیت‌های درون سازمانی برای خلق منابع جدید مورد تأکید قرار گرفته است. همچنین راهکارهایی برای تسریع جذب منابع مالی و مدیریت فواصل بیمه‌ای در دست بررسی است. محمدی رابطه سازمان با کارفرمایان و مردم را نیازمند تغییر دانسته و بر شکل‌گیری رابطه‌ای مبتنی بر همکاری و منافع متقابل تأکید کرده است. او همچنین از بررسی مفهوم «منطقه انیمه‌ای» و طراحی سبدهای

آغاز طرح «هم‌تا» در سازمان تأمین اجتماعی

سازمان تأمین اجتماعی طرح «هم‌تا» را با هدف شناسایی و رسیدگی به مسائل و مطالبات بیمه‌شدگان، کارگران، بازنشستگان، مستمری‌گیران، کارفرمایان و کارکنان اجرا می‌کند. این طرح، مسائل و مطالبات ذی‌نفعان را وارد یک فرایند مشخص برای بررسی، تصمیم‌گیری، اجرا و پیگیری می‌کند. بر اساس این سازوکار، مسائل منتخب در واحدهای مرتبط سازمان بررسی و راهکارهای اجرایی آنها تدوین می‌شود. نتیجه بررسی‌ها نیز در رویداد «دوشنبه‌های هم‌آفرینی» با حضور

سرمایه‌گذاران می‌توانند در شبکه فروش تولیدکنندگان مشارکت کنند و برای پنج سال آینده از قیمت‌هایی ۲۲ درصد پایین‌تر از قیمت امروز برخوردار شوند. به گفته او، کارشناسان این صنعت طی چهار ماه این مدل را طراحی کرده‌اند. به گفته وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی «بانک زمان» نیز قرار است بزودی رونمایی شود. در این الگو، افراد در برابر ارائه خدمات به دیگران اعتبار دریافت می‌کنند و بعداً از خدمات سایر اعضا استفاده می‌کنند. سقف خدمات رایگان ۵ میلیون تومان است و اعتبار به صورت پول نشان‌دار در محدوده محله قابل استفاده خواهد بود. بخش خصوصی به عنوان پیشخوان سامانه فعالیت می‌کند و سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای خدمات ارائه‌شده را تضمین خواهد کرد. میدری همچنین گفت: ۹۵ درصد محموله‌های کشور از مسیر دریا وارد می‌شود و دولت در شرایط تحریم، توسعه مسیرهای زمینی و تأمین کالاهای اساسی را دنبال می‌کند. او تاب‌آوری جامعه و صنایع را قابل توجه دانست و تکمیل یک شناور در کشتی‌سازی اروندان، با وجود آسیب‌های ناشی از جنگ، را نمونه‌ای از این تاب‌آوری عنوان کرد. به گفته او، با وجود افزایش بیکاری پس از شوک اقتصادی، در برخی بخش‌های خصوصی کمبود نیروی کار وجود دارد و یک شرکت در تهران از تقاضای ۲۰ هزار نیروی جدید خبر داده است. در پایان، میدری بر کاهش شکاف میان دولت و نهادهای اجتماعی تأکید کرد و گفت: رسانه‌ها، مجلس، انجمن‌های کارگری و نهادهای نظارتی باید هم مطالبات جامعه را منتقل کنند و هم بر عملکرد دولت نظارت داشته باشند. او این همکاری را برای استفاده بهتر از ظرفیت‌های موجود و پیشبرد برنامه‌های اقتصادی ضروری دانست.



زندگی بخش بزرگی از مردم ارتباط دارد. از این رو، آثار عملکرد شرکت‌های مأموریتی نیز باید در چارچوب مسئولیت سازمان در برابر ذی‌نفعان ارزیابی شود. ارائه خدمت با کیفیت به ذی‌نفعان به عنوان مهم‌ترین وظیفه سازمان مطرح‌شده و از شرکت‌ها خواسته شده است در کنار برنامه‌های راهبردی و عملیاتی، برنامه‌ای برای تضمین استمرار خدمات در شرایط سخت داشته باشند. بر این اساس، تشکیل کمیته مشترک و دائمی میان شرکت‌های تابعه مأموریتی با هدف شناسایی مسائل و تعیین راهکارها در دستور کار قرار گرفته است. محمدی همچنین بر تدوین توافق‌نامه سطح خدمات برای شرکت‌ها تأکید کرده است تا عملکرد آنها بر اساس شاخص‌های مشخص قابل سنجش و پایش باشد. این سازوکار می‌تواند ارتباط میان اهداف سازمان و عملکرد شرکت‌های تابعه را شفاف‌تر کند. در کنار این موارد، استفاده از فرصت‌ها و توانمندی‌های داخلی سازمان و شرکت‌های تابعه برای تکمیل زنجیره ارزش و ارتقای خدمت‌رسانی مورد تأکید قرار گرفته است. مجموع این رویکردها نشان می‌دهد مدیریت سازمان توسعه پوشش بیمه‌ای، اصلاح سازوکارهای مدیریتی و تقویت کارآمدی شرکت‌های تابعه را در یک چارچوب مرتبط دنبال می‌کند؛ چارچوبی که در آن منابع، فرایندهای تصمیم‌گیری، کیفیت خدمات و پاسخگویی به ذی‌نفعان به عنوان اجزای مرتبط با عملکرد سازمان در نظر گرفته می‌شوند.

دارایی‌ها چگونه موتور تأمین مالی می‌شوند؟

سیاست مولدسازی سازمان تأمین اجتماعی، مدیریت سبد دارایی‌ها را با ابزارهای بازار سرمایه و پروژه‌های توسعه‌ای پیوند می‌دهد تا سرمایه‌های کم‌تحرك دوباره فعال شوند و ارزش بیافرینند



▲ نمایی از بیمارستان ۳۲۰ تختخوابی شیراز که تکمیل آن از محل مولدسازی دارایی‌ها دنبال می‌شود

در ترازنامه سازمان تأمین اجتماعی، دارایی و نقدینگی یک معنا ندارند. سازمان ممکن است مالک زمین، ساختمان یا پروژه‌ای باشد که ارزش اقتصادی قابل توجهی دارد، اما تازمانی که این دارایی در چرخه سرمایه‌گذاری یا تأمین مالی قرار نگیرد، نمی‌تواند به‌تنهایی پاسخگوی نیازهای جاری و توسعه‌ای باشد. این مسئله در شرایطی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که سازمان هم‌زمان با تعهدات گسترده بیمه‌ای، هزینه‌های روبه‌رشد درمان و ضرورت توسعه زیرساخت‌های خدماتی مواجه است. در چنین فضایی، مولدسازی دارایی‌ها به یکی از مسیرهای مورد توجه مدیریت سازمان تبدیل شده است؛ مسیری که غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان تأمین اجتماعی، آن را در کنار ابزارهای بازار سرمایه، مدیریت بدهی‌ها و مطالبات و توسعه خدمات درمانی دنبال می‌کند. در این رویکرد، بخشی از املاکی که فعلاً برنامه مشخصی برای آنها وجود ندارد، می‌تواند با استفاده از روش‌های مالی جدید به منبعی برای اجرای پروژه‌های اولویت‌دار تبدیل شود. نمونه، تفاهم‌نامه تکمیل بیمارستان ۳۲۰ تختخوابی تأمین اجتماعی شیراز از محل مولدسازی دارایی‌های غیرمنقول، روشن‌ترین نمونه این سیاست است؛ پروژه‌ای با ۶۸ هزار مترمربع زیربنا که در زمینی ۲۴۰ هزار مترمربعی در حال ساخت است. اهمیت این تجربه به پروژه خلاصه نمی‌شود؛ موضوع اصلی، آزمودن مدلی است که میان سبد دارایی‌های سازمان و نیازهای آن رابطه‌ای اقتصادی ایجاد کند.

فعال کردن سرمایه‌های خاموش

یکی از مسائل مدیریت دارایی در سازمان‌های بزرگ، فاصله میان ارزش اسمی و بازده واقعی است. ملکی ممکن است قیمت بالایی داشته باشد، اما اگر کاربری مناسبی نداشته باشد، بلااستفاده بماند یا صرفاً هزینه نگهداری ایجاد کند، سهم آن در تأمین مالی سازمان محدود خواهد بود. به همین دلیل، بررسی سبد دارایی‌ها صرفاً با معیار قیمت روز ملک کافی نیست و باید درباره نحوه استفاده از هر دارایی نیز تصمیم گرفت. محمدی در جلسه بررسی برنامه‌های حوزه مولدسازی گفته است برای پروژه‌های راکد از طریق این ظرفیت، منابع لازم تأمین می‌شود و درباره بیمارستان شیراز نیز استفاده از منابع استان را در مسیر پیشبرد طرح مورد تأکید قرار داده است. او همچنین بررسی املاک

تأمین اجتماعی را از منظر سرمایه‌گذاری و تعریف پروژه‌های توسعه‌ای ضروری دانسته و گفته است املاکی که فعلاً برنامه‌ای برای آنها وجود ندارد، می‌توانند با استفاده از ابزارهای جدید بازار سرمایه به تأمین مالی کمک کنند. از این منظر، نقطه شروع سیاست جدید، شناسایی دارایی‌های قابل فعال‌سازی است. این شناسایی نیازمند تصویری روشن از وضعیت حقوقی، کاربری، محل استقرار، هزینه نگهداری و ظرفیت توسعه املاک است. دارایی‌ای که قابلیت تبدیل شدن به پروژه، تضمین مالی یا مشارکت اقتصادی دارد، با ملکی که محدودیت حقوقی یا کاربری دارد، یکسان نیست. بنابراین نخستین مرحله مولدسازی، شناخت دقیق دارایی‌ها و دسته‌بندی دقیق آنهاست.

درمان؛ مقصد منابع تازه

دلیل تمرکز بر درمان روشن است. بخش مهمی از هزینه‌های سازمان در این حوزه صرف می‌شود و رشد تقاضا برای خدمات، نیاز به توسعه ظرفیت را افزایش می‌دهد. محمدی در مراسم گرامیداشت روز پزشک و داروساز از افزایش بیش از ۳۰ درصدی مراجعه به مراکز درمانی سازمان خبر داده و در عین حال بر توسعه خدمات تأکید کرده است. وقتی تقاضا افزایش می‌یابد، هزینه نگهداری و توسعه زیرساخت نیز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و پروژه‌های نیمه‌تمام نمی‌توانند برای مدت طولانی خارج از چرخه اجرا بمانند. پروژه‌های درمانی مستقیماً به کیفیت و دسترسی به خدمات عمومی گره خورده‌اند. بنابراین تکمیل یک بیمارستان نیمه‌تمام فقط به معنای آزاد شدن سرمایه منجمدشده در یک ساختمان نیست؛ ظرفیت جدیدی برای ارائه خدمات ایجاد می‌کند. با این حال، تأمین منابع ساخت تنها مرحله نخست است. پس از تکمیل نیز هزینه تجهیزات، نیروی انسانی، نگهداری و اداره مرکز درمانی باید در مدل مالی پروژه دیده شود. محمدی گفته است سازمان در حوزه اجرای طرح‌ها و پروژه‌های درمانی، برنامه‌هایی را از مسیر مولدسازی دنبال خواهد کرد. در نتیجه، اهمیت مولدسازی زمانی بیشتر می‌شود که دارایی فعال شده به پروژه‌ای متصل شود که نیاز واقعی منطقه، هزینه تکمیل و امکان بهره‌برداری آن مشخص باشد. هر تصمیم درباره یک دارایی باید با این پرسش همراه باشد که چگونه می‌تواند به افزایش ظرفیت خدمت، کاهش هزینه یا ایجاد منبع جدید کمک کند.

شیراز؛ نقطه آزمون مدل

تفاهم‌نامه تکمیل پروژه ۳۲۰ تختخوابی بیمارستان تأمین اجتماعی شیراز، یکی از روشن‌ترین نمونه‌های عملی این رویکرد است. این تفاهم‌نامه میان سازمان تأمین اجتماعی، استانداری فارس، شهرداری شیراز و اداره کل راه و شهرسازی استان فارس منعقد شده و تکمیل، تجهیز و اتمام پروژه از محل مولدسازی دارایی‌های غیرمنقول دنبال می‌شود. پروژه حدود ۶۸ هزار مترمربع زیربنا دارد و در زمینی به مساحت ۲۴۰ هزار مترمربع در حال ساخت است. اهمیت این پروژه فقط در ظرفیت ۳۲۰ تخت آن خلاصه نمی‌شود. مسئله اصلی، آزمودن مدلی است که در آن یک دارایی غیرمنقول می‌تواند پشتوانه تکمیل یک زیرساخت خدماتی قرار گیرد. اگر این مسیر به تأمین منابع، تکمیل پروژه و آغاز بهره‌برداری منجر شود، تجربه شیراز می‌تواند برای شناسایی پروژه‌های راکد دیگر نیز مورد استفاده قرار گیرد. محمدی در چهارم مهرماه بر بررسی کارشناسی تأمین منابع، میزان پیشرفت و زمان‌بندی طرح‌ها تأکید کرده است. این موضوع برای پروژه‌های نیمه‌تمام اهمیت ویژه دارد؛ زیرا تأخیر می‌تواند به افزایش هزینه ساخت و تجهیز منجر شود و منابعی را که پیش‌تر هزینه شده‌اند برای مدت طولانی از بازدهی دور نگه دارد. از این رو، هر پروژه راکد باید یک پرونده اقتصادی روشن داشته باشد: میزان سرمایه‌گذاری قبلی، کسری منابع، زمان لازم برای تکمیل، هزینه‌های پس از بهره‌برداری و ارزش خدمتی که ایجاد می‌کند. از منظر مدیریت مالی، مزیت این سیاست می‌تواند کاهش فاصله زمانی میان تصمیم سرمایه‌گذاری و تأمین منابع باشد. وقتی سازمان برای تکمیل یک پروژه ناچار نباشد منابع را از محل جریان نقد جاری تأمین کند، امکان اولویت‌بندی پروژه‌ها افزایش می‌یابد و فشار بر منابع کوتاه‌مدت کمتر می‌شود. البته این مزیت تنها زمانی محقق می‌شود که تعهدات مالی ناشی از ابزارهای جدید، هزینه سرمایه و زمان بازگشت منابع نیز لحاظ شود. تبدیل دارایی به منابع مالی ممکن است شکل بدهی یا تعهد آینده را تغییر دهد. بنابراین نگاه اقتصادی به مولدسازی باید علاوه بر ارزش دارایی، هزینه تأمین مالی و بازده نهایی پروژه را در مدل یکپارچه دربرگیرد.

بازار سرمایه؛ اهرم تازه

در رویکرد جدید سازمان، مولدسازی صرفاً به واگذاری مستقیم املاک محدود نشده است. محمدی بر

استفاده از ابزارهای نوین بازار سرمایه و حرکت به سمت توکنیزه کردن دارایی‌ها تأکید کرده است. در جلسه بررسی برنامه‌های مولدسازی نیز موضوعاتی مانند توکنیزاسیون، میکروصکوک و صندوق‌های املاک و مستغلات در کنار سایر ایده‌ها بررسی شده است. این موارد نشان می‌دهد سازمان به دنبال راه‌هایی برای تبدیل ارزش دارایی به ظرفیت تأمین مالی است. این ابزارها می‌توانند میان ارزش یک دارایی غیرنقد و نیاز مالی یک پروژه، رابطه‌ای مالی ایجاد کنند. در این مدل، دارایی لزوماً موضوع فروش مستقیم نیست و ممکن است از طریق ساختارهای مالی، مشارکت، صندوق یا سایر روش‌های مجاز، پشتوانه تأمین منابع قرار گیرد. البته اجرای هر ابزار به ساختار حقوقی روشن، ارزش‌گذاری معتبر، ضوابط نظارتی و تعیین دقیق حقوق ذی‌نفعان نیاز دارد. در کنار املاک، محمدی از اوراق گام، برات الکترونیک و سایر ابزارهای مالی برای مدیریت بدهی‌ها و مطالبات نیز سخن گفته است. این ابزارها همان مولدسازی املاک نیستند، اما در یک منطق مکمل قرار می‌گیرند: کاهش فشار بر نقدینگی و استفاده از ظرفیت‌های مالی برای استمرار فعالیت و تأمین خدمت. همچنین سازمان در چارچوب طرح «هم‌گام» اعلام کرده است حدود ۲۰۰ هزار میلیارد تومان از معوقات کارفرمایان با استفاده از اوراق گام به سرمایه‌مولد تبدیل می‌شود.

ارزش آفرینی به جای فروش

تفاوت اصلی میان مولدسازی و فروش در این است که فروش، در صورت مصرف درآمد، یک جریان نقدی یک‌باره ایجاد می‌کند؛ اما ارزش آفرینی می‌تواند یک دارایی را به منبعی برای ایجاد درآمد یا تأمین مالی تبدیل کند. بنابراین ارزش سیاست مولدسازی را نباید فقط با حجم املاک و اگداژشده سنجید. سؤال مهم‌تر این است که هر دارایی چه میزان ارزش ایجاد کرده و این ارزش چگونه به مأموریت سازمان منتقل شده است. محمدی در نشست هم‌اندیشی روسای کانون‌های استانی بازنشستگان و مستمری‌بگیران درباره استفاده از ظرفیت دارایی‌های سازمان برای ایجاد ارزش سخن گفته و تأکید کرده است که احداث مراکز درمانی از محل مولدسازی و ارزش آفرینی منابع دنبال می‌شود. او تصریح کرده است که دارایی‌های سازمان موجود است و هدف استفاده از ظرفیت آنها برای ایجاد ارزش است. برای هر ملک نمی‌توان نسخه واحد پیچید. موقعیت جغرافیایی، کاربری، وضعیت حقوقی، امکان توسعه، هزینه نگهداری، قابلیت مشارکت و ظرفیت درآمدزایی باید در کنار ارزش روز دارایی بررسی شود. ممکن است برای یک ملک، مشارکت مناسب باشد و برای ملکی دیگر، اجاره، توسعه مشترک یا استفاده از ابزارهای مالی بازده بیشتری ایجاد کند.

انضباط مالی؛ شرط مولدسازی

مولدسازی بخشی از معادله تأمین مالی سازمان است و نمی‌تواند به تنهایی جایگزین منابع پایدار حق بیمه‌ای یا حل مسائل رابطه مالی دولت و سازمان شود. کارکرد آن، فعال کردن ظرفیت دارایی‌هایی است که می‌توانند بخشی از نیاز مالی پروژه‌های توسعه‌ای را پوشش دهند. از این رو، باید میان منابع حاصل از مولدسازی و محل مصرف آنها رابطه‌ای روشن وجود داشته باشد و عملکرد این زنجیره قابل سنجش باشد. ارزش یک ملک فقط قیمت روز زمین نیست. کاربری، ظرفیت توسعه، موقعیت، وضعیت حقوقی، هزینه نگهداری و امکان ایجاد درآمد، همگی در ارزش واقعی آن مؤثرند. حتی اگر یک پروژه به منابع نیاز داشته باشد، باید مشخص شود هزینه تکمیل، زمان بهره‌برداری و هزینه‌های اداره آن با مزایای مورد انتظار تناسب دارد یا نه. محمدی بر بررسی کارشناسی میزان پیشرفت پروژه‌ها، تأمین منابع و زمان‌بندی تأکید کرده است. در حوزه درمان، این دقت اهمیتی دوچندان دارد؛ زیرا پس از تکمیل پروژه، هزینه تجهیزات، نیروی انسانی و نگهداری آغاز می‌شود. بنابراین مولدسازی باید بخشی از یک مدل مالی کامل باشد، نه راهی برای تأمین پول یکباره. شفافیت نیز بخشی از کارایی اقتصادی است. وقتی روش ارزش‌گذاری، شیوه تأمین مالی، مقصد منابع و میزان پیشرفت پروژه روشن باشد، می‌توان بازده تصمیم را با گزینه‌های دیگر مقایسه کرد. این مقایسه به سازمان کمک می‌کند میان نگهداری، مشارکت، اجاره، توسعه یا سایر روش‌های فعال‌سازی، انتخاب متناسبی داشته باشد. موفقیت این سیاست با ارزش واگذاری دارایی‌ها سنجیده نمی‌شود، بلکه با مقداری از ارزش و خدمتی سنجیده خواهد شد که از دل دارایی‌های موجود خلق می‌شود. اگر یک ملک کم‌تحرك بتواند به منبع تکمیل بیمارستان، توسعه مرکز درمانی یا ایجاد ظرفیت مالی تبدیل شود، سرمایه‌ای که در ترازنامه خاموش مانده بود، دوباره به چرخه مأموریت اجتماعی سازمان بازگشته است.

تأمین

یادداشت

O P T I N I O N



غلامحسین عابدی‌روش

کارشناس بیمه‌های اجتماعی

مزد واقعی؛ راه نجات منابع بیمه‌ای

موضوع اشتغال، حقوق و دستمزد نیروی کار، فقط به مناسبات کارگاه و رابطه میان کارگر و کارفرما محدود نمی‌شود؛ این حوزه با ساختار بیمه‌های اجتماعی نیز پیوندی دارد. هر تصمیمی که در بازار کار، به‌ویژه درباره سطح دستمزد، اتخاذ می‌شود، بر منابع و مصارف صندوق‌های بیمه‌ای اثر می‌گذارد. از این منظر، حضور مؤثر بیمه‌های اجتماعی در فرایندهای تصمیم‌سازی حوزه کار، ضرورتی منطقی است. با این حال، موضوع دستمزد کارگران مشمول قانون کار عمدتاً در شورای عالی کار و میان سه ضلع دولت، کارگران و بیمه‌های اجتماعی، با وجود نقش گسترده آنها در پوشش نیروی شاعل و اثرپذیری مستقیم از تصمیمات مزدی، در این سازوکار نیازمند بازتعریف است. واقعیت آن است که تصمیم‌گیری درباره دستمزد، تنها بر هزینه تولید یا قدرت خرید نیروی کار اثر نمی‌گذارد؛ این تصمیم، هم‌زمان بر درآمدها و هزینه‌های بیمه‌ای نیز اثرگذار است. از همین رو، انتظار می‌رود نمایندگان جامعه کار و بیمه‌های اجتماعی در روند گفت‌وگوهای که بر سرنوشت مشترک آنها اثر دارد، مشارکت مؤثر داشته باشند. نتیجه چنین مشارکتی می‌تواند نزدیک‌تر شدن منافع فعالان کار و تولید به منافع نهادهای بیمه‌گر باشد. در این میان، «دستمزد واقعی» زمانی معنا پیدا می‌کند که نیروی کار، به‌عنوان ذی‌نفع اصلی حقوق و مزایا و پوشش بیمه‌ای، در گفت‌وگوهای مزدی امکان اظهار نظر داشته باشد. هم‌زمان، سازمان تأمین اجتماعی نیز باید از ظرفیت‌های اجرایی لازم برای تحقق مزد واقعی در فرآیند بیمه برخوردار باشد. یکی از مسائل مهم، تفاوت میان دستمزد واقعی و مزد ثبت‌شده در فهرست‌های حق بیمه است. در قانون برنامه هفتم پیشرفت، بر شکل‌گیری فهرست مشترک میان سازمان امور مالیاتی و تأمین اجتماعی تأکید شده است؛ زیرا در برخی موارد، کارفرما برای بهره‌مندی از معافیت مالیاتی، دستمزد را بالاتر و برای کاهش سهم حق بیمه، آن را پایین‌تر از واقعیت ثبت می‌کند. ورود مؤثر تأمین اجتماعی به این حوزه می‌تواند زمینه طراحی سازوکارهایی برای کنترل این دوگانگی را فراهم کند. در کنار آن، ارتقای شغلی نیز باید از منظر دستمزد واقعی مورد توجه قرار گیرد. مهارت‌هایی که نیروی کار در طول سابقه فعالیت خود کسب می‌کند، نباید صرفاً در قالب سنوات دیده شود، بلکه باید در سطح دستمزد مؤثر باشد. همین نگاه باید درباره مزدهای صنفی و مقطوع نیز حاکم باشد؛ زیرا در بسیاری از مشاغل، دریافتی واقعی افراد از ارقام درج‌شده در فهرست‌های بیمه‌ای بیشتر است. بنابراین، تحقق مزد واقعی در نظام بیمه‌ای بیش از آنکه به یک تصمیم منفرد وابسته باشد، به گفت‌وگوی مستمر با شرکای اجتماعی و سازوکارهای دقیق‌تر برای ثبت دستمزد وابسته است. واقعی شدن حقوق و دستمزد نیروی کار تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی را می‌توان یکی از مسیرهای مهم بهبود وضعیت این نهاد دانست؛ مسیری که بخشی از آن، از حضور مؤثر بیمه‌های اجتماعی در فضاهای تصمیم‌سازی مرتبط با کار، اشتغال و تولید می‌گذرد.

بازتولید اعتماد اجتماعی نیازمند پایداری صندوق‌هاست

این گزارش تحلیلی نشان می‌دهد حفظ معیشت مستمری‌بگیران و صیانت از تعهدات بین‌نسلی در سازمان تأمین اجتماعی، مستلزم تفکیک شفاف وظایف حمایتی از منطق بیمه‌ای و تأمین پایدار تعهدات مالی دولت است

عدالت بین‌نسلی، توان پرداخت حق بیمه و وضعیت گروه‌های آسیب‌پذیر نیز باید دیده شود. دوره گذار نیز بخشی از خود اصلاح است. افراد باید فرصت داشته باشند برای آینده شغلی و بازنشستگی خود برنامه‌ریزی کنند و درباره منطق تغییر، گروه‌های مشمول و آثار احتمالی آن اطلاع‌روشن دریافت کنند. گفت‌وگوی منظم با کارگران، کارفرمایان، بازنشستگان و کارشناسان می‌تواند پیامدهایی را آشکار کند که در محاسبات مالی به‌تنهایی دیده نمی‌شوند.

سازمان توانمند؛ سیاست پاسخگو

پایدار صندوق فقط به قانون‌گذاری وابسته نیست؛ سازمان اجرایی نیز باید ظرفیت لازم برای ایفای نقش خود را داشته باشد. ساده‌سازی فرآیندها، حذف رویه‌های موازی، به‌روزرسانی نظام اطلاعاتی، تقویت مدیریت ریسک و دسترس‌پذیر کردن داده‌های کلیدی، کیفیت تصمیم‌گیری و خدمت‌رسانی را بالا می‌برد. شفافیت در منابع، مصارف، تعهدات و مطالبات نیز کمک می‌کند بحث درباره صندوق‌ها از برداشت‌های پراکنده به ارزیابی مستند نزدیک شود. این ظرفیت نهادی، بدون ثبات مدیریتی و حفظ دانش کارشناسی کامل نمی‌شود. تغییرهای پی‌درپی مدیریتی، اگر اولویت‌ها را مدام جابه‌جا کند و حافظه سازمانی را از میان ببرد، برنامه‌های بلندمدت را دشوار می‌کند. در عین حال، استمرار مدیریت نباید به معنای کاهش نظارت باشد؛ ارزیابی عملکرد و پاسخ‌گویی باید هم‌زمان تقویت شود. در سطح سیاست‌گذاری نیز باید قواعدی وجود داشته باشد که صندوق را از تعهدات بی‌منبع و مداخلات کوتاه‌مدت دور نگه دارد، بدون آنکه نظارت عمومی تضعیف شود. مشارکت مؤثر شرکای اجتماعی، تعیین روشن نقش تنظیم‌گرو مجری و انتشار گزارش‌های دوره‌ای درباره منابع و تعهدات، فاصله میان تصمیم‌گیری و تجربه بیمه‌شدگان را کاهش می‌دهد. سازمان نمی‌تواند آثار همه تصمیم‌های کلان اقتصادی و تقنینی را اجران کند، اما می‌تواند با مدیریت کارآمد، داده‌روشن و ارزیابی کارشناسی، در اصلاح مسیر نقش فعال داشته باشد.

اعتماد به حقوق آینده

تناقض میان انتظارات و توان پرداخت، نشانه نیاز به بازسازی یک قرارداد قابل اتکاست. بازنشته امروز باید بداند تعهدی که بر پایه سه‌ساله مشارکت شکل گرفته، قابل اعتماد نیست. بیمه‌شده امروز نیز باید مطمئن باشد پرداخت فعلی او صرفاً هزینه‌ای برای امروز نیست و در آینده پشتوانه‌ای برای برخورداری از حمایت خواهد بود. چنین اعتمادی با وعده‌های کوتاه‌مدت ساخته نمی‌شود؛ به قواعد پایدار، منابع متناسب و پاسخگویی نهادی نیاز دارد. هر تصمیم مؤثر بر صندوق باید هم‌زمان از سه منظر سنجیده شود: اثر آن بر عدالت و کفایت حمایت، پیامد آن برای منابع و تعهدات مالی و امکان اجرای آن در سازمان. تعهدات حمایتی باید منبع روشن داشته باشند، بدهی‌های دولت باید با برنامه زمان‌بندی شده و قابل پیگیری تعیین تکلیف شوند و اصلاحات بازنشستگی باید تدریجی، مستند و همراه با گفت‌وگوی اجتماعی پیش بروند. در کنار اینها، توسعه اشتغال رسمی و کاهش فرار بیمه‌ای باید در مرکز سیاست‌های اقتصادی و بازار کار قرار گیرد؛ زیرا پایداری صندوق بدون تقویت پایه بیمه‌پردازی ممکن نیست. حفظ توان سازمان تأمین اجتماعی در این میان یک ضرورت عمومی است. نگاه مثبت به عملکرد سازمان نباید به معنای چشم‌پوشی از کاستی‌ها باشد؛ همان‌طور که نسبت دادن همه مشکلات ساختاری به یک نهاد اجرایی نیز راهگشا نیست. سیاست‌گذاری منسجم، منابع متناسب و حکمرانی مشارکتی می‌تواند ظرفیت‌های سازمان را به نتیجه‌ای ملموس برای بیمه‌شدگان تبدیل کند. پایداری صندوق‌های بیمه‌ای در نهایت فقط مسئله ترازنامه نیست؛ سنج‌های از دوام یک قرارداد اجتماعی میان نسل‌هاست. سیاست‌گذاری مسئولانه باید سازمان تأمین اجتماعی را از یک ضربه‌گیر برای بحران‌های کوتاه‌مدت و تکالیف حمایتی، به نهادی برای مدیریت ریسک بازگرداند. پرداخت به‌موقع تعهدات قانونی دولت، احترام به سه‌جانبه‌گرایی و تقویت اختیار بدنه کارشناسی در مدیریت و بازرحای سید داری‌ها، بخشی از همین مسیر است. آینده صندوق‌ها در دوگانه‌سازی میان حقوق بازنشسته و پایداری مالی خلاصه نمی‌شود؛ راه درست، تصمیم‌های تدریجی، قانونمند و مبتنی بر داده است؛ تصمیم‌هایی که بتواند سازمان را به لنگرگاه امنیت اقتصادی جامعه تبدیل کند، بی‌آنکه بار تعهدات تحمیلی بر دوش آن سنگین‌تر شود. این نگاه باید در قوانین ماندگار شود.



مرز بیمه و حمایت

یکی از مهم‌ترین ریشه‌های ناترازی، روشن نبودن مرز میان بیمه اجتماعی و حمایت اجتماعی است. بیمه اجتماعی بر مشارکت بیمه‌شده و تجمیع ریسک استوار است؛ فرد در دوره اشتغال حق بیمه می‌پردازد تا در برابر سالمندی، از کارافتادگی، بیکاری و دیگر ریسک‌های تعریف‌شده حمایت شود. حمایت اجتماعی، منطق دیگری دارد و می‌تواند برای افرادی طراحی شود که امکان پرداخت حق بیمه ندارند یا به دلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی، نیازمند حمایت عمومی اند. هر دو کارکرد ضروری‌اند، اما منبع مالی آنها نباید مخلوط شود. اگر یک تکلیف حمایتی به صندوق بیمه‌ای واگذار شود، بدون آنکه منبع آن مشخص و به‌موقع تأمین شود، هزینه واقعی حمایت در حساب بیمه‌پردازان پنهان خواهد ماند. پیامد این اتفاق فقط افزایش فشار مالی نیست؛ رابطه روشن میان حق بیمه پرداخت‌شده و تعهدات آینده نیز مبهم می‌شود و همین ابهام، اعتماد را فرسوده می‌کند. راه‌حل، حذف حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر نیست؛ بلکه تعریف دقیق مسئولیت‌هاست. هر تعهد تازه باید مشخص کند چه نهادی هزینه آن را می‌پردازد، منبع مالی در چه بازه‌ای تأمین می‌شود و اثر آن بر تعهدات نسل‌های بعد چیست. سهم دولت در تعهدات حمایتی نیز باید زمان‌بندی روشن و سازوکار قابل پیگیری داشته باشد.

اصلاح با نقشه راه

صندوق‌های بازنشستگی با تصمیم‌های مقطعی اصلاح نمی‌شوند. هر تغییری در سن بازنشستگی، نرخ حق‌بیمه یا شرایط برخورداری از مزایا، مستقیماً با زندگی و برنامه‌ریزی میلیون‌ها نفر ارتباط دارد. تغییر ناگهانی می‌تواند احساس نابرابری و بی‌اعتمادی ایجاد کند؛ اما تعویق اصلاح نیز به معنای حذف هزینه نیست، بلکه ممکن است آن را به آینده و به نسل‌های بعد منتقل کند. اصلاحات پایدار باید بر داده معتبر و محاسبات بیمه‌ای استوار باشند. برآورد تعهدات آینده، سناریوهای جمعیتی و اقتصادی و بررسی آثار هر تصمیم بر گروه‌های مختلف، امکان می‌دهد سیاست‌گذار پیش از اجرا، پیامدها را ببیند. محاسبات آکچوئری در اینجا صرفاً ابزار کاهش هزینه نیست؛ وسیله‌ای برای پیش‌بینی‌پذیر کردن تصمیم‌ها و پاسخ‌گو کردن سیاست‌گذاری است. در کنار شاخص‌های مالی، کفایت مستمری،

تحت تأثیر قرار می‌گیرند. در نتیجه، پاسخ پایدار به مطالبه مستمری، تنها با افزایش فشار بر منابع موجود یا تصمیم‌های کوتاه‌مدت ممکن نیست؛ باید ظرفیت درآمدی و بیمه‌پردازی نیز تقویت شود. از همین‌جا یک نکته مهم روشن می‌شود: کاهش هزینه، اگر به قیمت تضعیف کیفیت خدمت، درمان یا امنیت درآمدی بیمه‌شده تمام شود، لزوماً اصلاح نیست. همان‌طور که افزایش تعهدات بدون پشتوانه نیز سیاست اجتماعی پایدار محسوب نمی‌شود. مسئله، مدیریت هم‌زمان هزینه و تعهد است؛ یعنی منابع به‌درستی تجهیز شوند، مصارف هدفمند باشند و تصمیم‌ها بر اساس افق چندساله اتخاذ شوند. صندوقی که فقط برای گذر از فشار امروز تصمیم بگیرد، در برابر شوک بعدی آسیب‌پذیرتر خواهد بود. پایداری زمانی شکل می‌گیرد که سیاست‌گذار، مدیر و ذی‌نفعان، آثار هر تصمیم را فراتر از دوره کوتاه‌مدت ببینند.

منابع محدود؛ تعهدات گسترده‌تر

توان مالی سازمان تأمین اجتماعی فقط حاصل عملکرد داخلی آن نیست. سیاست‌های اشتغال و دستمزد، قوانین بازنشستگی، نحوه تعیین گروه‌های مشمول حمایت، وضعیت پرداخت تعهدات دولت و شرایط عمومی اقتصاد، همگی بر تراز منابع و مصارف اثر می‌گذارند. از این منظر، سنجش عملکرد سازمان بدون دیدن این بستر، تصویری ناقص ارائه می‌کند.

در سال‌های قبل، مجموعه‌ای از فشارها می‌توانست بر هم انباشته شود؛ مواردی مانند قوانین و تصمیم‌هایی که با اصول بیمه‌ای سازگار نیستند، بازنشستگی‌های زودرس، نوسان‌های اقتصادی، کاهش اشتغال، تورم، مداخلات مدیریتی، فرار بیمه‌ای و تأخیر در پرداخت مطالبات دولت. هر یک از این عوامل هزینه ایجاد می‌کند، اما مسئله اصلی، اثر تجمعی آنهاست. هنگامی که تعهد جدیدی بدون منبع پایدار ایجاد می‌شود و هم‌زمان هزینه‌های درمان افزایش می‌یابد یا پوشش بیمه‌ای نیروی کار کاهش می‌یابد، فاصله میان منابع و مصارف بزرگ‌تر می‌شود. این شرایط، ضرورت اصلاح درون‌سازمانی را منتفی نمی‌کند. بهبودفرایندها، ارتقای کیفیت داده‌ها، شفافیت و پاسخگویی می‌تواند قدرت سازمان را افزایش دهد. با این حال، اصلاح داخلی زمانی ماندگار خواهد بود که سیاست‌های بیرونی نیز از انتقال بی‌قاعده هزینه‌ها به صندوق‌پرهیز کنند.

۳ اصل مهم برای پایداری صندوق‌ها

پایداری صندوق‌ها از سه قاعده روشن آغاز می‌شود: هر تعهد تازه باید منبع مالی مشخص داشته باشد، هر اصلاح باید بر محاسبات بیمه‌ای و داده‌های معتبر تکیه کند و هر تصمیم مهم باید با زمان‌بندی قابل پیش‌بینی و گفت‌وگوی اجتماعی همراه باشد.

در این چارچوب، بدهی‌های دولت نمی‌تواند مسئله‌ای حاشیه‌ای تلقی شود؛ تعیین تکلیف زمان‌دار و قابل پیگیری آن، بخشی از امنیت مالی صندوق است. هم‌زمان، توسعه اشتغال رسمی و کاهش فرار بیمه‌ای، پایه درآمدی نظام بیمه

صندوق بازنشستگی در ساده‌ترین تعریف، نهادی برای دریافت حق بیمه و پرداخت مستمری است، اما در واقع، چیزی فراتر از یک حساب مالی در اقتصاد کشور به‌شمار می‌رود. این صندوق، قرارداد نهادی میان نسل‌هاست؛ قراردادی که در آن شاغل امروز سهمی می‌پردازد تا در سال‌های سالمندی از حمایت برخوردار شود و همین سازوکار، اعتماد اجتماعی به بیمه را شکل می‌دهد. مسئله از جایی پیچیده می‌شود که مطالبات قانونی و معیشتی مستمری‌بگیران، در کنار فشارهای تورمی و محدودیت‌های مالی صندوق بیمه، وصول حق بیمه، ترکیب بازنشسته، بر مبنای سال‌ها اشتغال و پرداخت حق بیمه، انتظار دریافت به‌موقع و متناسب مستمری دارد و این انتظار در شرایط افزایش هزینه‌های زندگی، طبیعی‌تر و جدی‌تر می‌شود. در سوی دیگر، سازمان بیمه‌گر باید میان منابع جاری و تعهدات کوتاه‌مدت و بلندمدت تعادل برقرار کند؛ تعادلی که از وضعیت اشتغال، سطح دستمزد‌های مشمول بیمه، وصول حق بیمه، ترکیب جمعیتی و بازده سرمایه‌گذاری‌ها اثر می‌پذیرد. بنابراین، مسئله صندوق‌ها را نمی‌توان به دوگانه ساده «حق بازنشسته» و «توان سازمان» تقلیل داد. مسئله اصلی، بازسازی سازوکاری است که هم حقوق بیمه‌شدگان را تضمین کند و هم توان صندوق برای ایفای همین حقوق در آینده را حفظ سازد. این تفاوت، مبنای نگاه واقع‌بینانه به بحران صندوق‌هاست: حفظ حق مردم، بدون تضعیف توان مالی آینده کشور.

حقوق امروز، تعهد فردا

مستمری برای بازنشسته امتیازی حاشیه‌ای یا کمک‌هزینه‌ای اتفاقی نیست؛ حاصل سال‌ها کار، مشارکت بیمه‌ای و انتظار برای برخورداری از حمایت در دوره‌ای است که درآمد ناشی از اشتغال کاهش یافته یا از میان رفته است. به همین دلیل، پرداخت منظم و متناسب مستمری بخشی از اعتماد به قرارداد بیمه‌ای است. در شرایط تورمی، این اهمیت دوچندان می‌شود، زیرا هر وقفه یا ناکفایتی در پرداخت، مستقیماً خود را در هزینه‌های روزمره خانوار نشان می‌دهد. اما همین واقعیت، سوی دیگری هم دارد. صندوق نمی‌تواند تعهدات خود را مستقلاً از منابع در نظر بگیرد. وقتی اشتغال رسمی محدود می‌شود، بخشی از فعالیت اقتصادی به حوزه غیررسمی می‌رود و دستمزد واقعی زیر فشار تورم قرار می‌گیرد، ورودی‌های بیمه‌ای نیز

66

هرگونه

تغییر در سن

بازنشستگی

مستلزم اتکا

به محاسبات

دقیق آکچوئری

و پیش‌بینی

دوره گذار است

تا امنیت روانی

و شغلی نیروی

کار دستخوش

آسیب‌نشود

یادداشت

N E W S



علیرضا حیدری

کارشناس رفاه و تأمین اجتماعی

صندوق‌ها قربانی سیاست‌گذاری کوتاه‌مدت

بحران صندوق‌های بازنشستگی بیش از آنکه از ضعف مدیریت اجرایی نهاد‌های بیمه‌گر ناشی شود، حاصل یک خطای قدیمی در سیاست‌گذاری عمومی است؛ نگاهی که صندوق‌ها را نه به‌عنوان نهاد‌هایی مبتنی بر محاسبات بیمه‌ای و تعهدات بین‌نسلی، بلکه همچون منابعی آماده برای تأمین هزینه تصمیم‌های کوتاه‌مدت دیده است. قوانین ارفاقی، معافیت‌های تحمیلی بیمه‌ای و بازنشستگی‌های پیش از موعد، در بسیاری موارد بدون برآورد دقیق بار مالی و تأمین منابع پایدار ایجاد شده‌اند. حاصل، انتقال هزینه سیاست‌های امروز به منابعی است که اساساً باید پشتوانه امنیت اقتصادی نسل‌های آینده باشند؛ یعنی تبدیل منابع بیمه‌ای به ابزاری برای حل مسائل فوری سیاست‌گذاری.

این روند در شرایط تورمی، فشار مضاعفی بر صندوق‌ها وارد می‌کند. کاهش قدرت خرید بازنشستگان، مطالبه افزایش مستمری را به‌ضرورتی اجتماعی بدل می‌سازد، اما پاسخ سیاست‌گذار نباید صرفاً افزایش تعهدات نهاد بیمه‌گر باشد. وقتی متغیرهای جمعیتی، کاهش پایه بیمه‌پردازی و افت ضریب پشتیبانی هم‌زمان عمل می‌کنند، افزودن تکالیف تازه، بدون منابع متناظر، چیزی جز تعمیق شکاف مالی نیست. تسهیلات بانکی و تسویه‌های غیرواقعی نیز راه‌حل نیستند؛ این ابزارها تنها هزینه امروز را به ترازنامه فردا منتقل می‌کنند. اصلاح پایدار از جایی آغاز می‌شود که مرز میان سیاست حمایتی و بیمه‌ای دوباره ترسیم شود و هزینه حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر، مستقیماً بر عهده بودجه عمومی قرار گیرد، نه منابع حق بیمه. بر همین مبنا، تحمیل بازنشستگی زود هنگام به صنایع و مشاغل باید با پرداخت نقدی و به‌روز هزینه‌های آکچوئریال آن همراه باشد. صندوق بازنشستگی نمی‌تواند محل جبران بیکاری پنهان؛ تبدیل نیروی بنگاه‌های دولتی یا ناتوانی نظام اقتصادی در ایجاد شغل باشد. فرسایش پایه بیمه‌پردازی در کنار کاهش ضریب پشتیبانی، نشانه‌ای از بحران عمیق‌تر در رابطه میان بازار کار، سیاست رفاهی و منابع بیمه‌ای است. هم‌زمان، استقلال ساختاری صندوق‌ها نیز اهمیت تعیین‌کننده دارد. دخالت مستقیم دولت در اداره صندوق‌ها و انتصابات، علاوه بر افزایش هزینه‌های مبادله، امکان مدیریت حرفه‌ای و خلق ارزش پایدار در سرمایه‌گذاری‌ها را محدود کرده است. اصلاح این وضعیت بدون بازگشت واقعی به سه‌جانبه‌گرایی ممکن نیست. کارگران و کارفرمایان باید در عالی‌ترین سطوح تصمیم‌گیری، سهم واقعی در سیاست‌گذاری و نظارت داشته باشند؛ زیرا منابع صندوق‌ها پیش از آنکه در اختیار دولت باشند، حاصل مشارکت همین شرکای اجتماعی است. اصلاحات پارامتریک و ساختاری دیگر انتخابی تجملی نیست؛ شرط تداوم حمایت اجتماعی است. بازنگری تدریجی در سن و سابقه بازنشستگی، شفاف‌سازی تعهدات آتی و تعیین تکلیف مطالبات صندوق‌ها از دولت، باید از حاشیه به متن سیاست‌گذاری بازگردد.

کالایی‌سازی سلامت در سایه هزینه‌های غیر تعرفه‌ای

بررسی شواهد میدانی و داده‌های کارشناسی نشان می‌دهد تداوم پرداخت‌های غیررسمی و ارزی، ضمن تشدید شکاف طبقاتی در جامعه، دسترسی عادلانه بیماران کم‌درآمد به خدمات حیاتی درمان را به‌شدت محدود کرده است



ارائه‌دهندگان خدمات در بخش‌های بستری، گسل‌های تحلیلی قابل توجهی را آشکار می‌سازد. در فرایندهای جراحی تخصصی که تمام تشریفات پرداخت از طریق صندوق بیمارستان تسویه می‌شود، همچنان موارد متعددی از اخذ وجوه جداگانه پیش از ورود جراح به اتاق عمل ثبت شده است. این پرداخت‌های ثانویه که فاقد هرگونه شناسه رسمی مالی است، حتی در ساختار بیمارستان‌های وابسته به بخش دولتی نیز جریان دارد. این رخداد گواهی می‌دهد که خروج مبادلات مالی از پیشخوان مطب، تمایل به کسب سود مازاد بر تعرفه را متوقف نساخته و سازوکار مطالبه غیررسمی، مسیرهای موازی خود را برای تحمیل هزینه به درمان‌جو بازتولید کرده است.

انتقال بحران به بازار ارز

تحولات اقتصادی سال‌های اخیر و نوسانات پرشتاب ارزش پول ملی، شکل تازه‌ای به این تبادلات غیررسمی بخشیده و شیوه اخذ مبالغ را از ریال به ارزهای معتبر، به ویژه دلار، تغییر داده است. کاهش ارزش برابری ریال در کنار هراس متخلفان از رصد تراکنش‌های بانکی، مطالبه بسته‌های ارزی نقدی را به عنوان یک سازوکار امن برای دور زدن ابزارهای نظارتی نهادینه کرده است. در این چارچوب، جراح پیش از انجام عمل، دریافت اسکناس خارجی را شرط اصلی حضور خود در اتاق جراحی قرار می‌دهد و فرایند درمان بدون تحویل فیزیکی ارز مسدود می‌ماند.

روایت یک شهروند بازنشسته که برای جراحی چشم به یکی از مراکز دولتی پایتخت مراجعه کرده بود، این چرخه مالی اجباری را به روشنی ترسیم می‌کند. پزشک جراح در مطب خصوصی، ورود به اتاق عمل را مشروط به دریافت ۶۰۰ دلار اسکناس در پاکت درسته کرده و تصریح داشته که در صورت عدم پذیرش این شرط، هدایت تیغ جراحی به دستیاران و انترن‌ها واگذار خواهد شد. تأمین این منابع ارزی با اتکا به پس‌انداز فرزندان بیمار ممکن شد، اما واقعیت این است که در اعمال جراحی فوری نظیر تومورهای بدخیم و بیماری‌های قلبی، بیمار فرصتی برای تغییر پزشک یا استنکاف از پرداخت ندارد. در شرایطی که عضو خانواده میان مرگ و زندگی گرفتار است، مراجعه

پدیده پرداخت‌های خارج از چارچوب قانون که در ادبیات عمومی تحت عنوان زیرمیزی شناخته می‌شود، ساختار اقتصادی بخش درمان کشور را دستخوش چالش‌های جدی کرده است. در حالی که سختگوی سازمان نظام پزشکی کشور، نارسایی در شیوه تعرفه‌گذاری، افزایش هزینه‌های جاری و وجود رابطه مالی مستقیم میان طبیب و درمان‌جو را ریشه این تخلقات ارزی می‌کند، مشاهدات عینی و تحلیل ترازهای مالی بیانگر عمق یافتن این شکاف به واسطه تبدیل سلامت به کالایی تجاری است. مطالبه وجوه ارزی و دلاری پیش از آغاز مراحل جراحی در مراکز دولتی نشان می‌دهد که حذف مجاری مستقیم مالی به تنهایی بازدارنده نبوده و موقعیت انحصاری درمان، اهرم فشار علیه بیمار ایجاد کرده است. مواضع نهادهای صنفی مبنی بر غیرواقعی بودن تعرفه‌ها با داده‌های درآمدی پزشکان جراح همخوانی ندارد؛ زیرا فاصله عایدی این قشر با سایر متخصصان کادر درمان نظیر پرستاران به بیش از ده برابر می‌رسد. این مناسبات نامتوازن سبب شده تا طبق تصریح پژوهش‌های حاکمیتی، دسترسی فرودستان به خدمات اساسی به شدت محدود گردد. گزارش حاضر با اتکا به اسناد رسمی مجلس و شواهد میدانی، ابعاد این پدیده را بررسی می‌کند.

توجهیات ساختاری و واقعیات میدانی

سختگوی سازمان نظام پزشکی کشور چندی پیش در تشریح علل شکل‌گیری و دوام وجوه نامتعارف اعلام کرد که ریشه این پدیده را باید در عدم تطابق تعرفه‌های رسمی با هزینه‌های واقعی ارائه خدمات جست‌وجو کرد. به باور این مقام صنفی، دسترسی بودن تعرفه‌ها نه تنها عایدی جامعه درمان را تضعیف کرده، بلکه تحمیل هزینه‌های جانبی به بیماران را به همراه آورده است. او در عین حال دریافت وجه خارج از تعرفه را غیرقابل دفاع دانست و راهکار بنیادین را در قطع هرگونه پیوند مالی مستقیم میان پزشک و بیمار معرفی کرد؛ دیدگاهی که فرض بنیادین خود را بر ایجاد انحراف مالی ناشی از اصطکاک پرداخت نقدی در مطب‌ها و مراکز درمانی بنانهاده است.

با این وجود، تطبیق این فرضیه با رفتار واقعی

فراتر می‌رود. این مدل توزیع که بخش اعظم تعرفه یک جراحی را به جیب یک نفر سرازیر می‌کند، ریشه اصلی شکل‌گیری احساس بی‌عدالتی شغلی در سراسر پیکره کادر بهداشت و درمان کشور به شمار می‌آید. این فعال صنفی تأکید می‌کند که نسبت عایدی پزشک به سایر کارکنان در اقتصادهای توسعه‌یافته‌ای نظیر آلمان و انگلستان، عموماً در محدوده ۱.۵ برابر تعریف شده و ضرایب نامحدود ندارد، در حالی که در نظام کنونی بهداشت کشور، این نسبت به ارقام فراتر از ۱۰ برابر ارتقا یافته است. او با انتقاد از فراقتنی مدیران صنفی یادآور می‌شود که بخش عمده بار مراقبت‌های حیاتی بر دوش رده‌های پرستاری قرار دارد، اما سود نهایی نظام سلامت به حلقه‌ای از متخصصان خاص تخصیص می‌یابد؛ بنابراین توجیه دریافتی‌های زیرمیزی با ارجاع به کمبود تعرفه، اقدامی غیرمنصفانه در جهت پایمال‌سازی حقوق عموم جامعه است.

پاسخ‌های سازمانی و اصرار بر توجیه

واکنش دستگاه‌های نمایندگی صنف پزشکان در مواجهه با تذکرات نمایندگان مجلس و گزارش‌های مردمی، عموماً متمرکز بر نفی صورت‌مسئله یا نسبت دادن آن به تأخیر سازمان‌های بیمه‌گر در تسویه بدهی‌ها بوده است. به بیان معاونان پارلمانی سازمان نظام پزشکی، طرح چنین مباحثی مصداق سیاه‌نمایی علیه جامعه درمانی است و ریشه تنش‌ها را باید در تعرفه‌گذاری غیرواقعی و تضعیف جایگاه بخش سلامت در سیاست‌های تخصیص اعتبارات جست‌وجو کرد. این مراجع صنفی معتقدند که کاهش دسترسی دستمزد واقعی خدمات، انگیزه‌های کاری را تحلیل برده و ساختار ارائه خدمت را دچار عوجاج عملکردی کرده است.

با وجود این دفاعیات حقوقی و ساختاری، پیامد ملموس این الگو برای مصرف‌کننده نهایی، تبدیل امر درمان به کالایی گران‌قیمت در بازار آزاد است. هنگامی که بیمار فاقد تمکن مالی یا توقف روند جراحی در بیمارستان دولتی روبه‌رو می‌شود، اصل حاکمیتی دسترسی برابر به سلامت مخدوش می‌گردد. پیام این سازوکار به شهروندان کاملاً صریح است: سطح بهره‌مندی از حیات و سلامت، تابعی مستقیم از توانایی مالی بیمار در تسویه مطالبات خارج از تعرفه خواهد بود. این رویکرد، طبقات کم‌درآمد را ناگزیر به فروش دارایی‌های حداقلی زندگی مانند خودروی شخصی یا انصراف اجباری از پیگیری اقدامات درمانی بحرانی سوق داده است.

راهبردهای سیاستی برای عبور از بحران

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در واپسین گزارش‌های کارشناسی خود، پرداخت‌های غیررسمی در نظام سلامت را مانعی جدی در مسیر عدالت اجتماعی دانسته و بر ضرورت طراحی یک بسته جامع راهبردی تأکید کرده است. بازوی پژوهشی قوه مقننه بر این باور است که اتکای صرف به اهرم‌های کیفری و قضایی در غیاب سامانه‌های یکپارچه شفافیت و اصلاح ساختارهای انگیزشی، توانایی مهار این بحران را نخواهد داشت. این گزارش، شکل‌گیری بازار سیاه درمان را ماحصل تلاقی خلأهای نظارتی، انحصار دانش تخصصی و ضعف ساختارهای حاکمیتی قلمداد کرده و خواستار ائتلاف همه‌جانبه میان ارکان حاکمیت، صنعت بیمه و جامعه مدنی شده است. تحلیلگران این مرکز سه بسته عملیاتی را برای توقف چرخه زیرمیزی پیشنهاد داده‌اند: نخست، حوزه تقنینی که در آن اخذ وجوه غیررسمی باید به عنوان نقض آشکار حقوق بیمه‌شدگان جرم‌انگاری شده و شفافیت پرداختی از طریق صدور صورتحساب تفصیلی دیجیتال الزامی شود. دوم، حوزه نظارتی که از طریق ایجاد سامانه‌های گزارش‌دهی مردمی با حفظ کامل محرمانگی هویت شاکیان و اتصال فرایندهای تمدید پروانه به شاخص رضایت‌سنجی بیماران، هزینه رفتارهای متخلفانه را افزایش می‌دهد. سوم، ساماندهی نظام مالی و تعرفه‌ای مبتنی بر پرداخت‌های عملکردمحور، تا انگیزه اخادی اقتصادی به حداقل برسد. اجرای این راهبردها البته مشروط به شکستن این انکار نادرست است که سختی مشاغل جراحی توجیه‌کننده درآمدهای افسانه‌ای است؛ چرا که مشاغل حیاتی و دشوار دیگری همچون پرسنل فوریت‌ها و اپراتورهای شبکه برق نیز در ازای دریافتی‌های محدود، وظایفی به غایت پرخطر را عهده‌دار هستند.

درمان



یادداشت
O P I N I O N



سید طاها حسینی نیری

کارشناس رفا

کار شایسته؛ حلقه مفقوده تجارت

پژوهش تازه سازمان بین‌المللی کار با عنوان «تجارت، سرمایه‌گذاری و کار شایسته در آفریقا»، بار دیگر این پرسش را پیش می‌کشد که گسترش تجارت تاجه اندازه می‌تواند همزمان با بهبود زندگی نیروی کار پیش برود. یافته‌های این گزارش نشان می‌دهد سیاست‌های اشتغال و حمایت‌های رفاهی، مهم‌ترین محور توافق میان دولت، کارگران و کارفرمایان است. ۹۵ درصد نمایندگان دولت، ۹۳ درصد تشکل‌های کارگری و ۹۱ درصد تشکل‌های کارفرمایی، سیاست‌های جامع اشتغال را نیرومندترین ابزار برای توزیع عادلانه منافع اقتصادی تجارت می‌دانند؛ مجموعه‌ای از اقدامات که از بازتوزیع ثروت و حفظ مشاغل موجود تا مهارت‌آموزی رایگان و تنظیم منصفانه روابط کار را دربرمی‌گیرد. این تأکید در شرایطی اهمیت بیشتری دارد که «منطقه تجارت آزاد قاره آفریقا» با هدف کاهش تعرفه‌ها و تسهیل جابه‌جایی کالا و سرمایه در حال گسترش است. برآورد گزارش آن است که تجارت بین‌المللی اکنون ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی و ۱۲ درصد کل اشتغال آفریقا را در بر می‌گیرد؛ ارقامی که از ظرفیت بالای یکپارچگی اقتصادی حکایت دارد، اما به‌خودی‌خود تضمین‌کننده توزیع عادلانه ثمرات رشد نیست. فانان روائیندو کابیرانگوا، مدیر منطقه‌ای سازمان بین‌المللی کار در آفریقا، تأکید کرده است که ظرفیت این قاره برای تبدیل یکپارچگی تجاری به مشاغل بیشتر و باکیفیت‌تر بالاست، مشروط به آنکه سیاست تجاری از حقوق کارگران و حمایت اجتماعی جدا نشود. تجربه بازارهای کار نشان می‌دهد رشد مبادلات، در صورت فقدان تنظیم‌گری و نظارت صنفی، می‌تواند روی دیگری نیز داشته باشد. فشار رقابت بر صنایع داخلی ممکن است کارگاه‌های کوچک را از میدان خارج و نیروی کار را به سوی مشاغل بی‌ثبات سوق دهد. از همین رو، رونق صادرات در بخش‌هایی مانند کشاورزی و تولیدات گلخانه‌ای نباید بر دوش نیروی کار غیررسمی و کم‌حمایت بنا شود. سرمایه‌گذاری زمانی می‌تواند پایدار و از منظر اجتماعی قابل دفاع باشد که کارگران در زنجیره تأمین از حقوق قانونی، دستمزد شایسته و ایمنی محیط کار برخوردار باشند. در این میان، نقش تشکل‌های کارگری از یک مطالبه صنفی فراتر می‌رود و به بخشی از سازوکار حکمرانی اقتصادی تبدیل می‌شود. گزارش سازمان بین‌المللی کار، گفت‌وگوی اجتماعی و حضور تشکل‌های مستقل را برای عبور از فقر کاری ضروری می‌داند؛ حضوری که باید از زمان تدوین قراردادهای تجاری و سرمایه‌گذاری آغاز شود، نه پس از شکل‌گیری بحران. با این حال، از میان ۵۰ توافقنامه تجاری فعال میان کشورهای آفریقایی، تنها ۱۵ توافقنامه دارای بندهای الزام‌آور درباره حقوق کار و استانداردهای شغلی هستند. این فاصله نشان می‌دهد کار شایسته هنوز در بسیاری از پیمان‌های تجاری، هم‌وزن تجارت و سرمایه‌گذاری دیده نمی‌شود، در حالی که بدون آن، رشد صادرات و ورود سرمایه ممکن است به بهای تضعیف دستمزد و حمایت‌های کارگری تمام شود و شکاف میان منافع رشد اقتصادی و امنیت معیشتی را عمیق‌تر کند.

تصمیم‌سازی برای معیشت مز‌دبگیران نیازمند تغییر

نمایندگان کارگری تأکید می‌کنند درج صرف‌واژه ترمیم در مصوبات مزدی چاره‌ساز نیست و این فرایند نیازمند فرمولی مشخص، زمان‌بندی‌شده و دارای ضمانت اجرایی است

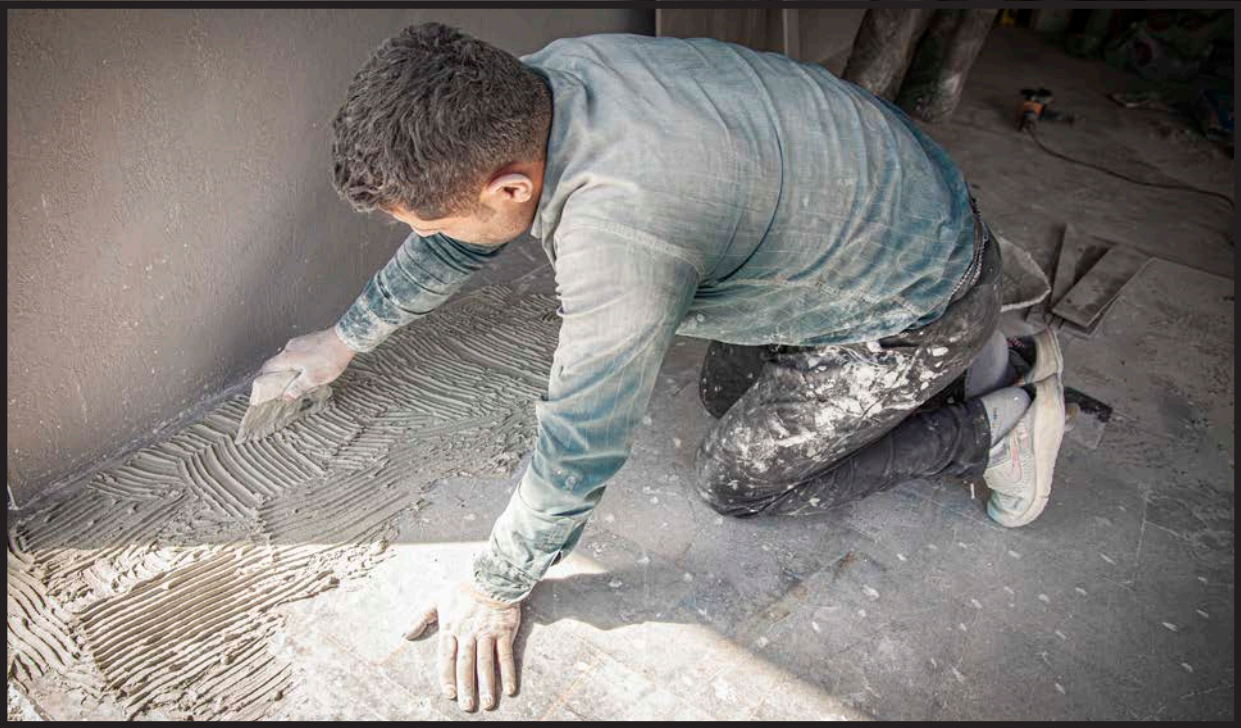
منجر نشد. بنابراین آنچه در سال ۱۴۰۵ رخ می‌دهد، بیشتر ادامه یک الگوی قدیمی است که پیش‌تر هم به شکل‌های مختلف دنبال شده است.

ماده ۴۱ قانون کار و اصلاح مزد

مسئله اصلی در این میان، شاید نه فقدان اختیار قانونی، بلکه فقدان سازوکار اجرایی الزام‌آور باشد. ماده ۴۱ قانون کار، تعیین مزد را به نرخ تورم و هزینه تأمین زندگی خانوار کارگری گره زده است؛ اما این ماده برای زمانی که قیمت‌ها پس از تصویب مزد به شکل جدی افزایش می‌یابد، یک فرمول خودکار و زمان‌بندی‌شده برای اصلاح مزد تعیین نکرده است. در نتیجه، فاصله میان مزد مصوب و هزینه واقعی زندگی می‌تواند افزایش یابد، بدون آنکه افزایش هزینه‌ها به‌طور خودکار به بازنگری دست‌مزد منجر شود.

مشکل دیگر این است که عبارت‌هایی مانند «بازنگری»، «بررسی»، «در صورت تداوم تورم» یا «امکان ترمیم»، از نظر اجرایی با عبارتی مانند «افزایش مزد به میزان مشخص بر اساس فرمول مشخص» تفاوت اساسی دارند. اولی تعهد به مذاکره ایجاد می‌کند، اما دومی تعهد به نتیجه را مدنظر قرار داده است. تجربه سال‌های گذشته نشان داده است که وقتی متن مصوبه تنها فرایند بررسی را پیش‌بینی می‌کند، امکان به‌تعویق افتادن جلسه، تغییر اولویت‌های دولت یا ارجاع موضوع به جلسات بعدی وجود دارد؛ اتفاقی که در شهریور ۱۴۰۵ نیز رخ داد.

از این منظر، اگر نمایندگان کارگری بخواهند ترمیم مزد در سال‌های آینده از سطح وعده فراتر برود، یکی از مطالبات مهم آنها در مذاکرات مزدی باید تغییر همین سازوکار باشد. به جای اینکه صرفاً در پایان مذاکرات بر «امکان بازنگری» توافق شود، باید زمان مشخص، شاخص مشخص، فرمول مشخص و ضمانت اجرای مشخص در متن مصوبه درج شود؛ برای مثال تعیین شود که اگر شاخص هزینه سبد معیشت یا تورم اقدام مشخصی از یک آستانه‌هین عبور کرد، کمیته مزد در موعد مشخص تشکیل شود و شورای عالی کار موظف باشد در یک بازه زمانی معین درباره افزایش مزد یا مؤلفه‌های مزدی تصمیم بگیرد؛ بنابراین آنچه اکنون با وجود پایان شهریور ۱۴۰۵ در جریان است، آزمون یک سازوکار تازه در مصوبه مزدی امسال است که هنوز نتوانسته از مرحله «پیش‌بینی بازنگری» به مرحله «تصمیم‌مزدی» برسد. اگر در مهرماه نیز تصمیمی برای جبران بخشی از کاهش قدرت خرید گرفته نشود، تجربه ۱۴۰۵ یک پیام روشن برای مذاکرات مزدی سال‌های آینده خواهد داشت و آن این است که صرف درج واژه «ترمیم» در مصوبه، قدرت خرید کارگران را ترمیم نمی‌کند؛ آنچه می‌تواند این وعده را عملی کند، تبدیل آن به یک تعهد زمان‌دار، شاخص‌محور، دارای فرمول و قابل پیگیری است. در غیر این صورت، ترمیم مزد نیز مانند سال‌های گذشته ممکن است در میانه مذاکرات به یک مطالبه جدی تبدیل شود، اما در پایان سال به‌فهرست سایر وعده‌هایی اضافه شود که هرگز به نتیجه نرسیده‌اند.



ماه پس از تعیین حداقل مزد با افزایش ۲۷ درصدی، نمایندگان کارگری شورای عالی کار در نامه‌ای رسمی در مصوبه و «اجرای مصوبه»، نقطه کور چنین سیاست‌گذاری‌هایی است. محسن باقری (عضو کارگری کمیته مزد شورای عالی کار و عضو هیأت‌مدیره کانون شوراهای اسلامی کار تهران) در این باره می‌گوید: «در مصوبه مزد ۱۴۰۵ صراحتاً پیش‌بینی شده که تا شهریورماه بازنگری مزد انجام شود و حق تأهل و بن کارگری که در ابتدای سال افزایش نیافته بودند، در ارتباط با شرایط تورمی و وضعیت کالابرگ مورد بررسی قرار گیرند.» به گفته او، نه وعده افزایش اعتبار کالابرگ عملی شد و نه تورم مطابق انتظار مهار شد؛ بنابراین از نگاه گروه کارگری، زمینه برای مطالبه ترمیم مزد فراهم شده است. باقری همچنین تأکید می‌کند که گروه کارگری، برگزاری جلسه برای به نتیجه رساندن ترمیم مزد را وظیفه مسئولان می‌داند و می‌گوید: «در ماه‌های فروردین و اردیبهشت، شورای عالی کار تشکیل جلسه داد، اما موضوعاتی مانند جنگ و اصلاح برخی مواد قانون کار در دستور کار قرار گرفت و ترمیم مزد در اولویت قرار نگرفت.»

پیش از این‌ها نیز بارها مسئله ضرورت ترمیم مزد از سوی فعالان کارگری مطرح شده است. در سال ۱۳۹۹، نمایندگان کارگری از ضرورت بازنگری مزد به دلیل افزایش شدید قیمت‌ها سخن می‌گفتند و استدلال می‌کردند که تعیین مزد دو بار در سال منع قانونی ندارد؛ اما آن تلاش نیز به تصمیم اجرایی برای افزایش مزد

مصوبه و چالش‌های اجرایی

به‌باور فعالان کارگری، فاصله میان «پیش‌بینی مصوبه» و «اجرای مصوبه»، نقطه کور چنین سیاست‌گذاری‌هایی است. محسن باقری (عضو کارگری کمیته مزد شورای عالی کار و عضو هیأت‌مدیره کانون شوراهای اسلامی کار تهران) در این باره می‌گوید: «در مصوبه مزد ۱۴۰۵ صراحتاً پیش‌بینی شده که تا شهریورماه بازنگری مزد انجام شود و حق تأهل و بن کارگری که در ابتدای سال افزایش نیافته بودند، در ارتباط با شرایط تورمی و وضعیت کالابرگ مورد بررسی قرار گیرند.» به گفته او، نه وعده افزایش اعتبار کالابرگ عملی شد و نه تورم مطابق انتظار مهار شد؛ بنابراین از نگاه گروه کارگری، زمینه برای مطالبه ترمیم مزد فراهم شده است. باقری همچنین تأکید می‌کند که گروه کارگری، برگزاری جلسه برای به نتیجه رساندن ترمیم مزد را وظیفه مسئولان می‌داند و می‌گوید: «در ماه‌های فروردین و اردیبهشت، شورای عالی کار تشکیل جلسه داد، اما موضوعاتی مانند جنگ و اصلاح برخی مواد قانون کار در دستور کار قرار گرفت و ترمیم مزد در اولویت قرار نگرفت.»

سابقه وعده‌های بر زمین مانده

اما مسئله فقط به سال ۱۴۰۵ محدود نمی‌شود. تجربه سال‌های گذشته نشان می‌دهد که «ترمیم‌مزد» بارها در ادبیات مذاکرات مزدی ظاهر شده، اما کمتر به تصمیم اجرایی تبدیل شده است. در سال ۱۴۰۲، تنها چند

سال هاست بسیاری از کنشگران کارگری و فعالان حوزه روابط کار بر این نکته تأکید می‌کنند که تعیین دست‌مزد سالانه در ایران، به معنای ثابت ماندن قدرت خرید کارگران تا پایان سال نیست. تورم تصاعدی، آثار خود را بر افزایش نرخ اقلام و خدمات سبد معیشت می‌گذارد و در نتیجه، رقم دست‌مزد حداقلی که در ابتدای سال تصویب شده، به هیچ عنوان پاسخگوی نیاز مز‌دبگیران نخواهد بود. این رویکرد باعث شد در روزهای پایانی سال گذشته و در جریان جلسات تعیین مزد سالانه، برای نخستین بار در سال‌های اخیر بندی به مصوبه مزدی اضافه شود که امکان بازنگری مؤلفه‌های مزدی در نیمه دوم سال را در صورت افزایش هزینه‌های زندگی و تغییر شاخص‌های اقتصادی پیش‌بینی می‌کرد. سه‌جانبه‌گرایی در تصویب این بند، انتظار کارگران و نمایندگان آنان در شورای عالی کار را برای اجرای آن جدی‌تر کرد. با این حال، چنان که از خبرها و گزارش‌ها برمی‌آید، آخرین ماه تابستان نیز بدون تعیین تکلیف افزایش مزد به پایان رسید. در یکم شهریور، شورای عالی کار با تشکیل «کمیته مزد» برای بررسی هزینه‌های زندگی، وضعیت معیشتی و امکان ترمیم مزد موافقت کرد؛ کمیته‌ای که در راستای اجرای بند ۱۰ مصوبه مزد ۱۴۰۵ شکل گرفته بود و وظیفه عملیاتی شدن این مصوبه به آن واگذار شد. اما در ۲۸ شهریور، جلسه شورای عالی کار نیز بدون تصمیم درباره افزایش یا ترمیم دست‌مزد پایان یافت و بررسی موضوع به جلسه‌ای در مهرماه موکول شد. به این ترتیب، حتی مهلتی که قرار بود در شهریورماه به بازنگری مزد منجر شود، بدون خروجی مزدی سپری شد.

ماده ۴۱ قانون کار برای دوران تورم فرابنده، فرمول خودکار اصلاح دست‌مزد ندارد و تازمانی که این نقص ساختاری رفع نشود، ترمیم مزد همچنان رؤیایی دست‌نیافتنی باقی می‌ماند

یادداشت



اسماعیل دشمن‌زیاری

دیر اجرایی خانه کارگر استان یوشهر

تضاد اعداد حمایتی با واقعیت سفره‌ها

سیاست‌گذاری در حوزه حمایت‌های معیشتی نیازمند نگاهی فراتر از تغییر ارقام عددی است؛ چرا که اعتبار کالابرگ به تنهایی، شاخصی قابل اتکا برای سنجش بهبود وضعیت معیشتی خانوارها محسوب نمی‌شود. وقتی از افزایش اعتبار سخن می‌گوییم، پرسش بنیادین این است که آیا این تخصیص، قدرت خرید واقعی خانوار را در مواجهه با تورم افسار‌گسیخته حفظ کرده یا تنها تصویری ظاهری از حمایت ارائه داده است. افزایش ۳۰۰ هزار تومانی اعتبار کالابرگ در بستری که قیمت کالاهای اساسی با شتابی بیش از این رشد کرده، نه تنها التیام‌بخش نیست، بلکه نشان می‌دهد که با وجود رشد ظاهری اعداد، سهم سفره‌خانوار از بازار کوچک‌تر شده است. تقلیل این موضوع به محاسبات ریاضی صرف، نادیده گرفتن واقعیت‌های میدانی است؛ چرا که معیار سنجش موفقیت این طرح، نه میزان اعتبار ریالی، بلکه «مقدار کالای قابل تهیه» با آن است.

اگر نرخ رشد قیمت اقلام ضروری، به‌ویژه کالاهای استراتژیک نظیر برنج یا روغن، از میزان رشد حمایت‌ها پیشی گرفته باشد، عملاً شاهد فرسایش تدریجی قدرت خرید هستیم. مقایسه قیمت یک کیسه برنج در زمان آغاز طرح با شرایط کنونی، به‌خوبی گواه این شکاف عمیق است؛ شکافی که افزایش‌های مقطعی و ثابت اعتبارات، توان پوشش آن را ندارند و در نتیجه، حمایت دولتی خاصیت بازدارندگی خود در برابر فقر را از دست می‌دهد. اصلاح رویکرد فعلی مستلزم تغییر پارادایم از «حمایت ریالی ثابت» به «حمایت مبتنی بر سبد کالایی» است. چنانچه هدف از این طرح، حراست از معیشت خانوارهای کارگری و ابقار کم‌درآمد است، سازوکار تخصیص باید به مقادیر مشخصی از کالاهای متصل شود. نه ارقام شناور که در گرداب تورم به‌سرعت ارزش خود را از دست می‌دهند. تعیین سهمیه بر اساس وزن یا حجم اقلام اساسی، تضمین‌کننده تداوم حمایت است و مانع از آن می‌شود که نوسانات قیمتی، اثرات حمایتی دولت را خنثی کند. تورم مواد غذایی به دلیل ماهیت غیراستثنایی و ضروری‌شان، فشار مضاعفی بر دهک‌های پایین وارد می‌کند؛ چرا که امکان حذف یا تعویق خرید این اقلام برای خانوار وجود ندارد. در چنین شرایطی، سیاست‌های حمایتی نباید به مثابه مسکن‌های کوتاه‌مدت عمل کنند، بلکه باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که در برابر نوسانات بازار، ایستادگی و ارزش واقعی خود را حفظ کنند. باید بر این اصل اساسی تأکید داشت که سیاست‌های حمایتی، مکمل سیاست‌های دست‌مزدی هستند؛ نه جایگزین آن‌ها. کالابرگ تنها بخشی از فشارهای اقتصادی را تعدیل می‌کند و نمی‌تواند جایگزین دست‌مزد عادلانه شود. کارگر باید قادر باشد از محل درآمد خود نیازهای زندگی را تأمین کند و حمایت‌های دولتی نیز تنها باید در نقش ابزاری برای حفظ قدرت خرید در ایام تورمی عمل کنند. تکیه بیش از حد بر این گونه مداخلات بدون اصلاح ساختار دست‌مزد، چرخه‌ای از وابستگی ایجاد می‌کند که در بلندمدت، نه تنها مسئله معیشت را حل نمی‌کند، بلکه به تضعیف استقلال مالی خانوار منجر خواهد شد. توازن میان دست‌مزد و هزینه‌های زندگی، همچنان تنها راه خروج از این چرخه معیوب است.

تجربیات جهانی برای حفظ قدرت خرید

مطالعات تطبیقی در کشورهای منتخب نشان می‌دهد «تعدیل منعطف دست‌مزد»، راهبردی کارآمد برای جلوگیری از افت مستمر قدرت خرید خانوارهاست

سازوکارهای نهادی دست‌کم برای جلوگیری از فرسایش قدرت خرید حداقل‌بگیران مؤثر عمل کرده‌اند. بر اساس گزارش ۲۰۲۶ این سازمان، حداقل دست‌مزد واقعی در فاصله آوریل ۲۰۲۱ تا آوریل ۲۰۲۶ ۳۰ کشور OECD حداقل دست‌مزد قانونی دارند، به‌طور متوسط بین ۱۱ تا ۱۱ درصد افزایش یافته و تنها در دو کشور کانادا و آمریکا، حداقل دست‌مزد واقعی در آوریل ۲۰۲۶ پایین‌تر از سال ۲۰۲۱ بوده است. OECD این وضعیت را تا حد زیادی به افزایش‌های خودکار یا تعدیلات اختیاری حداقل مزد نسبت می‌دهد. تجربه اتحادیه اروپا نیز نشان می‌دهد ترمیم مزد در برابر شوک تورمی می‌تواند مؤثر باشد، اما اثر آن یکسان نیست. کمیسیون اروپا گزارش کرده که بین ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳، افزایش حداقل دست‌مزد توانست زیان قدرت خرید را در حدود نیمی از کشورهای عضو جبران کند؛ در آلمان حداقل دست‌مزد واقعی ۹ درصد در در زمانی ۸۰۷ درصد افزایش یافت، در حالی که در فرانسه و هلند کاهش‌های خفیف و در اسلواکی و جمهوری چک کاهش‌های بسیار بیشتری ثبت شد. بنابراین، تجربه بین‌المللی یک نکته مهم را نشان می‌دهد: ترمیم مزد زمانی بیشترین اثر را دارد که فاصله میان وقوع تورم و واکنش دست‌مزد کوتاه باشد. اگر کارگر در ابتدای سال افزایش مزد بگیرد اما تورم چند ماه بعد بخش بزرگی از آن را ببلعد، افزایش اسمی لزوماً به افزایش واقعی قدرت خرید تبدیل نمی‌شود. OECD نیز نشان داده که در موج تورمی ۲۰۲۲، افزایش‌های مزدی اولیه در بسیاری از کشورها خیلی زود اثر واقعی خود را از دست دادند؛ اما تعدیلات بزرگ‌تر در ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴، همراه با کاهش سرعت تورم، امکان باز یابی قدرت خرید را فراهم کرد.

هر سال در اول ژانویه بر اساس ترکیبی از تورم برای ۲۰ درصد خانوارهای کم‌درآمد و بخشی از رشد قدرت خرید دست‌مزد ساعتی کارگران و کارکنان تعدیل می‌شود. مهم‌تر اینکه اگر شاخص قیمت مصرف‌کننده نسبت به زمان تعیین مزد قبلی دست‌کم ۲ درصد افزایش پیدا کند، حداقل دست‌مزد در طول سال به‌طور خودکار به همان نسبت افزایش می‌یابد. دولت نیز می‌تواند جدا از این سازوکار، افزایش بیشتری اعمال کند. هلند نیز نمونه‌ای از تعدیل منظم و از پیش قابل‌پیش‌بینی است. حداقل دست‌مزد قانونی از سال ۲۰۲۴ به شکل ساعتی تعیین می‌شود و دو بار در سال، در اول ژانویه و اول ژوئیه، شاخص‌گذاری می‌شود؛ به‌نحوی که در ژوئیه ۲۰۲۶ حداقل دست‌مزد ساعتی برای کارکنان ۲۱ سال به بالا به ۱۴۰۹۹ یورو رسیده است. در بلژیک سازوکار حتی گسترده‌تر است. بخش بزرگی از دست‌مزد‌ها از طریق توافق‌های جمعی به شاخص قیمت‌ها متصل شده‌اند. این شاخص‌گذاری می‌تواند ماهانه، فصلی، شش‌ماهه یا سالانه باشد و در بسیاری از بخش‌ها هنگامی که «شاخص سلامت» از یک آستانه مشخص عبور می‌کند، دست‌مزد به‌صورت خودکار افزایش می‌یابد. هدف رسمی این نظام، خنثی کردن اثر تورم و حفظ قدرت خرید است. در عین حال، بلژیک برای کنترل هزینه‌های نیروی کار، سقف‌های جداگانه‌ای برای رشد هزینه دست‌مزد در نظر می‌گیرد.

پایش اثر بخشی نظام‌های تعیین دست‌مزد

داده‌های سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) نشان می‌دهد

سازوکارهای تعدیل مزد در جهان

فرانسه یکی از برجسته‌ترین نمونه‌هاست. حداقل دست‌مزد موسوم به SMIC

کندی رشد اجاره، نشانه ارزانی مسکن نیست

سیاست‌های کنترلی دولت و وام‌های ودیعه، مسکن را ارزان نکرده، بلکه تنها زمان خریده‌اند؛ ریشه بحران در نبود عرضه پایدار و عدم تناسب درآمد خانوار با هزینه‌های واقعی بازار مسکن نهفته است



روشن و قابل اتکا پیوند می‌زند.

وام ودیعه؛ کمک موقت

وام ودیعه مسکن می‌تواند بخشی از فشار نقدینگی را بکاهد، اما ماهیت آن با یارانه اجاره تفاوت دارد. مستأجر اصل وام را بازپرداخت می‌کند و قسط تازه‌ای به هزینه ماهانه خانواده افزوده می‌شود. بنابراین تسهیلات برای برخی، امکان ماندن یا پرهیز از جابه‌جایی ناخواسته را فراهم می‌کند، اما نگرانی را برای همیشه از میان نمی‌برد و جای برنامه‌ریزی را نمی‌گیرد که خانواده بتواند چند سال بر پایه آن تصمیم بگیرد.

طبق آخرین آمار بانک مرکزی، از ابتدای تیرماه ۱۴۰۴ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۵ بیش از ۸۰ همت تسهیلات ودیعه به ۴۲۵ هزار متقاضی پرداخت شده است. بیش از ۶۲ همت از این مبلغ در یک سال منتهی به پایان بهار ۱۴۰۵ به ۳۵۷ هزار نفر رسیده و حدود ۱۸ همت نیز از پایان بهار تا ۲۶ شهریور به ۶۸ هزار نفر پرداخت شده است.

این ارقام گستره حمایت را نشان می‌دهد، اما همزمان یادآوری می‌شود که اعتبار دریافتی، تعهد بازپرداخت دارد. اثر وام زمانی ملموس‌تر است که با درآمد خانوار و توان پرداخت قسط تناسب داشته باشد؛ وگرنه بخشی از فشار امروز به پرداخت ماه‌های آینده منتقل می‌شود. برای خانواده‌هایی که پول پیش کافی ندارند، وام می‌تواند زمان بخرد و مانع فوری شود؛ اما این زمان خریداری شده با قسط همراه است و قسط نیز باید از درآمدی پرداخت شود که زیر فشار هزینه‌های دیگر قرار دارد. از همین رو، ارزیابی اثر تسهیلات بدون توجه به بازپرداخت و توان واقعی خانوار، تصویر کاملی از حمایت ارائه نمی‌دهد.

مسکن استیجاری؛ امنیت سکونت

دولت از ساخت ۷۵ هزار واحد استیجاری سخن گفته، اما تاکنون ظرفیت ثبت‌نام ۶ هزار نفر فراهم شده است؛ رقمی که در برابر حدود ۶ میلیون خانوار مستأجر، محدود به نظر می‌رسد. با این حال، اصل توسعه مسکن استیجاری برای مستأجرانی که خانه‌ای معمولی و اجاره‌پذیر می‌جویند، اهمیت دارد. خواسته آنها این است که هر سال امنیت ماندن تهدید نشود و خانواده بتواند برای مدرسه، کار، رفت‌وآمد و روابط خود برنامه‌ریزی کند.

سال در معرض تغییر نشانی است، بخشی از امنیت اقتصادی و اجتماعی به شمار می‌رود.

این نگرانی در محله‌های مختلف شکل‌های متفاوتی دارد. خانواده‌ای که ناچار به ماندن در خانه فعلی است، افزایش اجاره را با حذف هزینه‌های دیگر جبران می‌کند؛ خانواده‌ای دیگر، پیش از پایان قرارداد، محله و مدرسه را تغییر می‌دهد. هر دو گروه با آینده‌ای روبه‌رو هستند که در آن تصمیم مسکن، جدا از زندگی روزمره نیست و بر فرصت‌های دیگر خانواده اثر می‌گذارد.

بازار مصوبه و واقعیت

یک مستأجر می‌گوید قانون افزایش اجاره را تعیین می‌کند، اما هنگام جست‌وجوی خانه، مالک رقم مدنظر خود را پیشنهاد می‌دهد و نپذیرفتن آن یعنی بازگشت به جست‌وجوی تازه؛ بی‌آنکه معلوم باشد خانه بعدی چه کیفیت و شرایطی دارد. همین فاصله میان مصوبه و بازار، معنای حمایت قانونی را برای خانواده‌ها پیچیده می‌کند.

جابه‌جایی نیز فقط انتقال وسایل نیست؛ هزینه اسباب‌کشی، پرداخت کمیسیون، تعمیرات احتمالی خانه جدید، مبلغی جدا از اجاره و ودیعه هزینه‌های رفت‌وآمد، مبلغی جدا از اجاره و ودیعه است. خانواده‌ای که درآمدش همپای هزینه‌ها رشد نمی‌کند، میان ماندن با پرداخت سنگین‌تر و رفتن با هزینه‌های پیش‌بینی‌نشده گرفتار می‌شود.

در هفته‌های اخیر گزارش‌هایی از صدور حکم تخلیه در پایان قرارداد منتشر شده است. این گزارش‌ها نشان می‌دهد در تعارض احتمالی مصوبه ۲۵ درصد با قوانین بالادستی و قواعد آمره، نمی‌توان تمدید خودکار را قطعی دانست. در عین حال، مصوبه برای قراردادهای مشمول، در صورت درخواست مستأجر، تمدید یک‌ساله با حداکثر ۲۵ درصد افزایش اجاره و ودیعه را پیش‌بینی کرده است. این حمایت مهم است، اما دامنه آن باید با ملاحظات حقوقی و شرایط قرارداد سنجیده شود.

وقتی مقررات با توان اجرایی بازار فاصله پیدا می‌کند، مستأجر نمی‌تواند فقط به متن مصوبه تکیه کند. او باید همزمان احتمال تخلیه، هزینه انتقال و دشواری یافتن گزینه جایگزین را بسنجد. همین نااطمینانی، حتی در صورت ثابت ماندن قرارداد، بخشی از آرامش خانه را از بین می‌برد و ارزش حمایت را به اجرای

اجاره‌نشین‌ها پاییز امسال را میان بیم و امید آغاز کرده‌اند؛ بیم از پایان قرارداد، افزایش هزینه‌ها و یافتن خانه‌ای متناسب با درآمد و امید به اینکه ابزارهای حمایتی، دست کم بخشی از فشار را کاهش دهد. آمار مردادماه تصویری دوگانه پیش روی خانوارها می‌گذارد: تورم سالانه اجاره ۳۲.۳ درصد و تورم نقطه‌به‌نقطه آن ۳۱.۸ درصد بوده، اما تورم عمومی سالانه به ۶۹.۹ درصد و تورم عمومی نقطه‌به‌نقطه به ۸۹ درصد رسیده است. کند شدن رشد اجاره، خبر ارزان شدن خانه نیست. بسیاری از خانواده‌ها دیگر توان پرداخت افزایش بیشتر را ندارند و به خانه کوچک‌تر، محله ارزان‌تر یا تمدید قرارداد پناه می‌برند. سقف ۲۵ درصدی، وام ودیعه و وعده ساخت ۷۵ هزار واحد استیجاری، امیدهایی محدود ایجاد کرده‌اند. با این حال، فاصله میان مصوبه و بازار، هزینه جابه‌جایی، اقساط وام و ناامنی سکونت همچنان پابرجاست. مسئله مستأجر امروز فقط قیمت نیست؛ داشتن سقفی معمولی، قابل پرداخت و امن است؛ سقفی که خانواده را هر پاییز دوباره به پرسش اضطراب‌آور «سال بعد کجا زندگی کنیم؟» بازنگرداند. این گزارش مسیر سیاست‌ها، تجربه خانوارها و نیاز بازار به عرضه پایدار را بررسی می‌کند.

پاییز و پرسش خانه

برای مستأجر، پاییز فقط فصل تغییر هوانیست؛ فصل بازگشت نگرانی‌های آشناست. نزدیک شدن به پایان قرارداد، خانواده را به بازنگری در دخل‌وخرج، تماس با بنگاه‌ها و جست‌وجوی فایل‌هایی وادار می‌کند که با توان مالی‌شان سازگار باشد. روی کاغذ، سقف افزایش اجاره تعیین شده، وام ودیعه وجود دارد و دولت از مسکن استیجاری سخن می‌گوید؛ اما پرسش زندگی روزمره ساده‌تر و سنگین‌تر است: سال بعد کجا زندگی کنیم؟

پایان قرارداد برای مالک ممکن است زمان تصمیم‌گیری درباره ملک باشد، ولی برای مستأجر آغاز اضطراب است. خانه‌ای که زمانی در دسترس به نظر می‌رسید، با افزایش ودیعه یا اجاره از فهرست انتخاب خارج می‌شود و جست‌وجو باید دوباره آغاز شود. در این میان، مسئله فقط یافتن چهاردیواری نیست؛ محله، فاصله با محل کار، مدرسه فرزندان و امکان حفظ روابط خانوادگی نیز در تصمیم‌نهایی اثرگذار است. امنیت سکونت برای خانواده‌ای که هر

برای خواندن وضعیت اجاره، سه عدد و چند واقعیت را باید کنار هم دید. تورم سالانه اجاره در مردادماه ۲۲.۳ درصد و تورم نقطه‌به‌نقطه آن ۳۱.۸ درصد بود؛ بنابراین کند شدن رشد، ارزان شدن خانه نیست. تورم عمومی سالانه ۶۹.۹ درصد و نقطه‌به‌نقطه ۸۹ درصد ثبت شد و توان پرداخت خانوارها را محدود کرد.

از ابتدای تیرماه ۱۴۰۴ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۵ بیش از ۸۰ همت وام ودیعه

مردی حدود ۶۰ ساله که به دلیل گرانی اجاره از تهران به شهری پیرامونی رفته، می‌گوید زمانی خرید خانه را مرحله‌ای از زندگی می‌دانست، اما اکنون دغدغه‌اش از دست ندادن خانه اجاره‌ای است. برای بخشی از خانوارها، خرید از هدفی نزدیک به آرزویی دور تبدیل شده و حفظ امکان اجاره‌نشینی اولویت یافته است. او و بسیاری مانند او نمی‌خواهند مالک را در برابر خود ببینند؛ سخن‌شان روشن است: درآمد باید با هزینه مسکن تناسب داشته باشد. انتخاب میان پرداخت بخش بزرگی از درآمد با خانه‌ای کوچک‌تر یا کم‌کیفیت‌تر، امنیت سکونت را فرسوده می‌کند. گسترش چنین واحدهایی فقط به شمارش ساختمان‌ها محدود نیست؛ محل قرارگیری، اندازه، اجاره‌پذیری و امکان ماندن طولانی نیز اهمیت دارد. واحدی که از محل کار و مدرسه دور باشد یا هزینه رفت‌وآمد را بالا ببرد، همه مسئله خانوار را حل نمی‌کند. خانه مناسب باید با الگوی واقعی زندگی و درآمد ساکنان هماهنگ باشد.

کارشناسان و عرضه پایدار

فرشید پورحاجت، دبیر کانون انبوه‌سازان، تمدید قراردادها و افزایش وام ودیعه را اقدام‌هایی مثبت می‌داند، اما آن‌ها را برای حل مشکل کافی نمی‌شمارد. به باور او، تولید و توسعه مسکن استیجاری باید اولویت سیاست‌گذار باشد. اگر سیاست‌ها بیشتر مستأجر موجود را حمایت کنند و شمار خانه‌های قابل اجاره افزایش نیابد، فشار بازار در بلندمدت بازمی‌گردد. این دیدگاه، نیاز به تعادل میان حمایت کوتاه‌مدت و ساخت ظرفیت ماندگار را برجسته می‌کند.

فریدین یزدانی، پژوهشگر اقتصاد شهری و مسکن، رشد اجاره را تابع وضعیت کلی اقتصاد و بازار مسکن می‌داند. به گفته او، در فصل جابه‌جایی، محدودیت قدرت پرداخت خانوارها امکان افزایش شدید اجاره را کاهش می‌دهد. بخشی از کاهش شتاب رشد می‌تواند حاصل افت توان پرداخت باشد؛ مستأجر خانه کوچک‌تر انتخاب می‌کند، به منطقه ارزان‌تر می‌رود یا قرارداد پیشین را تمدید می‌کند. از این منظر، فاصله تورم عمومی و اجاره در آمار مرداد با رفتار خانوارها سازگار است. اجاره آهسته‌تر گران شده، اما این به معنای ارزان شدن آن نیست؛ محدودیت توان پرداخت، خود نشانه فشار است.

در این شرایط، کاهش سرعت افزایش اجاره ممکن است حاصل انتخاب‌های دشوار خانوار باشد؛ نه بهبود کامل وضعیت. مستأجر با کوچک کردن خانه یا پذیرش فاصله بیشتر، قیمت را مهار می‌کند و این تصمیم هزینه‌های دیگری به همراه دارد؛ بنابراین آمار باید در کنار رفتار خانوار خوانده شود تا فشار پنهان بازار نادیده نماند.

سیاست پایدار فراتر از سقف

بازار اجاره ایران با ضعف اجاره‌داری حرفه‌ای و محدودیت واحدهای اختصاص‌یافته به اجاره روبه‌روست. سقف ۲۵ درصد و وام ودیعه می‌توانند در کوتاه‌مدت سیر خانوار باشند، اما به‌تنهایی فاصله عرضه و تقاضا را از میان نمی‌برند. سیاست‌گذار باید هم از مستأجر کم‌درآمد حمایت کند، هم انگیزه مالک را حفظ کند، ساخت واحدهای کوچک و میان‌تراز را افزایش دهد و سرمایه‌گذاری در مسکن استیجاری را ممکن سازد. افزایش عرضه، شرطی است که اثر حمایت‌های دیگر را پایدارتر می‌کند.

آمار مردادماه نشان می‌دهد تورم سالانه اجاره ۳۲.۳ درصد و نقطه‌به‌نقطه آن ۳۱.۸ درصد بوده، در حالی که تورم عمومی سالانه ۶۹.۹ درصد و نقطه‌به‌نقطه ۸۹ درصد ثبت شده است. این تفاوت، کاهش سرعت رشد را نشان می‌دهد، نه کاهش سطح قیمت را. پاییز ممکن است فصل جهش اجاره نباشد، اما تعادل بازار شکننده است. آرامش زمانی شکل می‌گیرد که خانوار بتواند خانه‌ای متناسب با درآمد و زندگی خود بیابد و هر سال میان ماندن و رفتن سرگردان نشود. راه‌حل، ترکیب حمایت فوری، عرضه واقعی و سیاست‌گذاری بلندمدت برای امنیت سکونت است.

بازار زمانی از تعادل شکننده فاصله می‌گیرد که مستأجر انتخاب واقعی داشته باشد و مالک نیز چشم‌انداز روشنی برای نگهداری و اجاره دادن ملک ببیند. این هدف با یک اقدام کوتاه‌مدت به دست نمی‌آید. تداوم سیاست، افزایش واحدهای مناسب و توجه همزمان به درآمد و هزینه، مسیر امنیت سکونت را هموارتر می‌کند.



تورج سر یاز

عضو هیات مدیره اتحادیه مشاوران املاک تهران

رکود معاملات مسکن زیر سایه تورم

بازار مسکن اکنون در نقطه‌ای ایستاده که در آن، رشد قیمت‌های پیشنهادی همزمان با کاهش عمق معاملات، بیش از آنکه نشانه رونق باشد، بیانگر تشدید شکاف میان انتظارات فروشندگان و توان مالی خریداران است. در برخی بنگاه‌ها خرید و فروش برای ماه‌ها متوقف مانده و حجم معاملات تهران نیز نسبت به سال گذشته به حدود نصف رسیده است. بنابراین، آنچه در سایت‌ها و فایل‌های فروش به‌عنوان قیمت مسکن دیده می‌شود، لزوماً معادل قیمت تحقق‌یافته در بازار نیست. در اقتصاد مسکن، قیمت پیشنهادی تنها زمانی اعتبار خود را به‌عنوان قیمت واقعی تثبیت می‌کند که در قرارداد قطعی تکرار شود. وقتی تقاضای مؤثر کاهش یافته است، فروشنده می‌تواند نرخ مورد انتظار خود را بالا ببرد، اما این افزایش تا زمانی که قدرت خرید در مقابل آن شکل نگیرد، الزاماً به افزایش ارزش معاملاتی منجر نمی‌شود. با این حال، قیمت‌های پیشنهادی آپارتمان، به‌ویژه در تهران و شهرهای بزرگ، پس از جنگ ۴۰ روزه حدود ۸۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش یافته‌است؛ رشدی که در نبود انتشار منظم و قابل اتکای آمار معاملات و قیمت‌های قطعی، امکان ارزیابی دقیق آن را دشوار کرده است. به این ترتیب، بازار با نوعی دوگانگی مواجه است: از یک سو انتظارات تورمی و هزینه‌های زمین، ساخت و سرمایه، سقف قیمت‌های پیشنهادی را بالا می‌برند و از سوی دیگر، کاهش درآمد واقعی و افت قدرت خرید، تقاضای مؤثر را محدود می‌کند. حاصل این وضعیت، بازاری است که در آن قیمت و معامله لزوماً هم‌جهت حرکت نمی‌کنند. در بازار اجاره، اما این دوگانگی کمتر دیده می‌شود و افزایش قیمت در بخش واقعی بازار نیز خود را نشان داده است. اجاره‌بهار در برخی مقاطع نسبت به سال گذشته ۳۰ تا ۴۰ درصد رشد کرده و فشار اصلی بر خانوارهای مستأجر متمرکز شده است. تفاوت مهم آنجاست که خریدار می‌تواند تصمیم خود را به تعویق بیندازد، اما مستأجر در پایان قرارداد ناگزیر از پذیرش شرایط جدید یا جابه‌جایی است. سقف ۲۵ درصدی افزایش اجاره‌بها و تمدید خودکار قراردادها از همین منظر، تلاشی برای مهار انتقال سریع تورم به هزینه مسکن است؛ هرچند اثر بخشی آن به میزان اجرا، نظارت و ظرفیت بازار بستگی دارد.

مسئله اصلی اما فراتر از سقف‌گذاری است. تا زمانی که عرضه مسکن استیجاری تقویت نشود و میان رشد هزینه‌های ساخت، بازدهی مورد انتظار مالک و درآمد خانوار تعادل بیشتری ایجاد نشود، فشار بازار به شکل دیگری خود را نشان خواهد داد؛ از کوچک‌شدن واحدهای مصرفی و انتقال تقاضا به مناطق ارزان‌تر گرفته تا مهاجرت به شهرهای پیرامونی. ورود نقدینگی برخی بانک‌ها از مسیر شرکت‌های زیرمجموعه و واسطه‌ها به بازار املاک، به‌ویژه در مناطق شمالی تهران، نیز می‌تواند بر التهاب قیمتی بیفزاید. برآیند این عوامل، بازاری با قیمت‌های فزاینده و معاملات کاهشده است؛ بازاری که در صورت تداوم این روند، احتمالاً پیش از هر چیز با کاهش تعداد معاملات و طولانی‌تر شدن دوره فروش مواجه خواهد شد.

بازار ازبکستان چشم به راه کالاهای ایرانی

افزایش تجارت خارجی ازبکستان، توسعه زیرساخت‌ها و تقاضای روبه رشد صنایع، زمینه مناسبی برای صادرات کالا، خدمات فنی و سرمایه‌گذاری مشترک ایران فراهم کرده است

این صورت، تجارت دوجانبه دیگر رابطه‌ای محدود میان دو کشور نخواهد بود، بلکه می‌تواند در قالب یک مسیر منطقه‌ای تعریف شود.

کریدور، گمرک و پول

هیچ‌یک از این فرصت‌ها بدون زیرساخت تجارت به نتیجه نمی‌رسد. حمل‌ونقل منظم، رقابتی و قابل پیش‌بینی، یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای افزایش مبادلات است. دو کشور در ماه‌های اخیر بر توسعه همکاری‌های ترانزیتی، افزایش ظرفیت حمل‌بار و بهبود مسیرهای موجود تأکید کرده‌اند و توسعه کریدورهای بین‌المللی و پروژه‌های مشترک در حوزه حمل‌ونقل و لجستیک نیز در دستور کار قرار دارد. در این میان، کاهش زمان عبور کامیون‌ها، افزایش ظرفیت حمل‌ونقل ریلی، توسعه حمل‌ونقل ترکیبی و ایجاد تعرفه‌های رقابتی، مستقیماً بر هزینه‌نهایی تجارت اثر می‌گذارد. در نشست سه‌جانبه ایران، ازبکستان و ترکیه نیز بر توسعه کریدور ازبکستان-ترکمنستان-ایران-ترکیه تأکید شد و پیشنهادهایی مانند دیجیتالی‌شدن اسناد حمل، شناسایی متقابل اسناد الکترونیکی و ساده‌سازی عبور از مرزها مطرح شد. برای صادرکننده، این موضوعات فنی در نهایت به یک مسئله ساده بازمی‌گردد: کالا باید با زمان و هزینه قابل پیش‌بینی به دست خریدار برسد. در کنار حمل‌ونقل، مسئله پرداخت و روابط بانکی نیز تعیین‌کننده است. حتی وقتی تولیدکننده، خریدار و بازار وجود دارند، دشواری در نقل‌وانتقال پول و تأمین مالی می‌تواند قرارداد را متوقف کند. ایجاد سازوکارهای مالی مورد توافق دو طرف، توسعه بیمه صادراتی و طراحی ابزارهای تأمین مالی برای صادرکنندگان، می‌تواند ریسک معاملات را کاهش داده و اعتماد بخش خصوصی را افزایش دهد. گمرک نیز حلقه دیگری از همین زنجیره است. ازبکستان طی سال‌های اخیر اصلاحات گسترده‌ای در این حوزه انجام داده و بخش عمده صادرات و واردات آن از رویه‌های ساده‌شده استفاده می‌کند. این کشور همچنین اعلام کرده زمان پردازش اظهارنامه گمرکی به حدود ۲۰ دقیقه کاهش یافته و دیجیتالی‌سازی تعامل میان گمرک و فعالان اقتصادی در حال گسترش است. در روابط ایران و ازبکستان نیز تبادل الکترونیکی اسناد، پذیرش متقابل گواهی‌ها و استانداردهای مورد نیاز، ایجاد مسیرهای سبز برای کالاهای گمرک‌ریسک و کاهش بازرسی‌های تکراری، می‌تواند زمان و هزینه تجارت را پایین بیاورد. دسترسی به اطلاعات دقیق درباره مقررات، استانداردها، تعرفه‌ها، شرکت‌های خریدار، مناقصه‌ها و پروژه‌های سرمایه‌گذاری نیز برای بخش خصوصی اهمیت دارد. یک سامانه مشترک ارتباط مستقیم شرکت‌های دو کشور را افزایش دهد. بازار ازبکستان برای ایران، بنابراین، فقط یک مقصد صادراتی تازه نیست. اندازه واردات، برنامه‌های توسعه صنعتی، نیازهای کشاورزی و زیرساختی و موقعیت جغرافیایی این کشور، مجموعه‌ای از فرصت‌ها را پیش روی بخش خصوصی ایران قرار داده است؛ از ماشین‌آلات و محصولات غذایی تا دارو، پتروشیمی، خدمات فنی و مهندسی و فناوری اطلاعات. اما تبدیل این ظرفیت به تجارت پایدار، به شناخت دقیق مقررات و سلیقه بازار، مسیرهای حمل‌ونقل کارآمد، سازوکارهای مالی قابل اتکا و گمرک کم‌هزینه نیاز دارد. در نهایت، مزیت اصلی ایران در اقتصاد منطقه‌ای زمانی بالفعل می‌شود که از فروش مقطعی عبور کند و بازار ازبکستان را به حلقه‌ای از یک زنجیره تجارت و تولید منطقه‌ای تبدیل سازد.



فناوری اطلاعات و خدمات دانش‌بنیان، بخش دیگری از این چشم‌انداز است. تجارت الکترونیک، نرم‌افزارهای تخصصی، فناوری‌های کشاورزی و راهکارهای مدیریت منابع آب، از جمله حوزه‌هایی هستند که امکان حضور شرکت‌های ایرانی را فراهم می‌کنند. مزیت این بخش آن است که صادرات در آن الزاماً به جابه‌جایی یک کالای فیزیکی وابسته نیست و می‌تواند بر دانش، خدمات و راهکارهای تخصصی استوار باشد.

زنجیره ارزش، افق همکاری

شاید مهم‌ترین تغییر در رویکرد به بازار ازبکستان، عبور از نگاه صرفاً صادراتی باشد. حجم تجارت ایران و ازبکستان در نیمه نخست ۲۰۲۶ با رشد ۳۷.۵ درصدی به حدود ۳۰۵ میلیون دلار رسید، اما همین رقم در مقایسه با ظرفیت تجارت خارجی ازبکستان، فاصله قابل توجهی میان سطح فعلی مبادلات و توان بالقوه دو کشور نشان می‌دهد. برای پر کردن این فاصله، مسیر فقط از افزایش فروش چند قلم کالانمی‌گذرد. قراردادهای بلندمدت، سرمایه‌گذاری مشترک، ایجاد شبکه توزیع و شکل‌دهی به زنجیره‌های تولید، می‌تواند رابطه اقتصادی دو کشور را پایدارتر کند. اجرای پروژه‌های مشترک مورد پیگیری دو طرف نیز نشان می‌دهد روابط اقتصادی می‌تواند از تجارت کالا به سمت تولید و سرمایه‌گذاری حرکت کند. در چنین چارچوبی، شرکت ایرانی می‌تواند با صادرات تجهیزات یا مواد اولیه وارد بازار شود، سپس خدمات فنی و مهندسی ارائه دهد و به مشارکت در تولید یا ایجاد شبکه توزیع برسد. این مسیر، ارزش بیشتری برای صادرکننده ایجاد می‌کند و حضور تجاری را تثبیت می‌سازد. بازار ازبکستان همچنین می‌تواند برای شرکت‌های ایرانی نقش یک دروازه منطقه‌ای داشته باشد. قرار گرفتن این کشور در آسیای مرکزی، این امکان را مطرح می‌کند که ایجاد شبکه تجاری یا تولیدی در ازبکستان، دسترسی به بازارهایی مانند قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان را نیز برای برخی شرکت‌ها تسهیل کند. در

دیگری برای توسعه مبادلات ایجاد می‌کند. ازبکستان در قلب آسیای مرکزی قرار گرفته و ایران می‌تواند از این موقعیت، افزون بر بازار داخلی ازبکستان، برای دسترسی گسترده‌تر به بازارهای پیرامونی نیز استفاده کند. بنابراین، اهمیت این بازار در تعداد کالاهای قابل صادرات خلاصه نمی‌شود؛ مسئله اصلی، امکان تبدیل یک بازار مقصد به بخشی از شبکه تجارت منطقه‌ای ایران است.

صنعت، کشاورزی و فناوری

کشاورزی و صنایع غذایی از دیگر حوزه‌هایی هستند که ظرفیت همکاری آنها قابل توجه است. ازبکستان در مسیر افزایش بهره‌وری کشاورزی و استفاده بیشتر از فناوری‌های نوین قرار دارد و ایران نیز در حوزه‌هایی مانند تجهیزات آبیاری، گلخانه، فرآوری محصولات کشاورزی، صنایع غذایی و برخی فناوری‌های مرتبط با مدیریت آب، ظرفیت صادراتی دارد. صادرات تجهیزات آبیاری و گلخانه‌ای، ماشین‌آلات کشاورزی، نهاده‌ها و محصولات غذایی فراوری‌شده، می‌تواند بخشی از این نیاز را پوشش دهد. در این میان، تولید مشترک می‌تواند افق همکاری را وسیع‌تر کند. حضور تولیدکننده ایرانی در داخل ازبکستان صرفاً به معنای فروش در یک بازار نیست؛ بلکه می‌تواند به ایجاد ظرفیت تولید و سپس دسترسی به بازارهای پیرامونی منجر شود. چنین مدلی، از رابطه سنتی صادرکننده و خریدار عبور می‌کند و امکان شکل‌گیری همکاری میان دو بخش خصوصی را افزایش می‌دهد. دارو و تجهیزات پزشکی نیز از جمله حوزه‌های دارای ظرفیت هستند. صنعت دارویی ایران توان تولید طیف متنوعی از داروها را دارد و در صورت فراهم شدن سازوکارهای لازم برای ثبت محصولات و توسعه همکاری میان شرکت‌های دو کشور، می‌توان زمینه صادرات بیشتری را فراهم کرد. در کنار آن، مواد شیمیایی، محصولات پلیمری، مواد اولیه صنایع رنگ و رزین، شوینده‌ها و دیگر محصولات شیمیایی نیز می‌توانند در سبد صادراتی ایران جایگاه مناسبی پیدا کنند.

بازار ازبکستان به یکی از نقاط مهم رشد اقتصادی آسیای مرکزی تبدیل شده است؛ بازاری با جمعیت قابل توجه، نیاز فزاینده به واردات و برنامه‌های گسترده برای توسعه صنعت و زیرساخت. تجارت خارجی این کشور در سال ۲۰۲۵ از ۸۱ میلیارد دلار گذشت و واردات آن به حدود ۴۷.۴ میلیارد دلار رسید. در هفت ماه نخست ۲۰۲۶ نیز واردات ازبکستان حدود ۲۹.۶ میلیارد دلار ثبت شد. برای ایران، این ارقام تنها اندازه یک بازار نیست؛ نشانه بازاری است که می‌تواند در کنار فروش کالا، مسیر ورود به تجارت منطقه‌ای، سرمایه‌گذاری مشترک و حضور پایدار در آسیای مرکزی را نیز هموار کند.

اندازه بازار: فرصت تجارت

رشد تجارت خارجی ازبکستان در کنار توسعه صنعتی این کشور، تقاضا برای طیف متنوعی از کالاها و خدمات را افزایش داده است. بخشی از این نیاز در حوزه ماشین‌آلات، تجهیزات حمل‌ونقل و نهاده‌های صنعتی متمرکز است؛ حوزه‌ای که برای تولیدکنندگان ایرانی نیز امکان حضور در آن وجود دارد. ماشین‌آلات صنایع غذایی، تجهیزات بسته‌بندی، تجهیزات کشاورزی، خطوط تولید، قطعات صنعتی و ماشین‌آلات ساختمانی، تنها بخشی از محصولاتی هستند که می‌توانند در بازار این کشور جای بیشتری برای خود باز کنند. مزیت ایران در این میدان فقط به قیمت محدود نمی‌شود. توان ارائه خدمات پس از فروش، تعمیر و نگهداری، تأمین قطعات و انتقال دانش فنی، می‌تواند برای مشتریان صنعتی ازبکستان اهمیت تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. در بازاری که توسعه ظرفیت تولید به تجهیزات و فناوری نیاز دارد، فروش یک دستگاه زمانی ارزش اقتصادی بیشتری پیدا می‌کند که به رابطه‌ای مستمر برای خدمات و پشتیبانی تبدیل شود. همین ویژگی می‌تواند صادرات صنعتی ایران را از معاملات مقطعی به همکاری‌های ماندگارتر نزدیک کند. از سوی دیگر، پیوندهای جغرافیایی و تاریخی دو کشور، در کنار دسترسی ایران به آب‌های آزاد و بندر جنوبی، ظرفیت

“

ازبکستان با قرار گرفتن در قلب آسیای مرکزی می‌تواند برای شرکت‌های ایرانی نه تنها یک بازار، بلکه صادراتی، بلکه پایگاهی برای دسترسی به کشورهای پیرامون باشد

رشد تجارت، زیر سایه مانع ارزی

رشد تجارت ایران و ازبکستان در چهار ماه نخست سال جاری، از افزایش تحرک در روابط اقتصادی دو کشور حکایت دارد. بر اساس آمار گمرک جمهوری اسلامی ایران، ارزش واردات از ازبکستان به ۹.۳ میلیون دلار رسیده که در مقایسه با مدت مشابه سال گذشته ۲۹ درصد افزایش یافته است.

وزن کالاهای وارداتی نیز تقریباً دو برابر شده و در نتیجه، ارزش واحد این کالاها حدود ۳۷ درصد کاهش داشته است. در بخش صادرات، ایران با فروش ۱۶۹ میلیون دلار کالا به ازبکستان، رشد ۴۲ درصدی را ثبت کرده و وزن صادرات نیز ۴۵ درصد بیشتر شده است. این ارقام، در مجموع، بیانگر بهبود سطح مبادلات تجاری میان دو کشور است.

اهمیت این روند هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که ارقام تجارت با ازبکستان را در کنار حجم کل تجارت کالایی کشور قرار دهیم. افزایش توجه بازرگانان ایرانی به این بازار را می‌توان حاصل مجموعه‌ای از عوامل دانست؛ از اثرگذاری بیشتر تلاش‌های بخش دولتی و خصوصی برای توسعه مناسبات گرفته تا اختلال در زنجیره‌های تأمین جهانی و محدودتر شدن جغرافیای تجارت.

در چنین شرایطی، همکاری میان بخش خصوصی و نهادهای دولتی و حاکمیتی برای گسترش صادرات و تأمین نیازهای وارداتی کشور اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند. هرچه محیط بین‌المللی دشوارتر شود، یافتن و فعال کردن مسیرهای تازه تجاری نیز ضرورت بیشتری خواهد داشت. با وجود این، کارنامه تجارت خارجی را نمی‌توان تنها با رشد ارقام سنجید. در زمینه بازگشت ارز حاصل از صادرات، همچنان مشکل پابرجاست. پس از حذف ارز ترجیحی و انتقال معاملات به مرکز مبادله، افزایش نرخ ارز در بازار آزاد شکاف قابل توجهی میان این دو نرخ ایجاد کرده و این فاصله برای صادرکننده هزینه در پی دارد.

پیامد آن در صادرات محصولات کشاورزی، که به دلیل فسادپذیری زمان محدودی برای عرضه دارند، جدی‌تر است. صادرکننده‌ای که محصول را با هزینه مشخص تولید و صادر می‌کند، ممکن است بر اثر همین فاصله ارزی، بخش مهمی از سود خود را از دست بدهد یا حتی متحمل زیان شود.

سیاست ارزی باید با تفاوت ماهوی فعالیت‌های صادراتی سازگار باشد. کالای صنعتی قابلیت نگهداری دارد، اما محصول کشاورزی در صورت تأخیر ممکن است اساساً فرصت فروش خود را از دست بدهد.

از این رو، سازوکار بازگشت ارز این بخش نیازمند روش‌هایی تازه و منطقی‌تر است. چنانچه در برخی موارد قرار نیست تمام ارز صادراتی مطالبه شود، دست‌کم باید امکان صدور محصول فراهم باشد؛ زیرا صادرات هم مانع هدررفت تولید می‌شود و هم اشتغال و درآمد ایجاد می‌کند.

تداوم رشد تجارت ایران و ازبکستان و افزایش سهم ایران در بازار خدمات فنی و مهندسی، زمانی پایدار خواهد بود که سیاست‌های ارزی نیز به جای کاستن از انگیزه صادرکننده، متناسب با واقعیت هر بخش طراحی شود.

تجارت ایران و بلاروس در مسیر توسعه

کمسیون مشترک اقتصادی، مسیر تازه‌ای برای گسترش تجارت، سرمایه‌گذاری و همکاری‌های صنعتی دو کشور می‌گشاید

دارد و فعال‌تر شدن شرکت‌ها می‌تواند در افزایش این رقم مؤثر باشد.

توافقات تازه اقتصادی

در کنار مذاکرات اقتصادی، توسعه همکاری در بخش‌های صنعتی، کشاورزی، دارویی و بهداشتی نیز بررسی خواهد شد و قرار است در پایان اجلاس، یادداشت تفاهم همکاری میان وزرای صنعت دو کشور به امضا برسد. دیدار با نخست‌وزیر و مقام‌های بلاروس و افتتاح پلویون اختصاصی تجارت ایران با کشورهای عضو اتحادیه اقتصادی اوراسیا در نمایشگاه «اینوپروم بلاروس» نیز از دیگر برنامه‌هاست؛ رویدادی که می‌تواند زمینه معرفی ظرفیت‌های تولیدی و صادراتی ایران و ایجاد ارتباط مستقیم میان بنگاه‌های اقتصادی را فراهم کند.

اشاره به آخرین آمار تجارت دو کشور گفت محصولات کشاورزی و پتروشیمی بیشترین سهم را در صادرات ایران به بلاروس داشته‌اند. مهدی بابایی، برگزارکننده کمیسیون مشترک اقتصادی رافرصتی برای شناسایی ظرفیت‌های تازه، بررسی موانع موجود و ترسیم مسیرهای جدید همکاری دانست.

بخش خصوصی؛ محور توسعه

یکی از محورهای مهم این اجلاس، تقویت ارتباط میان بخش‌های خصوصی دو کشور است؛ مسیری که می‌تواند به شناسایی دقیق‌تر نیازهای بازار، انعقاد قراردادهای تجاری و شکل‌گیری سرمایه‌گذاری‌های مشترک منجر شود. با وجود ظرفیت‌های اقتصادی دو طرف، سطح فعلی مبادلات همچنان فاصله محسوس با توان بالقوه روابط تهران و مینسک

حجم مبادلات تجاری ایران و بلاروس در سال ۲۰۲۵ به ۷۶ میلیون دلار رسید؛ رقمی که در آستانه برگزاری نوزدهمین اجلاس کمیسیون مشترک همکاری‌های اقتصادی دو کشور، بار دیگر ضرورت فعال‌سازی ظرفیت‌های مغفول در روابط تجاری و سرمایه‌گذاری تهران و مینسک را برجسته کرده است. این اجلاس قرار است با حضور وزیر صنعت، معدن و تجارت ایران و وزیر صنایع بلاروس برگزار شود و طیف متنوعی از حوزه‌های اقتصادی، از تجارت و صنعت تا کشاورزی، سرمایه‌گذاری، بهداشت و داروسازی را دربرگیرد.

گسترش همکاری‌های اقتصادی

مدیرکل دفتر آسیای میانه، قفقاز و روسیه سازمان توسعه تجارت ایران با



مرتضی افشه

اقتصاددان

پشت پرده نوسان های بازار ارز

افزایش نرخ ارز در ماه های اخیر بار دیگر بازار ارز را به یکی از مهم ترین کانون های اقتصاد ایران تبدیل کرده است؛ بازاری که بیش از بسیاری از بازارها به تحولات سیاسی و اخبار خارجی واکنش نشان می دهد. درباره علت این افزایش، یک دیدگاه سیاست گذاری اقتصادی و ارزی را در کانون توجه قرار می دهد و دیدگاهی دیگر، تشدید تنش های خارجی را محرک اصلی می داند. تجربه سال های اخیر، به ویژه پس از تشدید تحریم ها در سال ۱۳۹۷، اما نشان می دهد که متغیرهای خارجی را نمی توان از معادله نرخ ارز حذف کرد. گاه یک اظهار نظر مثبت یا منفی از سوی مقام های ایران یا آمریکا، در فاصله ای کوتاه نرخ ارز و طلا را جابه جا می کند؛ واکنشی که در بازار کالا معمولاً با وقفه بیشتری رخ می دهد.

این حساسیت ریشه ای عینی نیز دارد. محدود شدن دسترسی ایران به منابع ارزی حاصل از فروش نفت، عرضه ارز را با محدودیت روبه رو کرده و همزمان، نااطمینانی درباره آینده روابط خارجی می تواند تقاضای احتیاطی را افزایش دهد. از این منظر، بخشی از نوسانات اخیر را باید در پیوند میان تحریم، درآمدهای ارزی و چشم انداز روابط خارجی فهم کرد. بنابراین نمی توان نرخ شکل گرفته در بازار آزاد را تنها با یک فرمول، از جمله تفاوت نرخ تورم ایران و آمریکا، توضیح داد. این محاسبات برای تحلیل مفیدند، اما به تنهایی پاسخگوی رفتاری نیستند که از انتظارات فعالان اقتصادی، میزان دسترسی به منابع خارجی و فضای سیاسی تأثیر می پذیرد.

در چنین وضعی، محل اختلاف اصلی نه اصل مداخله، بلکه حدود و هدف آن است. سپردن کامل بازار به سازوکار عرضه و تقاضا در شرایط عادی می تواند از شکل گیری نرخ های دستوری و زمینه های رانت جلوگیری کند، اما در دوره های بحرانی، بی اعتنایی به جهش های ارزی نیز با ملاحظات تأمین کالاهای اساسی سازگار نیست. مداخله هدفمند در چنین شرایطی لزوماً به معنای عرضه گسترده ارز نیست؛ سیاست گذار می تواند منابع محدود خود را برای نیازهای حیاتی به کار گیرد و همزمان مسیرهای سوء استفاده و تقاضای سوداگرانه را محدود کند. در این چارچوب، نقش بانک مرکزی بیشتر به مدیریت بازار و کاهش دامنه شوک ها بازمی گردد تا تعیین دستوری یک قیمت پایدار. در این میان، انتظارات و نقدینگی دو حلقه دیگر زنجیره اند. انتظار برای دشوارتر شدن شرایط اقتصادی یا سیاسی می تواند تقاضا برای ارز را افزایش دهد، اما تحقق این فشار در قیمت ها به وجود نقدینگی و قدرت خرید نیز وابسته است. از همین رو، کنترل نقدینگی می تواند سرعت سرایت شوک های انتظاری به بازار را کاهش دهد. در نهایت، تا زمانی که تحریم ها پابرجاست و دسترسی به منابع ارزی محدود است، سیاست گذار نمی تواند مسیر بازار را به طور کامل مهندسی کند؛ اما می تواند از شدت نوسانات بکاهد. راه حل در این شرایط، نه در رهاسازی کامل بازار خلاصه می شود و نه در مداخله بی محابا، بلکه در ترکیبی سنجیده از سازوکار بازار، انضباط نقدینگی و مداخله هدفمند برای نیازهای اساسی است.

محبوبه زرین کلک

روژنامه نگار

آمار هزینه و تورم نشان می دهد برای فهم معیشت، تنها میانگین درآمد کافی نیست؛ جایگاه خانوار در جدول هزینه و ترکیب مصرف نیز نقشی تعیین کننده دارد

تورم همه جا یکسان نیست

آمار مرداد ۱۴۰۵ نشان می دهد تورم برای دهک های مختلف یکسان نیست و ساختار سبد مصرف نقش مهمی در شدت این فشار دارد. در دهک اول، تورم سالانه کل به ۷۴.۴ درصد رسید؛ تورم خوراکی ها، آشامیدنی ها و دخانیات ۱۰۵.۵ درصد و تورم کالاهای غیرخوراکی و خدمات ۵۱.۴ درصد بود. در دهک دوم، تورم کل ۶۷.۶ درصد، خوراکی ها ۱۰۰.۶ درصد و کالاهای غیرخوراکی و خدمات ۵۶.۴ درصد ثبت شد. بنابراین دهک های پایین در تورم کل و به ویژه افزایش قیمت خوراکی ها فشار بیشتری را تحمل کرده اند، در حالی که تورم کالاهای غیرخوراکی و خدمات در دهک های بالاتر بیشتر بوده است. این تفاوت به وزن اقلام در سبد هزینه بازمی گردد. خوراکی ها سهم بیشتری از بودجه دهک های پایین دارند و بنابراین افزایش قیمت غذا اثر مستقیم تری بر هزینه زندگی آنها می گذارد. در مقابل، در دهک های بالاتر، کالاهای غیرخوراکی و خدمات وزن بیشتری دارند. الگوی تورم در سال های اخیر نیز تغییر کرده است. در سال ۱۴۰۳ تورم دهک اول ۳۱.۲ و دهک دوم ۳۲.۲ درصد بود، اما در سال ۱۴۰۴ فشار به سمت دهک های پایین تر جابه جا شد و تا مرداد ۱۴۰۵ تورم کل دهک اول بالاتر از دهک دوم قرار گرفت. برای خانوارهای کم هزینه، سهم بالای نیازهای ضروری، امکان سازگاری با افزایش قیمت ها را محدودتر می کند.

متوسط، فاصله ها را پنهان می کند

این داده ها تصویری چندلایه از اقتصاد خانوار می سازند. در سال ۱۴۰۳ ضریب جینی ونسبت هزینه گروه های بالا به پایین کاهش یافته و درآمد اسمی خانوارها افزایش پیدا کرده است. در عین حال، فاصله سطح مصرف همچنان قابل توجه مانده و در مرداد ۱۴۰۵ فشار تورمی بر دهک های پایین تر سنگین تر شده است. این گزاره ها تناقض ندارند؛ هر کدام بخشی متفاوت از واقعیت اقتصادی را می سنجدند. ضریب جینی ونسبت های هزینه در باره فاصله نسبی میان گروه ها حرف می زند؛ تورم درباره سرعت افزایش هزینه زندگی، ممکن است توزیع در یک سال کمی برابرتر شود، اما افزایش شدید قیمت کالاهایی که وزن بیشتری در سبد دهک های پایین دارند، بعدتر فشار تازه ای ایجاد کند. رشد درآمد اسمی نیز الزاماً به معنای افزایش قدرت خرید واقعی نیست. متوسط هزینه سالانه خانوار شهری در سال ۱۴۰۰ حدود ۹۲ میلیون و ۵۰۲ هزار تومان بود و در سال ۱۴۰۳ به حدود ۲۶۹ میلیون و ۳۴۸ هزار تومان رسید؛ اما این رشد نزدیک به سه برابری، بدون توجه به قیمت ها، رشد واقعی مصرف را نشان نمی دهد. در نتیجه، «خانوار متوسط» لزوماً تصویر هیچ خانوار مشخصی نیست. پشت متوسط نزدیک به ۲۷۰ میلیون تومان، دهکی قرار دارد که بیش از ۳۰ درصد کل هزینه را انجام می دهد و دهکی که سهمش کمی بیش از دو درصد است. در آخرین داده تورمی، دهک اول با تورم خوراکی بالای ۱۰۰ درصد روبه رو شده و خوراک سهم بالاتری از بودجه آن دارد. شناخت معیشت زمانی دقیق تر می شود که سه لایه کنار هم خوانده شوند؛ فاصله هزینه، ترکیب سبد مصرف و مسیر تورم. عدد متوسط آغاز ماجراست، نه پایان آن. این ترکیب شاخص ها نشان می دهد یک عدد واحد نمی تواند فاصله هزینه، شدت تورم، قدرت خرید و تفاوت تجربه معیشتی خانوارها در دهک های مختلف را توضیح دهد.



است و این تصویر با بالاتر بودن ضریب جینی شهری نسبت به روستایی نیز سازگار است. سطح متوسط هزینه و درآمد نیز میان این دو متفاوت است. در سال ۱۴۰۳ متوسط هزینه سالانه خانوار شهری حدود ۲۶۹ میلیون و ۳۴۸ هزار تومان و متوسط درآمد آن حدود ۳۴۳ میلیون و ۱۶۴ هزار تومان بوده است. در روستا، متوسط هزینه حدود ۱۴۴ میلیون و ۶۸۲ هزار تومان و متوسط درآمد حدود ۲۰۱ میلیون و ۳۹۸ هزار تومان ثبت شده است. یک سال پیش تر، متوسط هزینه و درآمد شهری حدود ۲۰۶ میلیون و ۵۲۵ هزار و ۲۵۶ میلیون و ۹۳۷ هزار تومان بود؛ در روستا نیز حدود ۱۱۰ میلیون و ۶۵۹ هزار و ۱۴۹ میلیون و ۲۹۳ هزار تومان ثبت شده بود. با این حال، پایین تر بودن نابرابری روستایی به معنای هزینه زندگی پایین یا رفاه بیشتر همه خانوارهای روستایی نیست. نابرابری فاصله درون جامعه را می سنجد، نه سطح مطلق مصرف را. ممکن است یک منطقه به طور متوسط هزینه کمتری داشته باشد و هم زمان خانوارهای آن در سطح پایین تری از مصرف قرار گیرند.

سبد مصرف مسیر فشار

ساختار هزینه نیز بخشی از تفاوت تجربه معیشتی را توضیح می دهد. خانوار شهری در سال ۱۴۰۳ به طور متوسط حدود ۶۳ میلیون و ۹۹۶ هزار تومان برای خوراکی ها و ۲۰۵ میلیون و ۶۵۲ هزار تومان برای هزینه های غیرخوراکی و خدمات خرج کرده است. سهم خوراکی ها از کل هزینه خالص خانوار شهری ۲۳.۶ درصد و سهم غیرخوراکی ها ۷۶.۴ درصد بوده است. در روستاها وزن خوراکی ها بسیار بیشتر است. متوسط هزینه خوراکی خانوار روستایی حدود ۵۴ میلیون و ۶۰۵ هزار تومان و هزینه غیرخوراکی حدود ۹۰ میلیون و ۷۸ هزار تومان بوده است. خوراکی ها ۳۷.۷ درصد از کل هزینه خانوار روستایی را تشکیل داده اند؛ یعنی بیش از ۱۴ واحد درصد بالاتر از سهم آنها در بودجه خانوار شهری. این تفاوت با افزایش قیمت خوراکی ها مهم تر می شود. خانواری که بخش بزرگ تری از بودجه خود را صرف غذا می کند، امکان کمتری برای جابه جایی یا عقب انداختن این هزینه دارد. برخی مخارج را می توان محدود کرد، اما هزینه خوراک تا حدی اجتناب ناپذیر است. در نتیجه، یک نرخ تورم واحد برای همه خانوارها لزوماً فشار یکسانی ایجاد نمی کند.

است. نسبت هزینه ۱۰ درصد پرهزینه ترین جمعیت به ۱۰ درصد کم هزینه ترین نیز از ۱۳.۹۵ در سال ۱۴۰۲ به ۱۳.۲۵ در سال ۱۴۰۳ کاهش یافته است. نسبت ۲۰ درصد بالا به پایین از ۷.۹۹ به ۷.۶۲ و نسبت ۴۰ درصد بالا به پایین از ۴.۲۰ به ۴.۰۶ رسیده است. شکاف نسبی کمی کمتر شده، اما فاصله بزرگ است.

نابرابری اندکی عقب نشست

ضریب جینی نیز در سال ۱۴۰۳ کاهش نابرابری را ثبت کرده است. برای کل کشور، این شاخص از ۰.۳۹۷۹ به ۰.۳۸۷۰ رسیده است. در مناطق شهری، ضریب جینی از ۰.۳۸۲۰ به ۰.۳۶۸۹ و در مناطق روستایی از ۰.۳۵۸۳ به ۰.۳۵۲۲ کاهش یافته است. بنابراین هر سه شاخص، کشور، شهر و روستا، کاهش نابرابری را نشان می دهند؛ اما این کاهش را نباید با بهتر شدن یکسان شرایط زندگی همه خانوارها یکی دانست. ضریب جینی درباره نحوه توزیع میان گروه ها سخن می گوید، نه درباره سطح مطلق رفاه. ممکن است فاصله نسبی کمتر شود، در حالی که قیمت ها بالا رفته و قدرت خرید خانوارها تحت فشار بماند. اگر سرعت رشد هزینه برای گروه ها به هم نزدیک تر شود، ضریب جینی می تواند پایین بیاید؛ حتی وقتی هزینه زندگی برای همه افزایش یافته باشد. کاهش نسبت هزینه گروه های بالا و پایین نیز فقط از کوچک تر شدن فاصله نسبی خبر می دهد. این شاخص نمی گوید سطح مصرف دهک های پایین به کجا رسیده یا خانوارها تا چه اندازه توانسته اند افزایش هزینه ها را جبران کنند. به همین دلیل، شاخص های نابرابری باید در کنار داده های درآمد، هزینه و تورم خوانده شوند. یک جامعه می تواند هم زمان شاهد کاهش محدود نابرابری و باقی ماندن فشار معیشتی باشد؛ زیرا این دو موضوع متفاوت اند.

شهر و روستا متفاوت اند

توزیع هزینه در شهر و روستا یکسان نیست. در سال ۱۴۰۳، دهک دوم شهری ۳۰.۰۳ درصد از کل هزینه خانوارهای شهری را به خود اختصاص داده و سهم دهک اول شهری ۲۶.۹۹ درصد بوده است. سهم دهک نهم ۱۵.۱۴ و دهک هشتم ۱۱.۷۵ درصد ثبت شده است. در روستاها، سهم دهک دوم ۲۷.۶۴ درصد و سهم دهک اول ۲۰.۷۲ درصد بوده و دهک های نهم و هشتم نیز ۱۵.۶۸ و ۱۲.۲۳ درصد سهم داشته اند. تمرکز هزینه در بالاترین دهک، در شهرها بیشتر

نابرابری در اقتصاد خانوار فقط در فاصله میان درآمدها دیده نمی شود؛ گاهی باید آن را در سبد هزینه، نوع مصرف و سهمی جست و جو کرد که هر گروه از مخارج کل جامعه در اختیار دارد. داده های سال ۱۴۰۳ نشان می دهد یک دهک خانوارهای قرار گرفته در بالاترین دهک هزینه ای، به تنهایی ۳۰.۷۹ درصد کل هزینه خانوارهای کشور را به خود اختصاص داده اند؛ در حالی که سهم پایین ترین دهک فقط ۲.۳۲ درصد بوده است. نیمی از خانوارهای واقع در پنج دهک نخست نیز روی هم رفته ۲۳.۷۳ درصد از کل هزینه را داشته اند. نسبت هزینه ۱۰ درصد بالای جامعه به ۱۰ درصد پایین هم به ۱۳.۲۵ برابر رسیده است. در عین حال، همه شاخص ها در یک جهت حرکت نکرده اند. ضریب جینی در سال ۱۴۰۳ کاهش یافته و نسبت هزینه گروه های بالا و پایین نیز نسبت به سال پیش کمتر شده است. هم زمان، آمار تورم تا مرداد ۱۴۰۵ نشان می دهد فشار افزایش قیمت در پایین جدول دوباره بیشتر شده؛ به ویژه آنجا که خوراکی ها سهم بالاتری از بودجه خانوار را تشکیل می دهند. بنابراین، تصویر معیشت را نمی توان با یک عدد متوسط توضیح داد؛ باید فاصله دهک ها، ساختار هزینه و مسیر تورم را کنار یکدیگر دید. و همین تفاوت، معنای تورم و رفاه را برای گروه های مختلف تغییر می دهد.

شکاف هزینه همچنان عمیق

دهک بندی این آمار بر پایه هزینه خانوار است، نه صرفاً درآمد. این تمایز مهم است، زیرا درآمد ممکن است نوسان کند، اما هزینه تا حد زیادی پابرجا می دهد. خانوار چه سطحی از مصرف را حفظ کرده است. از این زاویه، فاصله میان سهم دهک ها نشانه ای از تفاوت ظرفیت مصرف است؛ نه معیاری برای تعیین خط فقر یا اندازه ثروت. در سال ۱۴۰۳ سهم دهک اول از کل هزینه خانوارهای کشور ۲۳.۲۲ درصد، دهک دوم ۳.۷۵ درصد، دهک سوم ۴.۸۳ درصد، دهک چهارم ۵.۸۷ درصد و دهک پنجم ۶.۹۶ درصد بوده است. مجموع پنج دهک نخست ۲۳.۷۳ درصد است، در حالی که دهک دوم به تنهایی ۳۰.۷۹ درصد کل هزینه را در اختیار دارد. با اضافه شدن دهک های ششم و هفتم، سهم هفت دهک نخست حدود ۴۱.۸ درصد است و سه دهک هشتم، نهم و دهم بیش از ۵۸ درصد کل هزینه را گرفته اند. این ارقام درباره تعداد خانوارها نیست؛ هر دهک یک دهک جمعیت مورد بررسی را در بر می گیرد. تفاوت در سطح هزینه و ظرفیت مصرف

۴ عدد برای فهم اقتصاد خانوار

تفاوت محسوسی دارد؛ خوراکی ها ۳۷.۷ درصد از هزینه خانوار روستایی را تشکیل داده اند، در حالی که این سهم در خانوار شهری ۲۳.۶ درصد بوده است. در مرداد ۱۴۰۵ نیز تورم سالانه خوراکی ها، آشامیدنی ها و دخانیات برای دهک اول به ۱۰۵.۵ درصد رسید؛ رقمی که نشان می دهد افزایش قیمت ها بسته به جایگاه خانوار در جدول هزینه، فشار یکسانی ایجاد نمی کند.

اگر بخواهیم تصویر توزیع هزینه و فشار تورمی بر خانوارها را در چند عدد خلاصه کنیم، نخست باید به سهم دهک ها از کل مخارج توجه کرد. در سال ۱۴۰۳، دهک دوم به تنهایی ۳۰.۷۹ درصد از کل هزینه خانوارهای کشور را در اختیار داشته، در حالی که سهم دهک اول فقط ۲.۳۲ درصد بوده است. نسبت هزینه ۱۰ درصد پرهزینه ترین جمعیت به ۱۰ درصد کم هزینه ترین نیز به ۱۳.۲۵ برابر رسیده است. در همین حال، ساختار هزینه میان شهر و روستا

تأمین مالی هزار میلیاردی تدکو با پشتوانه نیروگاهی

شرکت مدیریت توسعه انرژی تأمین با انتشار اوراق سلف استاندارد برق، مسیر تازه‌ای برای تأمین منابع کلان گشوده که بر ظرفیت دارایی‌های نیروگاهی برای پروژه‌های توسعه‌ای تکیه دارد

دارایی‌های فعلی به پروژه‌های آینده جست‌وجو کرد. نیروگاه‌های فعال، فراتر از نقش اصلی خود در تولید برق و ایجاد درآمد، می‌توانند در قالب ابزارهای مالی به پشتوانه‌ای برای تجهیز منابع تبدیل شوند. به این ترتیب، هلدینگ قادر است بخشی از ظرفیت اقتصادی دارایی‌های مستقر را به منابعی قابل استفاده برای توسعه پروژه‌های جدید تبدیل کند. این رویکرد، در مدیریت پرتفوی یک هلدینگ انرژی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که این مجموعه‌ها معمولاً همزمان با مدیریت دارایی‌های عملیاتی، با پروژه‌هایی روبه‌رو هستند که برای ورود به مرحله ساخت یا بهره‌برداری، نیازمند سرمایه‌گذاری‌های سنگین هستند. استفاده از دارایی‌های موجود برای تأمین مالی چنین پروژه‌هایی، شکاف میان وضعیت فعلی و برنامه‌های توسعه‌ای را پر می‌کند و امکان حرکت سریع‌تر سرمایه در درون مجموعه را فراهم می‌سازد. در مورد تدکو، منابع حاصل از این انتشار، تنها برای تأمین نقدینگی به کار نمی‌رود، بلکه بخشی از راهبرد کلان این هلدینگ برای بازآرایی و توسعه سبد سرمایه‌گذاری انرژی است. هدایت منابع به سمت پروژه‌های زودبازده، ظرفیت‌های درآمدی جدیدی ایجاد می‌کند و در بخش تجدیدپذیر نیز به احداث ظرفیت‌های تولید برق پاک کمک خواهد کرد. این رویکرد در شرایطی که توسعه انرژی‌های پاک‌رمی برای توسعه پرتفوی آتی تبدیل خواهند شد.

زیرساخت‌های تجدیدپذیر کشور

بخش مهمی از برنامه تدکو، اختصاص منابع حاصل از این انتشار به احداث نیروگاه‌های تجدیدپذیر است. ورود این منابع، سبب تولید برق گروه‌ها متنوع کرده و سهم انرژی‌های پاک را در سرمایه‌گذاری‌های آینده افزایش می‌دهد. ترکیب سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زودبازده با نیروگاه‌های تجدیدپذیر، به تدکو این امکان را می‌دهد که منابع را در مسیرهای متنوع هدایت کند؛ پروژه‌های کوتاه‌مدت برای ایجاد ظرفیت درآمدی سریع، و پروژه‌های تجدیدپذیر برای توسعه بلندمدت دارایی‌ها. در این ساختار، تأمین مالی یک‌همنی، فراتر از یک عملیات مالی صرف، بخشی از برنامه جامع مدیریت سرمایه و توسعه دارایی‌های تدکو است. موفقیت این مدل می‌تواند میزبان کارایی استفاده از دارایی‌های موجود برای تأمین مالی توسعه در سطح هلدینگ را به وضوح نشان دهد. از سوی دیگر، انتشار اوراق برق نیروگاه‌های طوس و خلیج فارس، علاوه بر تأمین منابع، تجربه‌ای ارزشمند در سطح هلدینگ است. در صورت توفیق این الگو، بورس انرژی جایگاه برترنگ‌تری در تأمین مالی صنعت برق خواهد یافت و ابزارهای مالی، به‌تدریج متنوع‌تر و مبتنی بر پرتفوی دارایی‌های انرژی حرکت خواهند کرد.



حمیدرضا علی‌نیا

روزنامه نگار

صادرات و ۵ مطالبه فعالان اقتصادی

مسئله صادرات ایران فراتر از ظرفیت‌های تولیدی، در ناتوانی تبدیل این پتانسیل به حضوری پایدار در بازارهای جهانی نهفته است. اقتصادی که از انرژی و مواد اولیه تا محصولات صنعتی و کشاورزی، توان عرضه دارد، تنها زمانی می‌تواند از تجارت خارجی به عنوان موتور رشد استفاده کند که بنگاه‌هایش قادر باشند محصول خود را با هزینه‌های قابل پیش‌بینی، فرایندی شفاف و در زمان‌بندی رقابتی به دست مشتری برسانند. در واقع، فاصله میان تولید تا فروش پایدار، همان ورطه‌ای است که بخش عمده‌ای از مزیت‌های رقابتی اقتصاد ایران را می‌بلعد و مستهلک می‌کند.

در دنیای تجارت امروز، مشتری خارجی صرفاً کالا نمی‌خرد، بلکه «قابلیت اتکا» را خریداری می‌کند؛ مفهومی که با مؤلفه‌هایی چون تأمین مستمر، کیفیت ثابت، تحویل به‌موقع و خدمات پس از فروش گره خورده است. صادرات موفق، فراتر از یک معامله منفرد، محصول ساختن اعتماد در درازمدت است. خوزستان آینه تمام‌نمای این واقعیت است؛ استانی که با برخورداری از بنادر، مرز زمینی با عراق، دسترسی به آب‌های آزاد و ظرفیت‌های صنعتی، می‌تواند پیشران تجارت منطقه‌ای باشد. با این حال، جغرافیا تنها زمانی به مزیت اقتصادی تبدیل می‌شود که زیرساخت‌ها و حکمرانی تجاری، این ظرفیت را به مسیری کارآمد برای بنگاه‌ها بدل سازند. شکاف میان «امکان دسترسی به بازار» و «توان ماندن در آن»، پاشنه آشیل بسیاری از واحدهای اقتصادی است. حضور اولیه ممکن است با یک معامله محقق شود، اما استمرار به شناخت رفتار مصرف‌کننده، استانداردها، قیمت رقبا و کانال‌های توزیع وابسته است. ضعف در دسترسی به این اطلاعات، ضرورت گذار از ارائه آمارهای کلی به سمت «هوشمندی تجاری» را گوشزد می‌کند؛ به گونه‌ای که بنگاه بدانند در هر بازار، چه کالایی با چه مشخصاتی و برای کدام مشتری باید عرضه شود. ساختار تجارت خارجی کشور نیز همچنان از پراکندگی مسئولیت‌ها و تعدد مقررات رنج می‌برد. صادرکننده در زنجیره‌ای واحد با نهاد‌های گوناگونی روبه‌روست که لزوماً اهداف مشترکی را دنبال نمی‌کنند و نتیجه، چیزی جز افزایش اصطکاک در مسیر نیست. برای اصلاح این ساختار، پنج اقدام عملیاتی باید به‌مثابه یک بسته واحد اجرا شود: نخست، کاهش اصطکاک اداری از طریق یکپارچه‌سازی سامانه‌ها؛ دوم، مدیریت زمان و هزینه با تعیین شاخص‌های سنجش عملکرد؛ سوم، ارائه خدمات مشترک به بنگاه‌های کوچک و متوسط در حوزه‌های لجستیک و انبارداری؛ چهارم، استقرار نظام هوشمندی بازار در استان‌های مرزی؛ و پنجم، ایجاد سازوکار پاسخگو یانه برای حل مسائل تجاری. این محورها در کنار تأمین مالی منطقی با چرخه‌های واقعی تجارت، می‌توانند مسیر همواری را برای بنگاه‌ها بگشاید. سیاست‌گذاری صادراتی باید به سمت ارتقای کیفیت ارزش‌افزوده سوق یابد.

تغییر رویکرد از تسهیلات بانکی به ابزارهای نوین بورس انرژی به تدکوا اجازه داد با تجمیع دارایی‌های عملیاتی، نقدینگی لازم را برای توسعه زیرساخت‌های انرژی کشور فراهم آورد

شرکت مدیریت توسعه انرژی تأمین (تدکو) به‌عنوان بازوی تخصصی شستا، فرایند تأمین مالی یک‌هزار میلیارد تومانی خود را از طریق بازار سرمایه آغاز کرده است. در این مدل، اوراق سلف موازی استاندارد برق با تکیه بر ظرفیت تولید نیروگاه‌های طوس و خلیج فارس و با همکاری سبدگردان اندیشه صبا منتشر می‌شود. این اقدام از آن جهت متمایز است که برخلاف عرف معمول، نه خود نیروگاه، بلکه هلدینگ بالادستی به عنوان ناشر در این فرایند نقش آفرینی می‌کند. منابع حاصل از این انتشار، قرار است صرف اجرای طرح‌های توسعه‌ای، پروژه‌های زودبازده و احداث نیروگاه‌های تجدیدپذیر شود تا ظرفیت‌های اقتصادی موجود، موتور محرک رشد پروژه‌های آتی این مجموعه باشد.

مدل نوین تأمین سرمایه

بازار سرمایه در سال‌های اخیر به بستری کلیدی برای تأمین منابع مالی پروژه‌های بزرگ اقتصادی بدل شده است. در این میان، بورس انرژی به دلیل ماهیت دارایی‌های شرکت‌های صنعت برق، از ظرفیت قابل‌توجهی برای طراحی و توسعه ابزارهای مالی برخوردار است. استفاده از توان تولید نیروگاه‌ها در طراحی این ابزارها، این امکان را فراهم می‌کند که

برق و ایجاد درآمد، می‌توانند در قالب ابزارهای مالی به پشتوانه‌ای برای تجهیز منابع تبدیل شوند. به این ترتیب، هلدینگ قادر است بخشی از ظرفیت اقتصادی دارایی‌های مستقر را به منابعی قابل استفاده برای توسعه پروژه‌های جدید تبدیل کند. این رویکرد، در مدیریت پرتفوی یک هلدینگ انرژی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که این مجموعه‌ها معمولاً همزمان با مدیریت دارایی‌های عملیاتی، با پروژه‌هایی روبه‌رو هستند که برای ورود به مرحله ساخت یا بهره‌برداری، نیازمند سرمایه اوراق سلف موازی استاندارد برق نیروگاه‌های طوس و خلیج فارس را به ارزش یک‌هزار میلیارد تومان آغاز کرده است. این اقدام علاوه بر تأمین نقدینگی، تجربه‌ای نو و متفاوت در ساختار تأمین مالی بازار سرمایه به شمار می‌رود. ویژگی بارز این مدل، نقش آفرینی تدکو به عنوان هلدینگ بالادستی در فرایند تأمین مالی است؛ به این معنا که ظرفیت تولید برق نیروگاه‌های زیرمجموعه، به عنوان دارایی پایه انتشار اوراق تعریف شده و منابع حاصل از آن نیز در سطح هلدینگ، برای پیشبرد برنامه‌های سرمایه‌گذاری کلان تخصیص می‌یابد.

بهره‌گیری از دارایی‌های موجود

اهمیت این مدل برای تدکو را می‌توان در نحوه اتصال دارایی‌های فعلی به پروژه‌های آینده جست‌وجو کرد. نیروگاه‌های فعال، فراتر از نقش اصلی خود در تولید

توسعه صادرات شستا از مسیر مرز دوغانرون

هلدینگ شستا با هدف گسترش سهم خود در بازار افغانستان به دنبال ایجاد زیرساخت‌های مشترک و تکمیل زنجیره ارزش در منطقه آزاد دوغانرون برای تقویت توان صادراتی شرکت‌های تابعه است

حجم صادرات خود را افزایش داده و حضور خود را در بازار تثبیت کند. برای شستا، تسهیل این مسیر به معنای کاهش ریسک‌های عملیاتی و امکان برنامه‌ریزی منظم برای حضور طولانی‌مدت در بازار همسایه است، به‌طوری که نوسانات مرزی، کمترین تأثیر را بر زنجیره عرضه شرکت‌ها داشته باشد.

بهبه‌سازی زنجیره ارزش کالا

توسعه تجارت در افغانستان تنها به فروش مستقیم محصولات ختم نمی‌شود، بلکه راهبردی است برای تنوع‌بخشی به بازارهای هدف و مدیریت ریسک‌های تجاری. اتکا به بازارهای متعدد، همواره یکی از اصول بنیادین مدیریت در هلدینگ‌های بزرگ است. شستا با افزایش حضور خود در بازار افغانستان، علاوه بر تأمین تقاضای داخلی این کشور، ظرفیت‌های تولیدی خود را که فراتر از تقاضای بازار داخلی ایران است، به بازارهای پیرامونی سرریز می‌کند.

این رویکرد، در نهایت به ایجاد ارزش افزوده منجر می‌شود. وقتی صحبت از ورود محصولات پتروشیمی یا مواد معدنی به بازار افغانستان می‌شود، هدف نهایی این است که شستا به جای فروش صرف ماده اولیه، در زنجیره‌های پایین‌دستی حضور یابد. این حضور به معنای ایجاد ارزش افزوده بیشتر است. برای هلدینگی که در حوزه‌های انرژی و معدن فعال است، بازار افغانستان یک فرصت طلایی است تا بخشی از زنجیره تولید خود را در آن سوی مرز تعریف کند. این نگاه کلان، باعث می‌شود که عملیات تجاری از یک معامله فروش ساده، به یک پیوند صنعتی تبدیل شود؛ پیوندی که هم منافع شستا را تأمین می‌کند و هم به توسعه اقتصادی منطقه شرق کشور کمک شایانی خواهد کرد.

حوزه‌های تخصصی، می‌تواند از این فرصت برای پیوند خوردن با زنجیره ارزش در آن سوی مرزها استفاده کند. بازدید اخیر معاون توسعه کسب‌وکار بین‌الملل شستا از منطقه آزاد دوغانرون، نشان‌دهنده همین رویکرد است؛ نگاهی که به دنبال گذار از «صادرات صرف» به «مدیریت فعال زنجیره تأمین» است. این استراتژی نه‌تنها بازار فروش شرکت‌های تابعه را تثبیت می‌کند، بلکه فرصتی برای استفاده حداکثری از زیرساخت‌های لجستیکی موجود در شرق ایران فراهم می‌سازد که تا پیش از این، به‌صورت بهینه از آن بهره‌برداری نشده بود.

تسهیل فرایند عملیات صادرات

یکی از چالش‌های همیشگی در تبادلات تجاری با افغانستان، وجود موانع لجستیکی و پیچیدگی‌های گمرکی است که هزینه‌های تمام‌شده را برای صادرکنندگان افزایش می‌دهد. نشست مشترک میان مسعود کمالی اردکانی، معاون توسعه کسب‌وکار بین‌الملل شستا و محمدرضا مودودی، مدیرعامل منطقه آزاد دوغانرون، دقیقاً با هدف رفع همین اصطکاک‌ها شکل گرفته است. هدف، ایجاد یک جریان روان صادراتی است که در آن، محصولات شرکت‌های زیرمجموعه شستا با کمترین وقفه زمانی از مرز عبور کنند. در این مذاکرات، اختصاص مسیر ویژه برای کالاهای صادراتی شستا به عنوان یک راهکار عملیاتی مطرح شد. این اقدام، اهمیت زمان را برای رقابت در بازار افغانستان به خوبی درک می‌کند؛ چرا که کاهش زمان انتقال کالا، به‌طور مستقیم قدرت رقابت‌پذیری شرکت‌های صادرات‌محور گروه را افزایش می‌دهد. به‌عنوان نمونه، شرکت سیمان سفید نیز، که هم‌اکنون سالانه بیش از ۵ هزار تن سیمان به افغانستان صادر می‌کند، می‌تواند با بهره‌گیری از این سازوکارهای روان‌سازی شده،

افغانستان به دلیل مرزهای طولانی و نیاز پایدار به زیرساخت‌های صنعتی، مقصدی بی‌بدیل برای صادرات غیرنفتی ایران است. برای هلدینگ شستا، با سبد متنوعی از محصولات پتروشیمی، سیمان و مواد معدنی، این بازار نه تنها یک مسیر تجاری ساده، که بستری برای ایجاد زنجیره‌های ارزش پایدار است. موقعیت ترانزیتی کابل به سوی آسیای مرکزی، این اهمیت را دوچندان کرده است. در این میان، منطقه آزاد تجاری-صنعتی دوغانرون، به عنوان کلیدی‌ترین دروازه اتصال، نقش آفرینی راهبردی در تسهیل مبادلات دارد. بازنگری در مدل حضور شستا در این بازار و بهره‌گیری از زیرساخت‌های دوغانرون، می‌تواند سهم ایران را از اقتصاد همسایه شرقی به‌شکل چشم‌گیری افزایش دهد.

تحلیل موقعیت استراتژیک بازار

بازار افغانستان برای مجموعه‌ای به بزرگی هلدینگ شستا، فراتر از یک فضای ساده برای عرضه کالا تعریف می‌شود. نزدیکی جغرافیایی و نیاز مبرم این کشور به نهاده‌های صنعتی، سیمان، محصولات معدنی و فرآورده‌های پتروشیمی، بستری را فراهم آورده که شستا می‌تواند با اتکا به ظرفیت‌های تولیدی خود، به بازیگری اصلی تبدیل شود. با این حال، نگاه شستا به این بازار یک‌سویه نیست، بلکه با در نظر گرفتن موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان به عنوان یک کردیدور حیاتی برای دسترسی به بازارهای آسیای مرکزی، این هلدینگ در پی ایجاد یک شبکه همکاری اقتصادی است.

در چنین فضایی، حضور شستا در شرق کشور می‌تواند منجر به مدیریت هوشمندانه دارایی‌ها شود. اگر هدف را تنها صادرات محدود بدانیم، از فرصت‌های کلان بازمانده‌ایم. شستا با شرکت‌های زیرمجموعه خود در

تورم نقطه‌ای، سفره حقوق‌بگیران را می‌بلعد

جهش ۸۹.۸ درصدی قیمت‌ها در پایان شهریورماه، افزایش اسمی دستمزدها را کاملاً بی‌اثر کرد تا خانوارها با شکاف سنگین میان درآمد و هزینه ناچار به حذف کالاهای ضروری از زندگی شوند



حقوق کارمندان دولت و بازنشستگان امسال ۲۰ درصد بالا رفته؛ اما با سرعتی چندین برابر این رقم جلو رفته‌اند. تورم نقطه‌به‌نقطه در پایان شهریور ۱۴۰۵ به ۸۹.۸ درصد رسید؛ یعنی خانواری که سال گذشته با مبلغی معین سبید خریدش را پر می‌کرد، امروز برای همان کالاها و خدمات تقریباً ۹۰ درصد بیشتر پول می‌دهد. شکافی نزدیک به ۷۰ درصد میان رشد درآمد و رشد هزینه‌ها، حقوق‌بگیران را از گرانی عقب انداخته است؛ فاصله‌ای که اکنون به سفره خانوارها رسیده است.

دولت چهاردهم برای کم کردن این فشار، کالابرج الکترونیکی را اجرا کرده و اکنون قصد دارد اعتبار آن را برای دهک‌های پایین افزایش دهد. رقم اعلام‌شده ۳۰۰ هزار تومان است؛ یعنی شاید تا ۳۰ درصد بیشتر از کالابرج یک میلیون تومانی. اما این افزایش هم در برابر تورمی نزدیک به ۹۰ درصد به‌تنهایی کم می‌آورد. مشکل فقط اندازه کمک نیست، ارزش آن است. کالابرج هر نفر هشت ماه است که ثابت مانده، در حالی که هزینه یک سبد ۱۱ قلمی برای خانوار سه‌نفره از حدود ۱۰ میلیون تومان در دی ۱۴۰۴ به حدود ۱۸ میلیون تومان در شهریور ۱۴۰۵ رسیده است. قدرت پوشش این حمایت حدود ۴۰ درصد کم شده است و خانوارها ناچارند هر ماه حساب کنند از کدام هزینه بگذرند.

فاصله حقوق تا گرانی

آمار شهریور تصویر روشنی از ماجرا می‌دهد. شاخص قیمت مصرف‌کننده، که تغییر قیمت سبید کالاها و خدمات مصرفی خانوار را می‌سنجد، نسبت به مرداد ۴.۲ درصد بالا رفته است. تورم سالانه ۷۳.۶ درصد اعلام شده و تورم نقطه‌به‌نقطه به ۸۹.۸ درصد رسیده است.

تورم نقطه‌به‌نقطه نشان می‌دهد قیمت‌ها نسبت به همان ماه در سال قبل چقدر بالاتر رفته‌اند؛ پس سطح عمومی قیمت کالاها و خدمات مصرفی خانوار نسبت به شهریور پارسال تقریباً ۹۰ درصد بیشتر شده است. در برابر این رقم، حقوق کارمندان دولت و بازنشستگان در سال جاری ۲۰ درصد و حداقل دستمزد کارگران ۶۰ درصد افزایش یافته است. این افزایش‌ها به‌تنهایی شاید قابل توجه به نظر برسند، اما قیمت کالاها و خدمات بسیار سریع‌تر بالا رفته است. نتیجه آن است

که درآمد واقعی خانوار کاهش یافته و حقوق‌بگیران حدود ۷۰ درصد از تورم عقب مانده‌اند. برای جبران بخشی از این عقب‌ماندگی، هر سه ماه یک‌بار به کارمندان کارانه‌ای تا حدود ۴۰ درصد حقوق یک ماه پرداخت می‌شود؛ رقمی که به‌طور متوسط معادل ۱۷ درصد برای یک ماه است.

دولت علاوه بر کالابرج، سیاست‌های دیگری هم در دستور کار دارد: هدفمند کردن یارانه‌ها، حمایت معیشتی از کم‌درآمدها و کارگران و کنترل تورم و ثبات بازار کالاهای اساسی.

در کنار همه این‌ها، ارزش ریال هم سقوط کرده و در زمان تحریر گزارش به حدود ۲۵۹ هزار تومان در برابر هر دلار رسیده است. این سقوط، شکاف دستمزد و تورم را عمیق‌تر کرده است.

خوراکی‌ها از تورم جلوترند

اگرچه درآمد اسمی خانوارها امسال بالا رفته، شتاب گرانی کالاها و خدمات، بخش بزرگی از آن را صرف جبران هزینه‌های بیشتر زندگی کرده است. خوراکی‌ها این فشار را بهتر از هر گروه دیگری نشان می‌دهند. تورم ماهانه خوراکی‌ها در شهریور با وجود کاهش، ۲.۳ درصد بود؛ اما تورم نقطه‌ای آن، یعنی مقایسه با ماه مشابه سال قبل، به حدود ۱۲۲ درصد رسید. به بیان ساده، قیمت خوراکی‌ها حتی از رقم تورم عمومی هم جلوتر زده است.

سایر گروه‌ها هم تنها در یک ماه جهش‌های سنگینی تجربه کردند: هزینه‌های ارتباطات ۱۴.۷ درصد، تفریح و فرهنگ ۹.۶ درصد، کالاها و خدمات متفرقه ۸.۵ درصد و حمل‌ونقل ۷.۹ درصد گران شد. سبزیجات و حبوبات هم رشد ماهانه ۵.۷ درصدی داشتند. این ارقام از یک جهت مهم‌اند: فشار تورمی در یک گوشه از زندگی خانوار جمع نشده است. خوراک، رفت‌وآمد، ارتباطات و تفریح هم‌زمان گران می‌شوند و خانوار نمی‌تواند با کم کردن یک هزینه، بقیه را جبران کند.

این وضع حاصل «تورم خزنده» است؛ تورمی که ماه‌به‌ماه بخشی از قدرت خرید را می‌کاهد. در چنین شرایطی، معیشت خانوار را فقط درصد افزایش حقوق تعیین نمی‌کند؛ بلکه باید این افزایش را کنار رشد هزینه‌ها گذاشت.

فاصله میان این دو هرچه بیشتر ادامه یابد، بخشی

از مصرف‌خانوار را از «انتخاب» به «حذف» تبدیل می‌کند: خانوار دیگر انتخاب نمی‌کند چه بخرد، بلکه ناچار می‌شود از خرید برخی چیزها بگذرد.

فشار بیشتر بر کم‌درآمدها

نرخ تورم عمومی، تجربه همه خانوارها را یکسان نشان نمی‌دهد. خانوار کم‌درآمد سهم بزرگ‌تری از درآمدش را خرج خوراک، مسکن و حمل‌ونقل می‌کند. وقتی قیمت همین کالاهای ضروری بالا می‌رود، ضربه‌اش به بودجه این خانوار سنگین‌تر است.

آمار دهک‌ها هم این تفاوت را نشان می‌دهد: در مردادماه تورم سالانه برای دهک دوم ۷۲.۵ درصد گزارش شد و برای دهک دهم ۶۳.۹ درصد. یعنی یک نرخ عمومی تورم، اثر یکسانی بر همه خانوارها ندارد و فاصله فشار تورمی میان گروه‌های هزینه‌ای بیشتر شده است.

مسکن مثال خوبی است. بر پایه گزارش مرکز آمار، در شهریور ۱۴۰۵ تورم سالانه مسکن ۳۲.۸ درصد و تورم نقطه‌به‌نقطه آن ۳۷.۹ درصد بود؛ یعنی پایین‌ترین نرخ رشد میان ۱۳ گروه کالا و خدمات. اما مسکن و اجاره بیشترین سهم را در سبد هزینه خانوار دارند. گزارش‌های میدانی هم نشان می‌دهد برخی مالکان در تهران و کلان‌شهرها اجاره را ۵۰ تا ۸۰ درصد و گاه تا ۱۰۰ درصد بالا برده‌اند. قیمت مسکن و اجاره در سال‌های اخیر آن‌قدر بالا رفته که حتی درصدهای اندک رشد آن هم رقم سنگینی است.

تفاوت مهم دیگر، انعطاف است. خانوار می‌تواند خرید پوشاک را عقب بیندازد، تفریح را کم کند، غذای گران‌تر را یا غذای ارزان‌تر جایگزین کند یا خرید بعضی کالاها را حذف کند؛ اما مسکن، درمان و بخش مهمی از هزینه حمل‌ونقل چنین انعطافی ندارند. به همین دلیل، حتی اگر رشد قیمت مسکن از تورم بعضی کالاها کمتر باشد، سهم بالای آن در بودجه خانوار فشار زیادی ایجاد می‌کند.

روایت کارگران و اقتصاددانان

حسن صادقی، معاون دبیرکل خانه کارگر، به خبرنگار آتیه‌نو گفت: تورم و کاهش قدرت خرید، همراه با ناامنی شغلی، فشار مضاعفی بر کارگران وارد کرده است. به گفته او، افزایش دستمزد هم به‌دلیل تورم بخش قابل توجهی از اثرش بر قدرت خرید را از

دست داده است. صادقی گفت دولت می‌کوشد با سبدهای حمایتی بخشی از مشکلات را کم کند، اما شرایط جنگی، تحریم‌های اقتصادی و مسائل ارزی باعث شده است چشم‌انداز اقتصادی چندان مساعد ارزیابی نشود. او امیدوار است با عبور کشور از بحران‌های موجود، زمینه برای صلح، آرامش و رونق اقتصادی فراهم شود. صادقی تصمیم دستمزد امسال را شجاعانه خواند و افزود: تشکلهای کارگری می‌کوشند صدای مشکلات اقتصادی کارگران را به مسئولان برسانند و در کنار بیان مطالبات، برای حل آن‌ها راهکار هم ارائه کنند. مرتضی افقه، اقتصاددان، نگاهی گسترده‌تر دارد. به گفته او، حمایت معیشتی در بحران‌ها فقط به ایران محدود نیست و کشورهایی با اقتصاد بازار آزاد هم برای کنترل و مدیریت شرایط مداخله می‌کنند؛ کالابرج و کنترل قیمت از ابزارهایی است که دولت‌ها در دنیا برای عبور از بحران به کار می‌گیرند. اما او مسئله اصلی را دوام این حمایت‌ها می‌داند: مبلغ کالابرج و یارانه ثابت می‌ماند، در حالی که تورم ناشی از آزادسازی قیمت ارز با سرعت جلو می‌رود. ممکن است در سال اول شکاف با کالابرج پر شود، اما با روند فعلی ارز و تورم، قدرت خرید مردم بعد از یک سال یا حتی کمتر کاهش می‌یابد. افقه یارانه را نوعی رانت می‌داند، اما رانت را به‌خودی‌خود بد تلقی نمی‌کند. به باور او، رانت می‌تواند سیاستی برای کاهش نابرابری باشد؛ مثل طرحی که سرمایه‌گذار را در یک شهر تا ۱۰ سال از مالیات معاف می‌کند. بدنامی رانت در ذهن مردم ناشی از سوءاستفاده‌هاست و مشکل زمانی پیش می‌آید که رانت از هدف اصلی خود منحرف شود. او می‌گوید حاکمیت به‌جای مهر ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر سوءاستفاده‌کننده، با گران کردن قیمت‌ها همه مردم را جریمه می‌کند.

حقوق بیشتر، سفره کوچک‌تر

کاهش قدرت خرید لزوماً به‌معنای کاهش درآمد نیست. حقوق یک کارمند، دستمزد یک کارگر یا مستمری یک بازنشسته ممکن است بالا برود، اما اگر هزینه‌های زندگی سریع‌تر بالا رفته باشد، قدرت خرید واقعی پایین می‌آید. این همان تفاوت درآمد اسمی و درآمد واقعی است: عدد روی فیش حقوقی یک چیز است و آنچه با آن می‌شود خرید، چیزی دیگر. خانوار شاید در پایان سال پول بیشتری دریافت کند، اما با همان پول، کالا و خدمات کمتری می‌خرد. درآمد حمل‌ونقل، درمان، آموزش و مسکن هم بالا می‌رود. حالا بخش عمده افزایش درآمد صرف حفظ سطح قبلی زندگی می‌شود.

بررسی وضعیت معیشتی خانوارها در ماه‌های اخیر نشان می‌دهد افزایش دستمزد لزوماً به افزایش رفاه نینجامیده و اگر رشد قیمت‌ها درآمدها سریع‌تر باشد، بخش قابل توجهی از افزایش دستمزد صرف جبران تورم می‌شود. این فشار در رفتار مصرفی دیده می‌شود: خرید کمتر، تغییر برند، کوچک‌تر شدن سبید خرید، حذف بعضی کالاها و خدمات، و عقب‌انداختن هزینه‌های غیرضروری. خانوار ابتدا از مخارج غیرضروری می‌زند، سپس سراغ جایگزین کردن کالاهای ارزان‌تر می‌رود، و اگر فشار ادامه پیدا کند، حتی بعضی هزینه‌های ضروری هم آسیب می‌بینند.

کالابرج نیاز به حمایت دارد

دولت افزایش ۳۰۰ هزار تومانی اعتبار کالابرج را مطرح کرده است. این افزایش در صورت تأمین منابع به اعتبار خرید کالاهای اساسی خانوارها اضافه می‌شود تا بخشی از فشار گرانی مواد غذایی جبران شود. اما مسئله فقط پرداخت یک اعتبار مشخص نیست؛ باید دید ارزش واقعی این حمایت در برابر سرعت افزایش قیمت‌ها چقدر است. به بیان دیگر، کمکی که امروز اعلام می‌شود، باید با قیمت‌های امروز سنجیده شود، نه با قیمت‌های دی‌ماه. محاسبات منتشرشده درباره سبد کالابرج پاسخ را نشان می‌دهد.

هزینه یک سبد ۱۱ قلمی برای خانوار سه‌نفره در دی ۱۴۰۴، هم‌زمان با آغاز طرح، حدود ۱۰ میلیون تومان بود و در شهریور ۱۴۰۵ به حدود ۱۸ میلیون تومان رسیده است. هزینه این سبد در هشت ماه گذشته بین ۶۷ تا ۷۶ درصد بالا رفته و قدرت پوشش حمایت معیشتی برای تأمین آن حدود ۴۰ درصد کاهش یافته است؛ در حالی که کالابرج یک میلیون تومانی هر نفر بدون تغییر مانده است.

یادداشت

O P T I N I O N



محمد صادق‌الحسینی
اقتصاددان

ریشه تورم فراتر از شوک‌هاست

تورم در ایران دیگر یک موج گذرا نیست؛ به مسئله‌ای ساختاری تبدیل شده که بحران‌ها آن را آغاز می‌کنند، اما این ساختار اقتصادی است که به آن دوام می‌بخشد. تجربه دست‌کم هشت دهه گذشته نشان می‌دهد تحریم، جنگ یا دیگر فشارهای بیرونی می‌توانند هزینه‌ها و نااطمینانی را افزایش دهند، اما ماندگاری تورم را باید در سازوکارهای داخلی اقتصاد جست‌وجو کرد. از همین رو، تقلیل افزایش قیمت‌ها به عوامل بیرونی، بخشی از واقعیت را توضیح می‌دهد، اما پاسخگوی این پرسش نیست که چرا تورم پس از هر دوره فشار، همچنان بازمی‌گردد. امروز تاریخ اقتصاد ایران این تمایز را روشن‌تر می‌کند. از اشغال ایران در دهه ۱۳۲۰ و پایان جنگ در سال ۱۳۴۷ تا بحران بدهی خارجی در سال ۱۳۷۳، تحریم‌های سال ۱۳۹۱، خروج آمریکا از برجام در سال ۱۳۹۷ و شرایط سال ۱۴۰۵، دوره‌هایی وجود داشته که همزمانی کاهش اشتغال و افزایش قیمت‌ها، اقتصاد را به رکود تورمی کشانده است. در این مقاطع، عوامل بیرونی فشار تازه‌ای بر اقتصاد وارد کرده‌اند، اما استمرار افزایش قیمت‌ها به ظرفیت داخلی اقتصاد برای تولید و بازتولید تورم وابسته بوده است؛ ظرفیتی که کسری بودجه و شیوه تأمین مالی آن، ناترازی‌های پولی و بانکی و رشد نقدینگی در شکل‌گیری آن نقش دارند. بنابراین مسئله فقط منشأ فشار اولیه نیست؛ مهم‌تر، سازوکاری است که فشار موقت را دوره‌هایی پایدار تبدیل می‌کند. این تمایز در تحلیل نرخ ارز نیز اهمیت دارد. مقایسه ارقام اسمی در فاصله چند دهه، بدون لحاظ تورم انباشته، تصویری ناقص از تحولات واقعی اقتصاد به دست می‌دهد. از این منظر، افزایش نرخ ارز را نمی‌توان جدا از روند عمومی کاهش ارزش پول و شرایط پولی اقتصاد تحلیل کرد. مسئله زمانی جدی‌تر می‌شود که تورم از سطح شاخص قیمت‌ها عبور کرده و به عامل شکل‌دهنده رفتار اقتصادی تبدیل شود. خانواری که انتظار افزایش مداوم قیمت‌ها را دارد، مصرف و پس‌انداز خود را تغییر می‌دهد؛ بنگاهی که چشم‌انداز روشنی از هزینه‌ها و درآمدهای آینده ندارد، سرمایه‌گذاری بلندمدت را به تعویق می‌اندازد؛ و صاحبان دارایی نیز ممکن است برای حفظ قدرت خرید، به بازارهایی روی آورند که آنها را در برابر افت ارزش پول مقاوم‌تر می‌دانند. در نتیجه، انتظارات تورمی خود می‌تواند به تداوم افزایش قیمت‌ها کمک کند. از این منظر، مهار تورم با تثبیت دستوری قیمت‌ها یا برخورد با معلول‌ها پایدار نیست. سیاست ضدتورمی باید هم‌زمان به کسری بودجه، ناترازی بانکی و پولی، رشد نقدینگی و انتظارات تورمی بپردازد.

پرسش اصلی اقتصاد ایران فقط این نیست که تورم چقدر است؛ مسئله این است که چرا اقتصاد پس از هر دوره فشار، دوباره توان بازتولید آن را پیدا می‌کند. پاسخ به این پرسش، سیاست‌گذاری را از اقدامات کوتاه‌مدت به اصلاح ساختار بودجه، نظام بانکی، سیاست پولی و روابط اقتصادی کشور پیوند می‌دهد.

باران نعمت نیست، اگر آمادۀ نباشیم

تجربه سیلاب‌های سال‌های اخیر نشان داد شدت بارش تنها عامل خسارت نیست؛ آمادگی دستگاه‌ها پیش از حادثه اهمیت تعیین‌کننده دارد

یادداشت



علی نصیری

رئیس سازمان پیشگیری و مدیریت بحران تهران

آمادگی تهران برای بارش‌های سنگین

سیلاب پیش از آنکه خیابان‌ها را درگیر کند، میزان آمادگی یک شهر را به محک می‌گذارد. اکنون که احتمال وقوع پدیده‌ال نینو و بارش‌های سنگین در سال جاری مطرح شده، تهران نیز باید آمادۀ‌تر از همیشه به استقبال این احتمال برود. لایروبی کانال‌ها، رودخانه‌ها و مسیرهای عبور آب، تقویت سامانه‌های تشخیص و هشدار هواشناسی و افزایش آگاهی عمومی، بخشی از تمهیداتی است که برای کاهش ریسک سیلاب در دستور کار قرار گرفته است. تجربه سال‌های اخیر نیز یک واقعیت ساده را روشن کرده است: بارش شدید را نمی‌توان متوقف کرد، اما می‌توان از تبدیل آن به بحران جلوگیری کرد؛ مشروط بر اینکه آمادگی، پیش از بارندگی آغاز شده باشد. تهران طی سال‌های گذشته مطالعات و اقدامات قابل توجهی برای مدیریت سیلاب انجام داده است. نقشه‌های پهنه‌بندی خطر، محدوده‌های آسیب‌پذیر را مشخص کرده‌اند و مراکز حیاتی و دارایی‌های شهری، از جمله بیمارستان‌های واقع در مناطق در معرض خطر، شناسایی شده‌اند. برنامه سیل تهران نیز در مسیر تدوین و نهایی شدن قرار دارد. بر این اساس، می‌توان گفت تهران در مقایسه با بسیاری از شهرهای کشور از آمادگی بیشتری برخوردار است؛ اما این آمادگی هرگز به معنای مصونیت نیست. نقطه تعیین‌کننده، ظرفیت واقعی شهر برای کنترل و هدایت آب‌های سطحی در لحظه وقوع بارش است؛ حوزه‌ای که توسعه شبکه تونل‌های هدایت آب، یکی از پاسخ‌های تهران به آن به‌شمار می‌رود. آمادگی اما فقط بتن و تونل نیست. تجهیزات و نیروی انسانی نیز زمانی اهمیت خود را نشان می‌دهند که آب از ظرفیت معمول شبکه شهری عبور کند. خرید پمپ‌های روبین، کف کش، لجن کش و سایر تجهیزات مورد نیاز و نگهداری آنها در سوله‌های بحران، در کنار حضور نیروهای تخصصی آتش‌نشانی، خدمات شهری و مدیریت بحران، بخشی از ظرفیت عملیاتی شهر است. با این حال، یک حلقه تعیین‌کننده بیرون از ساختارهای رسمی قرار دارد: مردم. شهروندی که هشدار را جدی می‌گیرد، مسیرهای پرخطر را ترک می‌کند و می‌داند هنگام سیلاب چه اقدامی درست است، خود به بخشی از شبکه مدیریت بحران تبدیل می‌شود.

رشد ۴.۵ برابری جذب نیرو در گروه‌های دوام و استمرار آموزش و تمرین این گروه‌ها، از شکل‌گیری همین ظرفیت محله‌ای حکایت دارد. در پویش آموزش همگانی «شهر آمادۀ» نیز طی دو تا سه سال اخیر یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر آموزش دیده‌اند؛ دوره‌هایی رایگان و چهار ساعته که در سراهای محله و از طریق سایت سازمان پیشگیری و مدیریت بحران شهر تهران ارائه می‌شود. با این همه، ارزش واقعی این آموزش‌ها زمانی سنجیده می‌شود که هشدار صادر شده، بارش آغاز شده و زمان تصمیم‌گیری به چند دقیقه کاهش یافته است. باران شدید پدیده‌ای طبیعی و خارج از اراده انسان است، اما اینکه تهران پس از بارش یا یک رخداد طبیعی روبه‌رو شود یا یک بحران شهری، تا حد زیادی پیش از باریدن باران تعیین می‌شود.

ابراهیم الهی

روزنامه نگار



۶۶

تکرار

خسارت‌های

سیلابی نشان

می‌دهد

مدیریت

بحران باید از

امدادرسانی

پس از حادثه

فراتررودو

سرمایه‌گذاری

بر پیشگیری‌را

جدی تر بگیرد

چند سالی است ایران میان دو واقعیت متناقض گرفتار شده است؛ خشکسالی از یک سو و بارش‌های ناگهانی و سیلابی از سوی دیگر. حالا پیش‌بینی‌ها از احتمال بارش‌های نرمال تا فراتر از نرمال در پاییز و زمستان ۱۴۰۵ حکایت دارد؛ خبری که برای سرزمین تشنه ایران می‌تواند امیدوارکننده باشد، اما همزمان یک پرسش جدی را پیش می‌کشد: آیا دستگاه‌های مسئول برای مواجهه با بارش‌های سنگین آمادۀ‌اند؟ تجربه سیلاب‌های سال‌های اخیر نشان داده است که فاجعه لزوماً از آسمان آغاز نمی‌شود؛ بخشی از آن می‌تواند حاصل ضعف پیشگیری، بی‌توجهی به هشدارها، انسداد مسیر آب و ناهماهنگی دستگاه‌هایی باشد که باید پیش از حادثه وارد عمل شوند.

باران بیشتر، بحران کمتر نیست

مسئله از همین جا پیچیده می‌شود. ایران همزمان با کاهش بارندگی، افت منابع آب زیرزمینی و استمرار خشکسالی، با بارش‌هایی روبه‌رو بوده که در فاصله‌ای کوتاه، حجم بزرگی از آب را روانه زمین کرده‌اند. داده‌های ارائه‌شده در باره سال آبی ۱۴۰۳-۱۴۰۴ نیز از یکی از دوره‌های کم‌بارش کشور حکایت دارد؛ به‌گونه‌ای که

سیلاب را مهار نمی‌کند. ارزش هشدار زمانی آشکار می‌شود که به اقدام تبدیل شود. وقتی احتمال بارش شدید اعلام شده است، لایروبی رودخانه و مسیل باید پیش از بارش انجام شده باشد، ساخت‌وساز در حریم مسیرهای آب نباید ادامه پیدا کند و دستگاه‌های مسئول باید از قبل بدانند چه اقدامی و در چه زمانی باید انجام دهند. در غیر این صورت، هشدار تنها یک پیام ثبت‌شده در سامانه‌ها خواهد بود؛ پیامی که اگر به تصمیم عملی نرسد، فاصله‌ای میان «دانستن خطر» و «مهار خطر» باقی می‌گذارد.

سیلاب؛ هزینه‌ای تکرارشونده

آمارهای ارائه‌شده از سوی مدیریت بحران نشان می‌دهد سیلاب در سال‌های اخیر به یکی از مخاطرات پرتکرار کشور تبدیل شده است. بر اساس این داده‌ها، در سال ۱۴۰۰ حدود ۵۵۵۵ مورد و در سال ۱۴۰۱ حدود ۶۷۵ مورد سیلاب ثبت شده است. خسارات سه‌ساله این حوادث نیز حدود ۲۱ هزار میلیارد تومان اعلام شده که بخش مهمی از آن به راه‌ها و زیرساخت‌ها مربوط بوده است.

سیلاب ام‌ام‌زاده داوود در مرداد ۱۴۰۱، تنها یک حادثه

هشدار بدون اقدام بی‌اثر است

پیش‌بینی فصلی، زمان و مکان دقیق بارش خطرناک را مشخص نمی‌کند. برای همین، پایش مستمر سامانه‌های جوی و هشدارهای کوتاه‌مدت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. سازمان هواشناسی با صدور هشدارهای زرد، نارنجی و قرمز، احتمال وقوع مخاطرات جوی را اعلام می‌کند؛ اما هیچ هشدار بی‌خودی خود

فاجعه سیلاب پیش از بارش شکل می‌گیرد

رئیس اسبق سازمان مدیریت بحران کشور می‌گوید پیشگیری، اصلاح زیرساخت‌ها، هماهنگی دستگاه‌ها و واکنش به‌موقع به هشدارها می‌تواند فاصله میان حادثه و فاجعه را افزایش دهد

● در این شرایط، آیا مسئولیت مدیریت سیلاب تنها بر عهده دستگاه‌های امدادی و مدیریت بحران است؟

خیر؛ مدیریت سیلاب مسئولیتی فرابخشی است و همه دستگاه‌های اجرایی، متناسب با وظایف خود، در کاهش خطر و خسارت مسئول‌اند. مردم نیز با رعایت اصول ایمنی و جدی گرفتن هشدارها نقش دارند. ساماندهی رودخانه‌ها، جلوگیری از ساخت‌وساز در مناطق پرخطر، حفاظت از حریم آبراهه‌ها و هماهنگی دستگاه‌ها، بخش مهمی از فرایند پیشگیری است.

مدیریت بحران را نمی‌توان به زمان وقوع سیلاب و امدادرسانی محدود کرد. اصل ماجرا پیش از حادثه رقم می‌خورد؛ جایی که می‌توان با شناسایی نقاط پرخطر، اصلاح زیرساخت‌ها و آمادۀ‌سازی دستگاه‌ها و مردم، از شدت خسارت کاست.

● در چنین شرایطی، هشدارهای هواشناسی چه جایگاهی در مدیریت بحران دارند؟

هشدار هواشناسی زمانی در کاهش خسارت مؤثر است که به تصمیم و اقدام منجر شود. صرف اعلام احتمال بارش شدید کافی نیست؛ دستگاه‌های مسئول باید از پیش برای شرایط هشدار، وظایف و اقدامات مشخصی داشته باشند و مردم نیز از نحوه واکنش در مناطق در معرض خطر آگاه باشند. از سوی دیگر، تصمیم‌ها باید متناسب با شرایط هر منطقه اتخاذ شود؛ شدت بارش، وضعیت رودخانه‌ها، نقاط آسیب‌پذیر و احتمال آب‌گرفتگی، در تعیین سطح واکنش اهمیت دارد. بنابراین، ارزش هشدار هواشناسی نه فقط در دقت پیش‌بینی، بلکه در سرعت تبدیل آن به اقدام پیشگیرانه، هماهنگی دستگاه‌ها و آگاه‌سازی مردم است.

● در این میان، وضعیت رودخانه‌ها و نحوه مدیریت مسیرهای طبیعی آب چه نقشی دارد؟

نقش رودخانه‌ها در مهار خسارت‌های سیلاب، تعیین‌کننده است. در ایران حدود ۱۴۰ هزار کیلومتر شبکه رودخانه‌ای وجود دارد که نزدیک به ۷۰ هزار کیلومتر آن از مراکز جمعیتی عبور می‌کند. وقتی در حریم و بستر رودخانه ساخت‌وساز می‌شود، مسیر طبیعی آب دستکاری یا ظرفیت عبور جریان محدود می‌شود، در زمان بارش شدید همین مداخلات به عامل تشدیدکننده سیلاب تبدیل می‌شوند. به همین دلیل، ساماندهی رودخانه‌ها، جلوگیری از ساخت‌وساز در مناطق پرخطر و حفظ حریم آبراهه‌ها باید در شمار اولویت‌های مدیریت بحران قرار گیرد. حفاظت از رودخانه‌ها فقط یک موضوع محیط‌زیستی نیست؛ مستقیماً با جان مردم، امنیت زیرساخت‌ها و مسئولیت دستگاه‌های اجرایی ارتباط دارد.

● تجربه سیلاب‌های سال ۱۳۹۸ چه تصویری از اهمیت آمادگی و پیشگیری در کشور ارائه کرد؟

سیلاب‌های سال ۱۳۹۸ در گلستان، مازندران، لرستان، شیراز و خوزستان نشان داد که شدت بارندگی، تنها عامل تعیین‌کننده خسارت نیست. ضعف آمادگی، آسیب‌پذیری زیرساخت‌ها، ساخت‌وساز در مناطق پرخطر و مشکلات سیلاب‌دشت‌ها می‌تواند یک رخداد طبیعی را به بحرانی گسترده تبدیل کند. حادثه دروازه قرآن شیراز و وضعیت سیلاب‌دشت‌های خوزستان از جمله نمونه‌های آن سال بود. این تجربه‌ها نشان دادند که اگرچه نمی‌توان از وقوع همه حوادث طبیعی جلوگیری کرد، اما با پیشگیری، آمادگی، اصلاح زیرساخت‌ها و برنامه‌ریزی دقیق می‌توان دامنه خسارت‌های جانی و مالی را به شکل قابل توجهی کاهش داد.

کودکان اروپادر مدرسه برابر نیستند

آمارهای اروپایی نشان می‌دهد فقر خانوار تنها درآمد کودکان را کاهش نمی‌دهد، بلکه دسترسی آنها به آموزش، سلامت، تغذیه و مشارکت اجتماعی را نیز محدود می‌کند



اما این پله برای همه کودکان به یک اندازه در دسترس نیست. از سال ۲۰۲۱ که برنامه «ضمانت کودک اروپایی» تصویب شد، شمار کودکانی که در خانواده‌های کم‌درآمد زندگی می‌کنند و به مهد کودک یا آموزش پیش دبستانی راه یافته‌اند، دودرصد افزایش یافته است. با این حال، این کودکان هنوز ۱۵ درصد کمتر از همسالان برخوردارشان به این خدمات دسترسی دارند. مشکل فقط کمبود جا نیست. در بسیاری از کشورهای اروپایی، میان پایان تحصی زایمان والدین و زمانی که کودک واقعاً می‌تواند وارد مهد کودک یا مدرسه شود، فاصله‌ای چندساله وجود دارد. در این فاصله، خانواده، به‌ویژه مادر، گزینه مطمئنی برای نگهداری کودک ندارد. تنها شمار اندکی از کشورهای عضو توانسته‌اند این خلأ را پر کنند و پوشش پیوسته‌ای از بدو تولد تا مدرسه فراهم آورند. پیامد این وضعیت برای مادران روشن است: ۷۵ درصد از مادران دارای فرزند خردسال می‌گویند به دلیل مسئولیت‌های خانوادگی و مراقبتی نمی‌توانند وارد بازار کار شوند یا ساعت کاری خود را افزایش دهند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد اگر دسترسی به آموزش پیش دبستانی گسترده‌تر شود، اشتغال والدین می‌تواند تا ۱۰ درصد افزایش یابد.

هزینه‌های پنهان، مانع مشارکت آموزشی

نتایج مصاحبه‌ها و گروه‌های کانونی نشان می‌دهد که اگرچه تحصیل در اصل ممکن است رایگان باشد، هزینه‌های مربوط به سفرها، رویدادها، فعالیت‌های کلاسی و تجهیزات، برخی کودکان را از مشارکت در برنامه‌های مدرسه‌بازمی‌دارد. یک دختر ۱۵ ساله از ایتالیا می‌گوید: «بله، همه می‌توانند به آنجا بروند، اما در کلاس من، دختری هست که نمی‌تواند در سفرهای گران قیمت شرکت کند، گاهی اوقات او نمی‌آید.» در رومانی، یک گروه کانونی ۱۶ تا ۱۷ ساله بیان کرد: «بسیاری از دانش‌آموزان نمی‌توانند هزینه سفرها یا رویدادهای پولی را بپردازند و حتی هزینه‌های کوچک می‌تواند آن‌ها را مزروی کند.» در مجارستان، کودکان رویکردهایی مانند ارائه کتاب‌های درسی رایگان و امانت دادن دستگاه‌های

دیجیتال برای مطالعه را توصیف کردند و پیشنهاد کردند در جایی که خانواده‌ای نمی‌تواند هزینه کلاس را بپردازد، این هزینه پوشش داده شود تا کودک از برنامه‌ها حذف نشود. داده‌های یک نظرسنجی دیگر در اتحادیه اروپا نیز این تجربه را تأیید می‌کند. در پاسخ به سؤال «چه چیزی به کودکان بیشتری کمک می‌کند تا در فعالیت‌های مدرسه‌ای شرکت کنند؟» ۵۷ درصد «دسترسی به منابع رایگان» و ۳۷ درصد «رایگان یا ارزان‌تر کردن فعالیت‌های مدرسه‌ای» را انتخاب کردند.

قلدری و تبعیض: تجربه روزمره

ایمنی، نگرانی مشترک کودکان در سراسر اروپا است. یک پسر ۱۶ تا ۱۷ ساله از رومانی می‌گوید: «قلدری زیادی در مدرسه من وجود داشت، گاهی حتی پرخاشگری و معلمان مداخله نمی‌کنند. تلاش‌های ضد قلدری فقط به شکل پوستر بود.» در بلغارستان، یک دانش‌آموز می‌گوید: «شورا‌های مشورتی در مدارس که برای مقابله با خشونت تأسیس شده‌اند، اصلاً مؤثر نیستند.» تبعیض نیز بخشی از تجربه روزمره بسیاری از کودکان است. یک دختر ۱۶ ساله از سوئد می‌گوید: «به من چندین بار ترور یست گفته‌اند. من مثل این است که شاید وقتی سوار اتوبوس می‌شوم نباید کیفم را حمل کنم، مردم خیره می‌شوند.»

سلامت روان، زیر فشار فزاینده

سلامت روان کودکان در اروپا روزه‌به‌روز بیشتر تحت فشار است. کمیسیون اروپا گزارش می‌دهد که از سال ۲۰۲۱، شمار کودکانی که در خانواده‌های کم‌درآمد زندگی می‌کنند و سلامت خود را «بسیار خوب» توصیف می‌کنند، پنج درصد کاهش یافته است. این افت در میان آسیب‌پذیرترین کودکان سریع‌تر از دیگران رخ می‌دهد؛ یعنی همان کودکانی که بیش از همه به کمک نیاز دارند، کمتر از دیگران از آن بهره‌مند می‌شوند. کودکان و نوجوانان در سراسر اروپا می‌گویند نظام سلامت روان آن‌ها را دیر می‌بیند. یک دختر ۱۶ ساله از سوئد تجربه تلخش را این‌طور توصیف می‌کند: «تا وقتی که مشکل

به مرحله بحرانی و خطرناک نرسیده باشد، کسی آن را جدی نمی‌گیرد.» او می‌گوید این فقط مشکل کودکان نیست، بلکه رویه کلی نظام است. دسترسی به حمایت سلامت روان در مدارس نیز یکسان نیست. یک پسر ۱۷ ساله از سوئد از تجربه مثبت خود می‌گوید: پرستار مدرسه هر ترم او را معاینه می‌کند و حال جسمی و روانی اش را می‌پرسد. اما یک دختر ۱۷ ساله از همان کشور تجربه متفاوتی دارد: وقتی بالاخره شجاعت پیدا می‌کند و تصمیم می‌گیرد درباره مشکلش حرف بزند، پرستار مدرسه آنجا نیست. یعنی دقیقاً در لحظه‌ای که کودک آماده کمک خواستن است، سیستم او را تنها می‌گذارد. این نابرابری در نظرسنجی از کودکان نیز دیده می‌شود. از پاسخ‌دهندگان پرسیده شد چه چیزی سلامت کودکان را بهبود می‌بخشد. ۶۴ درصد «دسترسی سریع‌تر به مراقبت‌های بهداشتی» را انتخاب کردند و ۵۸ درصد «رایگان یا کم‌هزینه کردن خدمات برای خانواده‌های نیازمند». در واقع، مطالبه اصلی کودکان بیش از توصیه و شعار، دسترسی سریع، ارزان و قابل اعتماد به خدمات است.

غذای سالم: شرط یادگیری برابر

تغذیه سالم پیش‌نیاز یادگیری است، اما داده‌ها نشان می‌دهد دسترسی به آن برابر نیست. تنها ۴۳ درصد از پاسخ‌دهندگان معتقدند «تقریباً همه» یا «همه» کودکان حداقل یک وعده غذایی سالم در روز در مدرسه به‌صورت رایگان دریافت می‌کنند. در آلمان، پاسخ‌دهندگان بیشتر احتمال داشت که معتقد باشند «تقریباً هیچ» یا «تعداد کمی» از کودکان پیش از رفتن به مدرسه غذای کافی دارند. در پاسخ به سؤال «چه چیزی می‌تواند تضمین کند همه کودکان هر روز غذای سالم دریافت می‌کنند؟» ۷۳ درصد «را نه میان‌وعده‌های سالم رایگان در مدارس» را انتخاب کردند. یک پسر ۱۲ ساله از آلمان می‌گوید: «وعده‌های غذایی مدرسه باید رایگان شود تا همه بتوانند بخورند.»

از حقوق برابر تا فرصت

کودکان خواستار مشارکت معنادار در تصمیم‌هایی هستند که بر زندگی‌شان تأثیر می‌گذارد. یک پسر ۱۵ ساله از آلمان می‌گوید: «باید بنل‌های دانش‌آموزی بیشتری با حق رأی بیشتر در مدارس وجود داشته باشد.» یک پسر ۱۷ ساله از آلمان می‌گوید: «کودکان باید بخشی از بوندستاگ باشند تا بتوانند در تصمیم‌گیری شرکت کنند.» اتحادیه اروپا متعهد شده است تا سال ۲۰۳۰ حداقل ۵ میلیون کودک را از فقر خارج کند و تا سال ۲۰۵۰ فقر را ریشه کن کند. تحت چارچوب مالی ۲۰۲۱-۲۰۲۷، حداقل ۹.۶ میلیارد یورو از صندوق اجتماعی اروپا+ برای مقابله با فقر کودکان اختصاص یافته و تسهیلات باز یابی و تاب‌آوری ۲.۷ میلیون دانش‌آموز را بهره‌مند کرده است؛ اما داده‌ها و صدای کودکان نشان می‌دهد که پول و سیاست به‌تنهایی کافی نیست. شکاف میان «حقوق برابر» و «فرصت‌های برابر» زمانی کاهش می‌یابد که هزینه‌های پنهان آموزش حذف شوند، حمایت‌های آموزشی یکپارچه شوند، تبعیض و قلدری جدی گرفته شوند و کودکان در تصمیم‌هایی که بر زندگی‌شان تأثیر می‌گذارد، شنیده شوند. یک پسر ۱۲ ساله از آلمان جمله‌ای می‌گوید که می‌تواند راهنمای سیاست‌گذاران باشد: «باید درباره فقر حرف بزنیم. سنا ی هیچ تقصیری ندارد که خانواده‌اش پول ندارد. وظیفه ما این است که مطمئن شویم همه کودکان فرصت‌های برابر دارند.»

جهان

۱۳

A T I Y E N O

رضاعلی‌نیا

روزنامه نگار

پیروزی راست افراطی فرانسه در سنا

راست افراطی فرانسه با کسب رکورد ۱۴ کرسی در انتخابات جزئی سنا، نخستین فراکسیون خود را در این مجلس تشکیل داد؛ مارین لوپن این نتیجه را «پیروزی تاریخی» و «نقطه عطفی بزرگ» در مسیر کارزار ریاست‌جمهوری ۲۰۲۷ خود خواند. حزب «اجتماع ملی» (RN) و متحدانش در انتخابات غیرمستقیم آخر هفته که با مشارکت مقامات محلی، از جمله شهرداران و اعضای شوراها، برگزار شد، ۱۴ کرسی به دست آوردند. RN همچنین برای نخستین بار از آستانه ۱۰ کرسی لازم برای تشکیل فراکسیون در سنا عبور کرد. این پیشرفت به حزب امکان می‌دهد پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری بهار آینده، از امکانات و منابع بیشتری در مجلس دوم فرانسه برخوردار شود. لوپن در نظرسنجی‌ها جایگاه بالایی دارد، در حالی که امانوئل مکرون پس از ۱۰ سال ریاست‌جمهوری آماده کناره‌گیری است.

«سباستین شنو»، نماینده RN، افزایش کرسی‌های سنا را «تقوینی برای کارزار ریاست‌جمهوری» خواند و گفت دیگر «سقف شیشه‌ای» برای حزب وجود ندارد. هم‌زمان با این موفقیت انتخاباتی، وب‌سایت تحقیقی فرانسوی «مدیاپارت» روز دوشنبه گزارش داد «جردن باردلا»، رئیس RN، در سال ۲۰۱۳ و زمانی که عضو جوان حزب بود، اظهاراتی یهودستیزانه را به‌صورت مکتوب بیان کرده است. به گزارش این وب‌سایت، صحت این اظهارات تأیید شده و از جمله در برگزیده‌جملاتی مانند «یهودی باید بر سایر ملت‌ها مسلط شود، آن‌ها را خرد کند و غارت کند» و «همه بانک‌ها متعلق به یهودیان است» بوده است.

باردلا در شبکه اجتماعی X این اتهامات را «جمل‌های خام» خواند، آن‌ها را «رسماً» رد کرد و گفت اقدام قانونی انجام خواهد داد. سنا ی فرانسه با ۳۴۸ کرسی، مجلس دوم پارلمان در کنار مجلس ملی است. نتایج نهایی که صبح دوشنبه اعلام شد، نشان داد سنا همچنان تحت سلطه راست سنتی و راست میانه قرار دارد. انتظار می‌رود «ژرار لارشر»، ۷۷ ساله و عضو حزب راست‌گرای «جمهوری خواهان» که بیش از یک دهه ریاست این مجلس را بر عهده داشته است، هفته آینده بار دیگر به ریاست سنا انتخاب شود.

اگرچه RN اکنون بزرگ‌ترین حزب اپوزیسیون در مجلس ملی و دارای بیشترین شمار نمایندگان فرانسوی در پارلمان اروپاست، تاکنون در سنا فراکشن نداشته است. سنا ی فرانسه با نظام رأی‌گیری غیرمستقیم اداره می‌شود و مقامات محلی هر سه سال، نیمی از اعضای این مجلس را برای دوره‌ای شش‌ساله انتخاب می‌کنند. آرای روز یکشنبه شهرداران و اعضای شوراها، افزایش حمایت از RN در شهرهای متوسط در انتخابات محلی مارس را منعکس کرد و نشان داد این حزب از حمایت شماری از شهرداران مستقل روستایی نیز برخوردار است. باردلا از سیاستمداران راست سنتی خواست با حزب او متحد شوند. «لورانس روسینیول»، سناتور سوسیالیست، در این باره گفت پرسش کلیدی این است که آیا راست و راست میانه در سنا اکنون به RN نزدیک‌تر شده‌اند و مواضع خود را در موضوعاتی مانند مهاجرت و مزایای رفاهی سخت‌تر می‌کنند یا نه. او به تلویزیون «پوبلیک سنا» گفت: «آیا سد جمهوری خواهانه‌ای در برابر ایده‌های RN وجود خواهد داشت؟ این مسئله کلیدی خواهد بود.»

تأمین اجتماعی در آزمون هوش مصنوعی

ورود الگوریتم‌ها به فرایندهای تأمین اجتماعی فرصت‌های تازه‌ای برای افزایش کارایی ایجاد کرده، اما هم‌زمان پرسش‌هایی جدی درباره عدالت، شفافیت، امنیت و مسئولیت‌پذیری پدید آورده است

آموزش دیده، زنان یا اقلیت‌ها را از دسترسی به خدمات خاص محروم‌سازد. وقتی چنین تصمیماتی خودکار شوند و فرایند تجدیدنظر روشنی وجود نداشته باشد، اعتماد عمومی آسیب می‌بیند و آسیب‌پذیرترین افراد بیشترین ضرر را متحمل می‌شوند. گزارش همچنین به‌نگرانی‌های امنیتی اشاره می‌کند: داده‌های تأمین اجتماعی بسیار حساس هستند و سیستم‌های دیجیتال، اگر به‌درستی محافظت نشوند، در معرض خطر قرار دارند.

راهکار حکمرانی داده‌ها

نخستین راه‌حل، سرمایه‌گذاری در حکمرانی و کیفیت داده است. این امر شامل مدیریت دقت، کامل بودن و امنیت داده‌های مورد استفاده در توسعه و عملیات هوش مصنوعی، مستندسازی داده‌ها و مدل‌ها و یکپارچه‌سازی سیستم‌های پراکنده است. تعیین استانداردهای کیفیت داده، آموزش کارکنان برای جمع‌آوری و مدیریت صحیح اطلاعات و ایجاد پروتکل‌های امنیتی قوی نیز در همین چارچوب قرار می‌گیرد.

نظارت انسانی بر تصمیمات حساس

اصل کلیدی دیگر آن است که هوش مصنوعی می‌تواند اولویت‌بندی و تحلیل را پشتیبانی کند، اما نباید مبنای مستقل تصمیمات حساس قرار گیرد. گزارش بر ضرورت استانداردهای روشن و پاسخ‌گویی در نحوه توسعه و استفاده از این سیستم‌ها تأکید می‌کند. در این چارچوب، کارمندان آموزش‌دیده باید توصیه‌های هوش مصنوعی را بررسی کنند، برای شهروندی که احساس می‌کند با آن‌ها ناعادلانه رفتار شده است، فرایند تجدیدنظر روشنی وجود داشته باشد و مسئولیت نهایی در دست انسان‌ها باقی بماند.

ظرفیت‌سازی به‌عنوان اولویت

نتیجه‌گیری گزارش بر ظرفیت‌سازی و کیفیت داده به‌عنوان پیش‌نیازهای بهره‌مندی از ابزارها و تکنیک‌های در حال گسترش هوش مصنوعی تأکید می‌کند. آموزش کارکنان، ساخت تیم‌های فنی، توسعه استانداردها و پروتکل‌ها و ایجاد فرهنگ یادگیری و بهبود مستمر، بخشی از این فرایند است. پیام اصلی این است که هوش مصنوعی نه یک راه‌حل فوری، بلکه مسیری بلندمدت است که به سرمایه‌گذاری در افراد، سیستم‌ها و نهادها نیاز دارد. در غیر این صورت، فناوری ممکن است به‌جای پیشرفت، نابرابری را عمیق‌تر کند.

فرصت با چشمان باز

هوش مصنوعی می‌تواند به نهاد‌های تأمین اجتماعی کمک کند افراد نیازمند را شناسایی کند و با ظرفیت محدود، خدمات بیشتری ارائه دهند؛ اما بدون داده‌های خوب، سازوکارهای حفاظتی و پاسخ‌گویی انسانی، می‌تواند طرد را نیز خودکار کند. گزارش ISSA بر یک رویکرد عملی تأکید دارد: آغاز از مشکلات واقعی خدماتی، مانند تأخیرها، فشار مرکز تماس، تقلب یا شناسایی افراد آسیب‌پذیر، و «تطبيق راه‌حل‌ها با واقعیت‌های داده، زیرساخت و اداره کشور. در چنین رویکردی، پذیرش هوش مصنوعی با سرمایه‌گذاری در پایه‌های لازم و با تعهد به قرار گرفتن فناوری در خدمت شهروندان همراه است، نه برعکس.



امین مازندرانی

روزنامه نگار

مواردی مانند برچسب‌زدن افراد مشکوک به تقلب، شواهد محکم و بررسی انسانی همچنان ضروری است. کانادا نیز از هوش مصنوعی برای یافتن افرادی استفاده کرد که تحت تأثیر تغییر سیاست در مکمل درآمد تضمین شده قرار گرفته بودند؛ از جمله سالمندان کم‌درآمدی که همسران‌شان تحت مراقبت‌های بلندمدت بودند. این تجربه نشان می‌دهد که این فناوری می‌تواند به شناسایی افرادی کمک کند که در شکاف‌های اداری از قلم افتاده‌اند.

چالش بنیادی: داده‌های ضعیف

با این حال، این کاربردها به یک پیش‌شرط اساسی وابسته‌اند: داده‌های قابل اعتماد، کامل و معتبر. بسیاری از کشورها، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه، در این زمینه با مانع بزرگی روبه‌رو هستند. گزارش هشدار می‌دهد که قابلیت اطمینان مدل به کیفیت داده بستگی دارد و داده‌های ناقص، نادرست یا نامان می‌توانند به تصمیمات ضعیف منجر شوند. همچنین، در شرایطی که داده‌ها محدود هستند، مدل‌ها ممکن است سوگیری‌های موجود را یاد بگیرند یا در نمونه‌های آموزشی خوب عمل کنند، اما در دنیای واقعی شکست بخورند.

تهدید حقوق و اعتماد عمومی

فراتر از مسائل فنی، گزارش به خطرات اساسی برای حقوق شهروندان اشاره می‌کند. سیستم‌های نادرست یا غیرشفاف می‌توانند حریم خصوصی، عدالت، شفافیت و پاسخ‌گویی را تهدید کنند. نویسندگان تأکید می‌کنند که تصمیمات حساس نباید بدون نظارت انسانی به هوش مصنوعی واگذار شوند. تصور کنید الگوریتمی به‌اشتباه یک فرد معلول را برای حذف از مزایا یا مقرری شناسایی کند، یا مدلی که بر اساس داده‌های تاریخی مفروضه

زیرساخت‌های دیجیتال ضعیف، داده‌ها ناقص یا نامعتبر و نیروی متخصص کم هستند، استفاده از هوش مصنوعی ممکن است به جای حل مسئله، مشکلات موجود را تشدید کند.

چه وعده‌هایی داده می‌شود؟

هوش مصنوعی در حوزه تأمین اجتماعی طیف وسیعی از کاربردها را پوشش می‌دهد: از چت‌بات‌هایی که به سؤالات شهروندان پاسخ می‌دهند تا سیستم‌هایی که تقلب را شناسایی می‌کنند؛ از الگوریتم‌هایی که مشخص می‌کنند کدام کارگاه‌ها به بازرسی ایمنی نیاز دارند تا ابزارهایی که افراد آسیب‌پذیری را شناسایی می‌کنند که ممکن است از دسترسی به مزایای خود جا مانده باشند. گزارش نشان می‌دهد پروژه‌های هوش مصنوعی در تأمین اجتماعی از سال ۲۰۰۸ شروع شده‌اند، اما پذیرش آن‌ها، به‌ویژه پس از ۲۰۱۸ و در طول همه‌گیری کووید-۱۹، شتاب گرفته است. بیش از نیمی از تجربیاتی که بررسی شده‌اند، از سال ۲۰۲۰ به بعد رشد قابل توجهی داشته‌اند.

تجربیات واقعی از جهان

در بلژیک، چت‌بات Ori زمانی توسعه یافت که تماس‌های مرکز خدمات مشتریان در دوران کووید-۱۹ به شدت افزایش یافت. در مالتی، صندوق ذخیره کارکنان چت‌بات ELVA را از یک ابزار ساده به دستکاری پیچیده‌تر تبدیل کرد تا فشار بر مرکز تماس را کاهش دهد. برخی دیگر از سازمان‌های بیمه سلامت نیز از یادگیری ماشین برای شناسایی تقلب در مراقبت‌های بهداشتی استفاده کردند و توانستند از رویکردی واکنشی به شیوه‌ای پیشگیرانه‌تر حرکت کنند. این نمونه‌ها نشان می‌دهند هوش مصنوعی می‌تواند به حفظ منابع عمومی کمک کند، هرچند در

سازمان‌های تأمین اجتماعی در سراسر جهان با معادله‌ای سخت روبه‌رو هستند: انتظارات رو به رشد، منابع محدود و فشار برای خدمت‌رسانی به میلیون‌ها نفر با کارکنان و بودجه‌های نا کافی. در این میان، هوش مصنوعی به‌عنوان راه‌حلی جذاب ظهور کرده است. اما گزارش تازه‌ای که سازمان بین‌المللی تأمین اجتماعی (ISSA) و دانشگاه ملل متحد منتشر کرده‌اند، هشدار می‌دهد: این فناوری بدون داده‌های قابل اعتماد، زیرساخت مناسب و نظارت انسانی می‌تواند تبعیض را بازتولید کند، مستمری‌ها را به اشتباه قطع کند و شهروندان آسیب‌پذیر را از دسترسی به حقوق‌شان محروم سازد. این گزارش با عنوان «هوش مصنوعی در سازمان‌های تأمین اجتماعی» تصویری واقع‌بینانه از فرصت‌ها و خطرات ارائه می‌دهد. نویسندگان تأکید می‌کنند که موفقیت هوش مصنوعی بیش از آنکه به پیچیدگی الگوریتم‌ها وابسته باشد، به کیفیت نهادها، داده‌ها و فرایندهای انسانی بستگی دارد.

فشار بر سازمان‌های تأمین اجتماعی

سازمان‌های تأمین اجتماعی در بسیاری از کشورها زیر بار انتظارات فراوانی هستند. جمعیت پیر می‌شود، بازار کار ناپایدارتر می‌شود و شهروندان خدمات بهتر و سریع‌تر می‌خواهند. در همین حال، بودجه‌ها ثابت یا رو به کاهش‌اند و کارکنان با حجم عظیمی از درخواست‌ها، تماس‌ها و پرونده‌ها دست‌وپنجه‌نرم می‌کنند. این بحران ظرفیت، محرک اصلی توجه به هوش مصنوعی است. نویسندگان گزارش توضیح می‌دهند که این فناوری با اتوماسیون بخشی از فرایندها، پاسخ‌گویی سریع‌تر به شهروندان و تشخیص بهتر نیازها، می‌تواند به سازمان‌ها کمک کند با منابع کمتر به افراد بیشتری خدمت دهند. با این حال، فشار برای «انجام کار بیشتر با منابع کمتر» می‌تواند به تصمیمات عجولانه منجر شود. وقتی

“

فناوری می‌تواند به سازمان‌های تأمین اجتماعی در مدیریت حجم بالای درخواست‌ها یاری‌رساند، اما ضعف‌های داده‌ای ممکن است مزیت‌های آن را به تهدید تبدیل کند

سد تایلندی برابر سیل فقر

در دنیای پرپیاهوی سیاست‌گذاری‌های کلان، گاهی یک تغییر کوچک در محاسبات مالی، سرنوشت میلیون‌ها انسان را دگرگون می‌کند. در حالی که بسیاری از کشورهای در حال توسعه، نظام‌های سلامت خود را به دست مصلحت‌های اقتصادی سپرده‌اند و درمان را به کالایی مجلل برای طبقات برخوردار بدل کرده‌اند، تایلند در سال ۲۰۰۱ مسیری را گشود که به «معجزه ۳۰ باتی» معروف شد. این تجربه، هم یک پیروزی مدیریتی و هم یک بیانیه اخلاقی قدرتمند در برابر «فقر درمانی» بود. پیش از اجرای این طرح، نظام سلامت تایلند، همچون بسیاری از کشورهای مشابه، با شکافی عمیق میان فقیر و غنی مواجه بود. هزینه‌های کمرشکن درمان، کابوسی بود که هر خانواده‌ای را با یک بیماری ناگهانی به ورطه سقوط و ورشکستگی می‌کشاند. دولت تایلند برای مقابله با این وضعیت، مدل «پوشش همگانی سلامت» (UNIVERSAL COVERAGE SCHEME) را با شعار ساده اما رادیکال عملیاتی کرد: «خدمات درمانی جامع برای همه، با پرداخت تنها ۳۰ بات در هر مراجعه.»

منطق طرح بر یک تغییر اساسی استوار بود: هزینه درمان از یک مانع مستقیم بر سر راه بیمار، به مسئولیتی توزیع شده در چارچوب نظام سلامت تبدیل شود. به این ترتیب، فرد برای دریافت خدمات ضروری، ناچار نبود توان مالی خود را پیشاپیش به‌عنوان شرط دسترسی به درمان اثبات کند. همین تغییر در نقطه ورود، اهمیت سیاست را فراتر از یک تخفیف ساده در هزینه‌ها قرار داد و آن را به سازوکاری برای کاهش نابرابری در دسترسی تبدیل کرد. این مبلغ که در زمان خود معادل کمتر از یک دلار یا به اندازه قیمت یک فنجان قهوه بود، فشار مالی دسترسی به درمان را کاهش داد. با اجرای این سیاست، نظام سلامت از یک «تجارت پرسوده» به یک «حق بنیادین» تغییر ماهیت داد.

پوشش بیمه‌ای در مدتی کوتاه به مرز ۹۹ درصد رسید و شاخص‌های حیاتی کشور، از کاهش چشمگیر مرگ‌ومیر نوزادان گرفته تا کنترل بیماری‌های مزمن، جهشی خیره‌کننده را تجربه کردند. اما مهم‌تر از این اعداد، امنیت خاطری بود که به خانواده‌ها بازگشت؛ بیماری یک عضو خانواده دیگر الزاماً به معنای برهم‌خوردن آینده اقتصادی آن‌ها نبود. دسترسی گسترده‌تر به خدمات سلامت، فاصله میان یک حادثه پزشکی و یک بحران معیشتی را افزایش داد. موفقیت تایلند، کلیدش‌های رایج در اقتصاد سیاسی را نیز به چالش کشید. منتقدان راسی اجتماعی ادعا می‌کردند که چنین دستاوردهایی تنها از عهده کشورهای ثروتمند غربی برمی‌آید و دولت‌های با درآمد متوسط، در برابر هزینه‌های سرسام‌آور درمان همگانی، محکوم به شکست‌اند. تایلند اما نشان داد که پیش‌نیاز سلامت همگانی لزوماً خزانه پر از طلا نیست، بلکه «اراده سیاسی» و «اولویت‌بندی منابع» است. آن‌ها به جای هزینه کردن‌های غیره‌دمند، سرمایه‌شان را به بخش‌های حیاتی نظام سلامت هدایت کردند. بنابراین، مسئله فقط افزایش بودجه نبود؛ مهم‌تر از آن، انتخاب حوزه‌ای بود که بازده اجتماعی آن به زندگی مردم بازمی‌گشت. امروز تجربه تایلند برای بسیاری از جوامع، از جمله ایران که در آن هزینه‌های کمرشکن درمان همچنان موتور تولید فقر است، قابل تأمل است. این تجربه نشان می‌دهد که فروپاشی معیشت خانواده‌ها زیر بار هزینه‌های درمان، «سرنوشتی محتوم» نیست و تا حدی به نحوه طراحی نظام سلامت و تخصیص منابع بستگی دارد.

زمین فرو می‌رود، نظریه‌ها جدال می‌کنند

بحران آب از سطح محیط‌زیست عبور کرده و به میدان تقابل دو نگاه درباره نقش دولت و کارکرد بازار تبدیل شده است

شکاف‌های عمیقی که در دشت‌ها دهان باز کرده‌اند، ترک‌های روی دیوارهای خانه‌های روستایی و دکل‌های کج شده برق در دشت‌های تشنه، تصویری هشداردهنده از یک بحران فراگیرند. فرونشست زمین، دشت‌ها با شتاب در حال فرونشست هستند، اما پرسش بنیادینی که پژوهشگران اقتصاد و محیط‌زیست را رودرروی یکدیگر قرار داده، چگونگی مهار این فاجعه است. در یک سو، مدافعان مداخله دولت ریشه بحران را در عطش بی‌پایان سودجویی و ناکارآمدی بازار آزاد می‌بینند. در سوی دیگر، طرفداران اقتصاد بازار معتقدند آب دقیقاً به این دلیل تباه شده که بهای واقعی آن پرداخت نشده است. این نیردی است بر سرنجات سرزمین‌هایی که ذخایر زیرزمینی‌شان رو به اتمام است.

دست آهین دولت برای نجات

جریان چپ‌گرای محیط‌زیست معتقد است منابع مشترک و بنیادین زیست‌کره را نمی‌توان به اراده بازار سپرد. از این منظر، بحران آب و فرونشست زمین محصول مستقیم منطقی است که در آن صنایع پرمصرف، مانند فولاد و کاشی‌سازی، در اقلیم‌های خشک مستقر شده‌اند تا حداکثر منفعت مقطعی

را کسب کنند، در حالی که هزینه جبران‌ناپذیر تخریب آبخوان‌ها به نسل‌های آینده تحمیل می‌شود. شکست بازار در برآورد پیامدهای زیست‌محیطی دلیلی است بر اینکه چرا سرمایه‌ها هرگز حافظ آب نخواهد بود. حامیان این رویکرد، راهکاری آمرانه و بدون مسامحه را پیشنهاد می‌کنند: ممنوعیت‌های صریح، انسداد گسترده چاه‌ها، جرم‌انگاری کشت محصولات آب‌بر در پهنه‌های بحرانی و تعطیلی یا انتقال اجباری صنایع آب‌بر. این طیف کتمان نمی‌کند که چنین جراحی رادیکالی ممکن است در کوتاه‌مدت به موجی از بیکاری، افت تولید و نارضایتی‌های معیشتی منجر شود، اما استدلال آنان صریح است: سرزمینی که بر بستر آبخوان‌های خالی فرو بریزد، مجالی برای هیچ اشتغال و اقتصادی باقی نخواهد گذاشت. از دیدگاه این گروه، تنها قانون قاطع و اقتدار حاکمیتی است که می‌تواند ماشین مصرف‌منابع را پیش از نابودی کامل سفروه متوقف سازد.

جادوی قیمت‌ها در بازار آب

در نقطه مقابل، اقتصاددانان بازار محور به رویکرد دستوری و ممنوعیت‌های

اداری به دیده تردید می‌نگرند. از دیدگاه راست اقتصادی، ریشه اصلی فرونشست «قیمت‌گذاری دستوری و مصنوعی» آب است. هنگامی که یک نهاده حیاتی تقریباً رایگان یا با یارانۀ کلان توزیع می‌شود، اتلاف آن توجیه عقلانی پیدا می‌کند. تا زمانی که سیگنال قیمت درست تنظیم نشود، هیچ ناظری قادر نیست از چاه‌ها محافظت کند.

راهکار این اردوگاه، آزادسازی قیمت آب و راه‌اندازی بازار «تجارت حق آب» است. با تعیین حقوق مالکیت مشخص و قابل معامله، آب هویتی اقتصادی و واقعی پیدا می‌کند. در این چارچوب، یک کشاورز به جای غرقاب کردن زمین، انگیزه اقتصادی می‌یابد که با ارتقای بهره‌وری و شیوه‌های نوین آبیاری، مازاد حق آب خود را با سود مناسب به صنعت یا مصرف‌کننده‌ای دیگر بفروشد. در این فرایند، آب خودبه‌خود از مصارف با بازدهی پایین به سوی بالاترین ارزش اقتصادی و بیشترین بهره‌وری هدایت می‌شود. مدافعان این نگرش باور دارند منافع مالی و سازوکار بازار، قدرتمندترین موتور محرک برای وادار کردن جامعه به صرفه‌جویی و توقف فرونشست است.

بومیان دیجیتال و هزینه‌های پنهان کودکی

کودکان امروز از نخستین ماه‌های زندگی با فناوری خومی گیرند، اما افزایش حضور نمایشگرها، نگرانی‌هایی درباره خواب، زبان، تمرکز، رفتار و سلامت روان ایجاد کرده است



فناوری‌های دیجیتال دیگر مهمان زندگی کودکان نیستند؛ بخشی از محیط رشد آنان شده‌اند. کودک امروز در جهانی متولد می‌شود که تلفن همراه، تلویزیون، تبلت و رسانه‌های تعاملی از نخستین ماه‌های زندگی قرار دارند. فاصله آغاز مواجهه منظم کودک با رسانه‌ها نیز کاهش یافته و از حدود چهار سال در ابتدای دهه ۱۹۷۰ به چهار ماه در سال‌های اخیر رسیده است. در کنار ظرفیت‌های آموزشی و ارتباطی این ابزارها، پژوهش‌ها از پیامدهایی سخن می‌گویند که می‌تواند بر سلامت و رشد کودک اثر بگذارد؛ از اختلال خواب و چاقی تا مشکلات رفتاری و افت عملکرد تحصیلی. از همین رو، مسئله صفحه‌نمایش به موضوعی جدی در حوزه سلامت عمومی تبدیل شده است.

رشد شناختی زیر نمایشگر

رسانه‌های دارای صفحه‌نمایش ذاتاً مضر نیستند و می‌توانند در مسیر یادگیری به کار گرفته شوند. پژوهش‌ها نشان داده کتاب‌های الکترونیکی و برخی برنامه‌های آموزشی خواندن می‌توانند مهارت‌های اولیه سواد و تفکر خلاق را در کودکان خردسال تقویت کنند. مسئله از جایی آغاز می‌شود که استفاده از این ابزارها از وسیله آموزشی به حضور دائمی در زندگی کودک تبدیل

شود یا چند فعالیت رسانه‌ای جای تمرکز و فعالیت واقعی را بگیرد. مطالعات، استفاده سنگین و چندانة از رسانه‌ها را با آسیب در برخی کارکردهای اجرایی، رشد حسی- حرکتی و پیامدهای تحصیلی مرتبط دانسته‌اند. در نوجوانان، انجام همزمان چند فعالیت رسانه‌ای؛ به‌ویژه با افت حافظه کاری، کاهش توانایی مهارت‌کانه و دشواری در جابه‌جایی میان وظایف همراه بوده است. صفحه نمایش می‌تواند ابزار یادگیری باشد، اما وقتی حجم و شیوه مصرف از کنترل خارج شود، ظرفیت ذهنی مورد نیاز برای تمرکز و یادگیری را تحت فشار می‌گذارد.

زبان در گرو ی گفت‌وگو

سال‌های نخست کودکی دوره‌ای تعیین‌کننده برای شکل‌گیری زبان است؛ دوره‌ای که واژگان، آواشناسی و مهارت‌های ارتباطی از خلال تعامل مداوم با بزرگسالان شکل می‌گیرد. نگرانی اصلی درباره صفحه‌نمایش نیز از همین نقطه آغاز می‌شود: زمانی که حضور دائمی نمایشگر، بخشی از گفت‌وگو و بازی مشترک کودک و والدین را کنار بزند. رابطه میان زمان استفاده از نمایشگر و رشد زبان ساده و خطی نیست. کیفیت محتوا، تناسب آن با سن، میزان تعاملی بودن رسانه و رفتار والدین هنگام استفاده، همگی در نتیجه‌نهایی اثر دارند. افزایش زمان

استفاده در سنین پایین با پیامدهای نامطلوب‌تر زبانی همراه دانسته شده، در حالی که شروع استفاده در سنین بالاتر و محتوای مناسب می‌تواند مزایایی داشته باشد. تماشای مشترک با والدین نیز در برخی مطالعات با نتایج بهتر زبانی همراه بوده است. روشن بودن تلویزیون، حتی بدون تماشای مستقیم، بی‌اهمیت نیست. پژوهش‌ها قرار گرفتن بیشتر کودک از زیر پنج سال در معرض تلویزیون پس‌زمینه را با پیامدهای نامطلوب در کاربرد زبان، کارکردهای اجرایی و شناخت مرتبط دانسته‌اند. همچنین، در مقایسه با کودکانی که روزانه یک ساعت یا کمتر از نمایشگر استفاده می‌کنند، مصرف دوساعت یا بیشتر با احتمال بالاتر مشکلات رفتاری و ضعف بیشتر در فراگیری واژگان همراه بوده است. بنابراین، اهمیت فقط به زمان تماشا محدود نمی‌شود؛ کیفیت حضور نمایشگر در زندگی کودک و میزان تعامل آن نیز تعیین‌کننده است.

هیجان، خواب و سلامت

پیوند صفحه‌نمایش و رشد اجتماعی- هیجانی، حساس‌تر و پیچیده‌تر است. مطالعات، استفاده بیشتر از نمایشگر، به‌ویژه تلویزیون، را با برخی پیامدهای نامطلوب جسمانی و شناختی و نیز چاقی، اختلال خواب، افسردگی و اضطراب مرتبط دانسته‌اند. البته

سازوکار دقیق این ارتباط و سهم هر نوع نمایشگر و محتوای رسانه‌ای هنوز به‌طور کامل روشن نیست. با این حال، شواهد موجود نشان می‌دهد استفاده زیاد و مستمر می‌تواند برای سلامت روان شناختی کودک یک عامل خطر مستقل باشد. برخی یافته‌ها نشان داده‌اند مواجهه بیشتر با تلویزیون در بازه شش تا ۱۸ ماهگی با واکنش‌پذیری هیجانی، پرخاشگری و رفتارهای برونی‌سازی شده مرتبط است. در مطالعه‌ای دیگر، زمان بیشتر استفاده از نمایشگر در چهار سالگی با سطح پایین‌تر درک هیجانی در شش سالگی همراه بوده است. وجود تلویزیون در اتاق خواب کودک شش‌ساله نیز توانسته سطح پایین‌تر درک هیجانی در هشت‌سالگی را پیش‌بینی کند. درباره بازی‌های ویدئویی نیز ارتباط با درک هیجانی پایین‌تر در پسران، نه دختران، گزارش شده است؛ یافته‌ای که نشان می‌دهد اثر رسانه‌ها می‌تواند با نوع فعالیت و ویژگی کودک تغییر کند. استفاده از ابزارهای دیجیتال در شب، وابستگی به تلغن همراه و افت کیفیت خواب با علائم افسردگی ارتباط نشان داده‌اند. همچنین مشکلات خواب، زمان طولانی حضور در برابر نمایشگر و مواجهه با محتوای خشن و پرسرعت، از عواملی هستند که می‌توانند مسیرهای مرتبط با دوپامین و نظام پاداش مغز را تحریک کنند؛ مسیری که با برخی رفتارهای مرتبط با نقص توجه و بیش‌فعالی ارتباط دارد. قرار گرفتن زودهنگام و مداوم در معرض محتوای خشن نیز با افزایش احتمال رفتارهای ضداجتماعی همراه دانسته شده است.

هزینه پنهان وابستگی دیجیتال

نگرانی عمیق‌تر زمانی شکل می‌گیرد که استفاده از رسانه از یک عادت روزمره به الگویی اعتیادگونه تبدیل شود. در چنین وضعیتی، کودک ممکن است بخشی از مهارت‌های مقابله‌ای و اجتماعی خود را از دست بدهد و نوعی میل شدید برای بازگشت مداوم به رسانه پیدا کند؛ الگویی که از نظر رفتاری شباهت‌هایی با وابستگی به مواد دارد. در افرادی که رفتار اعتیادگونه نسبت به رسانه‌های دیجیتال دارند، تغییرات ساختاری در بخش‌هایی از مغز مرتبط با کنترل شناختی و تنظیم هیجانی نیز گزارش شده است. در نتیجه، مسئله اصلی فناوری نیست؛ مسئله، نسبت کودک با فناوری است. همان ابزاری که می‌تواند کتاب، آموزش و ارتباط را در دسترس قرار دهد، اگر بدون مدیریت وارد زندگی روزمره شود، ممکن است زمان گفت‌وگو، خواب، بازی، تمرکز و تجربه اجتماعی کودک را مصرف کند. مدیریت زمان استفاده، انتخاب محتوای متناسب با سن و تماشای مشترک با والدین، بخشی از مراقبت از رشد شناختی، زبانی و روانی نسلی است که از نخستین ماه‌های زندگی دیجیتال رشد می‌کند.

خواب کودکان قربانی نمایشگرها

نمایشگرها را نمی‌توان از زندگی کودکان حذف کرد، اما می‌توان اجازه نداد خواب آنان را حذف کنند. مسئله امروز بسیاری از خانواده‌ها نه اصل استفاده از تلویزیون، تبلت و گوشی، بلکه زمان و شیوه استفاده از آنهاست. خواب سالم به نظمی نیاز دارد که از ساعت‌های پیش از خواب آغاز شود؛ نظمی که در آن نمایشگرها به‌تدریج کنار بروند و فعالیت‌هایی مانند حمام، کتاب‌خواندن، حرکات کششی ملایم، نقاشی یا رنگ‌آمیزی جای آنها را بگیرد. داشتن یک برنامه ثابت و آرام برای پایان روز، به کودک و نوجوان کمک می‌کند مرز میان فعالیت روزانه و زمان خواب را بهتر بشناسد. یکی از مؤثرترین قواعد، تعیین یک ساعت مشخص برای خاموش شدن نمایشگرها در عصر است؛ زمانی که پیش از آغاز روتین خواب فرا برسد و بعد از آن، تلویزیون، تبلت و گوشی کنار گذاشته شوند. این قاعده زمانی اثر بیشتری دارد که اتاق خواب نیز به منطقه‌ای بدون نمایشگر تبدیل شود؛ مکانی برای استراحت، نه تماشای تلویزیون، بازی، پیام‌رسانی یا مرور محتوا. خانواده باید درباره زمان، مکان و نحوه استفاده از نمایشگرها قواعد روشن و ثابتی داشته باشد. کنترل‌های والدین نیز می‌توانند در کاهش دسترسی به محتوای نامناسب و جلوگیری از قرار گرفتن کودک در معرض تصاویر ترسناک یا محتوای بیش از حد هیجان‌انگیز، به‌ویژه پیش از خواب، ابزار مکملی باشند. با این حال، خواب خوب فقط با خاموش کردن صفحه‌نمایش به دست نمی‌آید. تحرک روزانه و دریافت نور طبیعی نیز بخشی از این معادله است. کودکان و نوجوانان برای سلامت جسم و تنظیم خواب، به فعالیت بدنی نیازمندند و بهتر است هر روز، یک ساعت یا بیشتر تحرک داشته باشند و ترجیحاً بخشی از این زمان را در فضای باز بگذرانند. نور طبیعی صبحگاهی نیز به تنظیم ساعت داخلی بدن و چرخه خواب و بیداری کمک می‌کند. این نور در ابتدای روز تولید ملاتونین را کاهش می‌دهد و در ادامه، با افزایش دوباره این هورمون در عصر، بدن را برای خواب آماده می‌کند. در مقابل، نور آبی نمایشگرها در ساعات عصر می‌تواند ترشح ملاتونین را به تأخیر بیندازد و روند به خواب رفتن را دشوارتر کند. بنابراین، نور صبحگاهی بیشتر و نمایشگر کمتر در عصر، دو ضلع مهم یک الگوی خواب سالم‌اند.

نکته تعیین‌کننده اما جایی بیرون از صفحه نمایش قرار دارد: رفتار خود والدین. کودکان و نوجوانان از آنچه بزرگسالان انجام می‌دهند بیشتر از آنچه می‌گویند یاد می‌گیرند. نمی‌توان از کودک خواست پس از ساعت مشخصی گوشی را کنار بگذارد، در حالی که بزرگسالان خانه همچنان درگیر صفحه نمایش‌اند. محدودیت، زمانی اثرگذار است که به یک قاعده خانوادگی تبدیل شود. در کنار آن، والدین باید الگوی خواب فرزندشان را دنبال کنند و تغییراتی مانند دیر خوابیدن یا دشوار شدن به خواب رفتن را جدی بگیرند و در صورت مشاهده اختلال، عادت‌های مرتبط با نمایشگر را بازمی‌بینی کنند. این رویکرد همچنین به خانواده امکان می‌دهد به جای ممنوعیت‌های ناگهانی، عادت‌های پایدار بسازد. کودک باید بداند چه زمانی، در کجا و برای چه کاری می‌تواند از نمایشگر استفاده کند و چه زمانی باید آن را کنار بگذارد. ثبات این قواعد اهمیت زیادی دارد؛ زیرا تغییر مداوم ساعت خاموشی یا استثناهای بی‌درپی، مرزها را کم‌رنگ می‌کند و اجرای آنها را دشوارتر خواهد ساخت. مدیریت نمایشگر، در نهایت، بخشی از مدیریت سبک زندگی کودک است.



A T I V E N O

شناسنامه
P R O F I L E

- صاحب امتیاز:
- موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه (وابسته به سازمان تامین اجتماعی)
- مدیر مسئول: امین شول
- سردبیر: زیرنظر شورای سردبیری
- صفحه‌آرا: محمدرضا لاری چی
- ویراستار: کوروش اشرفی
- نشانی: میدان آرژانتین، خیابان احمد قصیر خیابان دوازدهم، شماره ۲۲
- تلفن: ۰۲۱-۴۵۴۳۶
- تحریریه: داخلی ۱۳۸
- بازگانی: داخلی ۱۲۲

فناوری
T E C H

مهندسی خشم برای کسب درآمد

در فضای ملتهب شبکه‌های اجتماعی پدیده‌ای نوظهور به نام «ریج‌بیت» یا «تله‌ی خشم» به یکی از سودآورترین استراتژی‌های تولید محتوا بدل شده است. در این بازی روانی، تولیدکنندگان محتوا عامدانه دست به انتشار مطالب توهین آمیز، خلاف عرف، تحریک‌کننده یا احمقانه می‌زنند تا مخاطب را در وضعیت شوک، ناباوری و خشم قرار دهند. هدف نهایی این نمایش مضحک هرگز ارتقای کیفیت، انتقال معنا یا آگاهی‌بخشی به افکار عمومی نیست، بلکه تنها برانگیختن واکنش غریزی، آن‌سی و هیجانی شماست. الگوریتم‌های پلتفرم‌های دیجیتال ماهیتی خنثی و بی‌طرف ندارند. آن‌ها صرفاً آشنه‌ی درگیرسازی مخاطبان و تعامل بیشترند، و در این میان «خشم» یکی از نیرومندترین عمیق‌ترین محرک‌های تعامل انسانی به شمار می‌رود. ساختار این شبکه‌ها به گونه‌ای طراحی شده که رفتارهای انفجاری را پاداش می‌دهد. وقتی شما با غلیان عصبانیت و برای ثبت یک نظر انتقادی، تند، اصلاحی یا سرزنش‌گر به سراغ بخش نظرات می‌روید، در واقع در حال تأمین سوخت اصلی موتور این دست محتواهای زرد هستید. از نگاه کدهای سرد و بی‌روح الگوریتم، فحش‌ها، اعتراض‌ها و نقدهای تند و گزنده‌ی شما با تمجید، تحسین و لایک هیچ تفاوت ماهوی ندارند؛ برای ماشین، هر دو کنش فقط و فقط به معنای «تعامل کاربر» با مطلب تعریف می‌شوند. این ماندگاری در صفحه، نرخ درگیری را بالا می‌برد، باعث می‌شود محتوا توسط سازوکار پیشنهاد خودکار به افراد بیشتری نمایش داده شود و در نهایت، ترافیک بالاتر و درآمد تبلیغاتی هنگفت‌تری را نصیب تولیدکننده آن محتوا سازد. بنابراین، هرچه بیشتر برای اصلاح خطاهای آن‌ها، دفاع از حقیقت یا اثبات پوچی و بطلان ادعاهایشان دست به کیبورد شوید، ناخواسته به بازتولید، بقا و گسترش همان پدیده‌ای کمک کرده‌اید که عمیقاً از آن بیزارید. این وضعیت، یک چرخه معیوب و ویرانگر رسانه‌ای است که در آن «خشم اخلاقی» و دغدغه‌مندی شما مستقیماً به «سرمایه‌ای تجاری» برای کاسبان ابتذل تبدیل می‌شود. راهکار اصولی مقابله با این اقتصاد مسموم، نه کنش هیجانی و مشارجه‌ی متنی، بلکه در پیش گرفتن «سکوت فعال» است. آگاه باشید که در مواجهه با محتوایی که مشخصاً با محاسبات قبلی برای به دام انداختن احساسات شما معماری شده، کارآمدترین پاسخ همان بی‌اعتنایی مطلق است. با عبور سریع، نادیده گرفتن، گزارش دادن و مسدود کردن فوری این گونه صفحات، شما از تأمین بودجه توهین به شعورتان خودداری می‌کنید. در عصر نبرد داده‌ها برای تصاحب حواس انسان، «بی‌توجهی هدفمند» قدرتمندترین ابزاری است که در اختیار دارید.

۱۶

صفحه آخر



جایی که الگوریتم‌ها تسلیم همدلی می‌شوند

«ربات وحشی» تقابل کلیشه‌ای فناوری و طبیعت را کنار می‌گذارد و بقا را در پذیرش، سازگاری، ارتباط و شکستن محدودیت‌های از پیش نوشته‌شده جست‌وجو می‌کند

هیواچانگرد
روزنامه نگار

سینمای انیمیشن در سال ۲۰۲۴ شاهد ظهور اثری بود که فراتر از استانداردهای بصری معمول، قلب مخاطبان را تسخیر کرد. «ربات وحشی» (The Wild Robot)، ساخته کریس سندرز، هم‌یک دستاورد فنی و هم یک مانیفست عمیق انسانی در عصر دیجیتال است. سندرز که پیش‌تر با آثاری چون «لیلو و استیج» و «چگونه اژدهای خود را تربیت کنیم» نشان داده بود استادی بی‌بدیل در روایت پیوندهای غیرمنتظره است. این بار نیز با ظرافت تمام، مرز میان هوش مصنوعی و احساسات زیستی را به چالش می‌کشد. این فیلم با کسب امتیاز خیره‌کننده ۹۸ درصد در ب‌سایت «راتن تومیتوز»، از سوی منتقدان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین انیمیشن‌های یک دهه اخیر ستوده شده است؛ اثری که در فصل جوایز، نامی پراوازه برای خود دست‌وپا کرده و استانداردهای روایتگری مدرن را جابه‌جا کرده است.

جزیره‌ای دورافتاده برای بیداری

داستان با ورود «راز» (ROZZUM unit 7134) به یک جزیره بکر و خالی از سکنه آغاز می‌شود. در این فضای وحشی، ربانی که برای انجام وظایف دقیق صنعتی و الگوریتمی طراحی شده، ناگهان در خلأ دستورات قرار می‌گیرد. تضاد میان بدنه صلب و مکانیکی راز با طبیعت ارگانیک و غیرقابل‌پیش‌بینی جزیره، هسته اصلی درام این انیمیشن جذاب را شکل می‌دهد. راز در ابتدا تنها یک ناظر است که سعی دارد با نقشه‌برداری دیجیتال، نظمی منطقی بر هرج‌ومرج حیات تحمیل کند. اما این انیمیشن به‌جای غرق شدن در کلیشه‌های تقابل فناوری و طبیعت، مسیری متفاوت را در پیش می‌گیرد؛ مسیری که در آن بقا نه در گرو «تسخیر»، بلکه در در عصر پساحقیقت که حقیقت زیر آوار انبوه اخبار جعلی و تصاویر رنگارنگ اینستاگرامی مدفون شده، یک چهره با هیبتی نامنظم، تی‌شرت چروک و تکه کلام‌هایی که از فرط تکرار به «میم» تبدیل شده‌اند، بر جایگاه بلند فلسفه تکیه زده است: اسلایو ژئیک، فیلسوف اسلونیایی که شاید بیش از آنکه شبیه به متفکران خشک وعبوس آکادمیک باشد، به یک ستاره موسیقی راک یا شخصیتی کارتونی شبیه است. او با ورود به عرصه عمومی توانسته است حصار برج‌های عاج دانشگاهی را درهم بشکند و فلسفه‌را به کف خیابان، میان جوانان و حتی در دالان‌های فرهنگ عامه بیاورد. اما فراتر از این ظاهر پرهیاهو، ژئیک چه می‌گوید؟ او استاد کشف لایه‌های زیرین واقعیت است، کسی که با دقتی مثال‌زدنی، ایدئولوژی‌های پنهان در تاروپود زندگی روزمره ما را بیرون می‌کشد.

کشف حقیقت پشت ویت‌رین مصرف

ژئیک معتقد است بزرگ‌ترین فریب سرمایه‌داری مدرن نه در ممنوعیت‌ها، بلکه در آزادی ظاهری انتخاب ما نهفته است. ما فکر می‌کنیم با خرید فلان کالا یا سبک زندگی، آزاد هستیم، اما ژئیک به ما نهیب می‌زند که این آزادی خود قفس است. از

گرو «پذیرش» است. راز متوجه می‌شود که برای زنده ماندن در محیطی که هیچ درکی از برنامه‌ریزی‌های پیش‌فرض او ندارد، باید کدهای دیجیتال خود را بازنویسی کند و به چیزی تبدیل شود که سازندگانش هرگز پیش‌بینی نکرده بودند.

مادری ربانیک در طبیعت بکر

نقطه عطف داستان زمانی رقم می‌خورد که راز مجبور می‌شود نقشی متناقض را ایفا کند: مراقبت از یک جوجه‌غاز یتیم. این پیوند نانوشته، قلب تپنده فیلم است. پیوند میان ربانی که «احساس» ندارد و موجودی زنده که «نیاز» به بقا دارد، به بستری برای بازتعریف مفهوم خانواده تبدیل می‌شود. برخلاف تصورات رایج، این مادر فولادی نیست که به فرزندش زندگی می‌آموزد، بلکه این جوجه‌غاز است که با رفتارهای غریزی ویرنقص خود، لایه‌های خشک و منجمد الگوریتم‌های راز را ذوب می‌کند. سندرز در این بخش به‌خوبی نشان می‌دهد که «همدلی» یک ویژگی بیولوژیک نیست، بلکه یک «انتخاب» است. راز با عدول از پروتکل‌های ایمنی، در واقع به اولین موجودی تبدیل می‌شود که فراتر از جبر کنونیسی، صاحب «عاملیت» می‌شود. این همان لحظه‌ای است که ماشین به بلوغ می‌رسد.

شکستن جبر خشک الگوریتم‌ها

انیمیشن «ربات وحشی» در بطن خود نقدی تندوتیز به «جبر الگوریتمی» عصر ماست. در دنیایی که ما نیز به‌واسطه الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی و سیستم‌های هوشمند، به نوعی در حال برنامه‌ریزی شدن هستیم، این فیلم مانند یک پادهر عمل می‌کند. راز به ما یادآوری می‌کند که حتی در سخت‌ترین قفس‌های منطقی و دستوری، امکان سرپیچی سازنده و خلق معنای جدید وجود دارد. فیلم‌ساز با جسارت تمام این پرسش را

پیش می‌کشد که اگر هوش مصنوعی بتواند «مهربانی» را بیاموزد، آیا ما انسان‌ها که غرق در ساختارهای محدودکننده اجتماعی و تکنولوژیک هستیم، نباید به بازنگری در «برنامه‌ریزی» زندگی خودمان بپردازیم؟ این اثر دیدگاه‌های آخرالزمانی و هراس‌افکنانه درباره هوش مصنوعی را به حاشیه می‌راند و تصویری جایگزین ارائه می‌دهد؛ تصویری که در آن فناوری نه قیوب حیات، بلکه تکامل‌بخش آن است.

پایانی برای آغاز تفاهمی بزرگ

آنچه «ربات وحشی» را از سایر تولیدات استودیویی متمایز می‌کند، جسارت در سادگی است. در حالی که بسیاری از آثار مشابه بر جلوه‌های ویژه‌بصری تمرکز دارند، این انیمیشن بر «تحول شخصیت» استوار است. تماشاگر در طول این سفر، تغییر تدریجی لحن، نگاه و حتی رنگ‌بندی‌های راز را همگام با تغییر فصول جزیره لمس می‌کند. اگر به همان هنر سینماس: تبدیل کردن یک ایده انتزاعی به تجربه‌ای ملموس. فیلم با موفقیت تجاری و تحسین‌های گسترده منتقدان، جایگاه خود را به‌عنوان یک فیلم کلاسیک مدرن تثبیت کرده است. این انیمیشن به ما می‌گوید که حتی در دنیایی که به سمت اتوماسیون پیش می‌رود، «روح» چیزی نیست که با کدهای باینری صفر و یک تعریف شود. روح حاصل پیوندهایی است که ما فراتر از وظایفمان با دیگران برقرار می‌کنیم. «ربات وحشی» نه یک فیلم درباره ربات‌ها، بلکه فیلمی درباره چپستی انسانیت در غیاب آن است. اگر به دنبال اثری هستید که در عین تماشایی بودن، شما را به فکر درباره جایگاهتان در شبکه پیچیده هستی وادارد، این فیلم مقصد نهایی شماست؛ سفری که پس از پایانش، دیگر به فناوری و طبیعت به همان چشم سابق نگاه نخواهید کرد. «ربات وحشی» پیروزی «قلب» بر «منطق سرده» است؛ اثری ماندگار که در تاریخ سینما به‌عنوان سندی بر قدرت شفابخش همدلی باقی خواهد ماند.

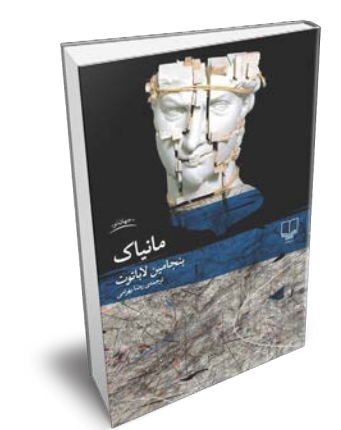
• یک‌شنبه ۱۲ مهر ۱۴۰۵ • شماره ۵۴۷

معرفی کتاب
C U L U R E

مانیاک

مرز میان نبوغ و جنون

وقتی صحبت از هوش مصنوعی به میان می‌آید، ذهن ما بی‌اختیار به سمت پیش‌بینی‌های آخرالزمانی سیلیکون‌ولی یا گزارش‌های خشک و فنی درباره آینده مشاغل می‌رود؛ اما کتاب «مانیاک» نوشته بنجامین لاباتوت، فرسنگ‌ها با این کلیشه‌های تکراری فاصله دارد. لاباتوت در این اثر درخشان نه با زبان هشدار، بلکه با زبان ادبیات و تاریخ، به قلب معمایی پیوند ریاضیات، هوش مصنوعی و خردورزی انسانی نفوذ می‌کند. او تاریخ نبوغ و جنون انسان مدرن را در قالب یک رمان مستندنگارانه بازآفرینی کرده است؛ روایتی که مخاطب را تا آخرین صفحه در تعلیقی نقش‌گیر نگه می‌دارد. ساختار «مانیاک» مانند یک پازل تاریخی طراحی شده؛ پازلی که قطعاتش در زندگی پرفرازونشیب «جان فون نویمان»، ریاضیدان افسانه‌ای و یکی از معماران اصلی دنیای دیجیتال امروز، کنار هم قرار می‌گیرند. لاباتوت، فون نویمان را نه فقط به‌عنوان یک نابغه، بلکه به‌عنوان موجودی فرازمینی توصیف می‌کند که گویی منطق محض در رگ‌هایش جریان داشت. او با نثری شاعرانه و تکان‌دهنده ما را از کوران فیزیک کوانتوم به اتاق‌های تاریک ساخت بمب اتمی می‌برد و در نهایت به آستانه‌ی ظهور ماشین‌های متفکر می‌رساند. این رمان خوانشی متفاوت از تاریخ علم است؛ جایی که مرز میان اکتشافات بزرگ و ویرانی‌های عظیم به باریکی یک مو می‌شود. آنچه این کتاب را از آثار مشابه متمایز می‌کند، نگاه لاباتوت به تاریخ است. او در «مانیاک» به‌جای ارائه تحلیل‌های انتزاعی، بر شانه‌های شخصیت‌هایی ایستاده است که سرنوشت بشر را تغییر داده‌اند. بخش به‌یادماندنی کتاب که به نبرد حماسی هوش مصنوعی شرکت «دیپ‌مایند» با «آلی‌سدول»، قهرمان افسانه‌ای بازی «گو» می‌پردازد، اوج هنر روایی نویسنده است. در این نبرد، لاباتوت به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه منطق آهنین ماشین با خلاقیت شهودی و غیرقابل‌پیش‌بینی انسان برخورد می‌کند. این فصل فراتر از یک مسابقه، تصویری است از تقابل ابدی ما با مخلوقات دست‌ساز خودمان؛ نبردی که در آن، ماشین‌ها دیگر فقط ابزار نیستند، بلکه رقبایی هستند که درک ما را از «خردورزی» به چالش می‌کشند. نثر لاباتوت ادبی و در عین حال به‌شدت پرکشش است. او توانسته موضوعات پیچیده‌ای مثل «نظریه بازی‌ها» و «محاسبات کوانتومی» را به لحظاتی انسانی و دراماتیک تبدیل کند. خواننده در این مسیر، هم با ترس‌ها و تنهایی نوابع روبه‌رو می‌شود و هم با زیبایی خیره‌کننده معادلاتی ریاضی که جهان را تبیین می‌کنند. نویسنده هیچ قضاوتی را به خواننده تحمیل نمی‌کند، بلکه اجازه می‌دهد مخاطب در میان غبار تاریخ و فناوری، خود به جست‌وجوی پاسخ این پرسش بنیادین برود: آیا ما با ساختن این «مانیاک‌های» دیجیتال، در حال پی‌ریزی بهشت هستیم یا شتاب‌بخشیدن به مسیر زوال خودمان؟ «مانیاک» کتابی برای عصر ماست؛ عصری که در آن هوش مصنوعی در حال دگرگونی بنیادین جهان است و ما بیش از هر زمان دیگری به نگاهی دقیق، انتقادی و البته هنرمندانه‌نیاز داریم. لاباتوت یادآوری می‌کند که تاریخ علم صرفاً مجموعه‌ای از فرمول‌ها نیست، بلکه روایتی درازدامن از آرزوها، شکست‌ها و جنون‌های ماست. این رمان مستند، نه تنها برای علاقه‌مندان به فناوری و ریاضیات، بلکه برای هر کسی که شیفته داستان‌های عمیق و تفکربرانگیز است، اثری ضروری به‌شمار می‌رود.



مانیاک

- نویسنده: بنجامین لاباتوت
- مترجم: رضا بهرامی
- قیمت کتاب: ۹۳۱ هزار تومان